

۲۴۴۰۱۸  
 در این کتاب  
 ۱۳۵

مؤلف محبته از برای معرفت  
 باره

۱۳۵



۲۴۴  
 ۴۷۵

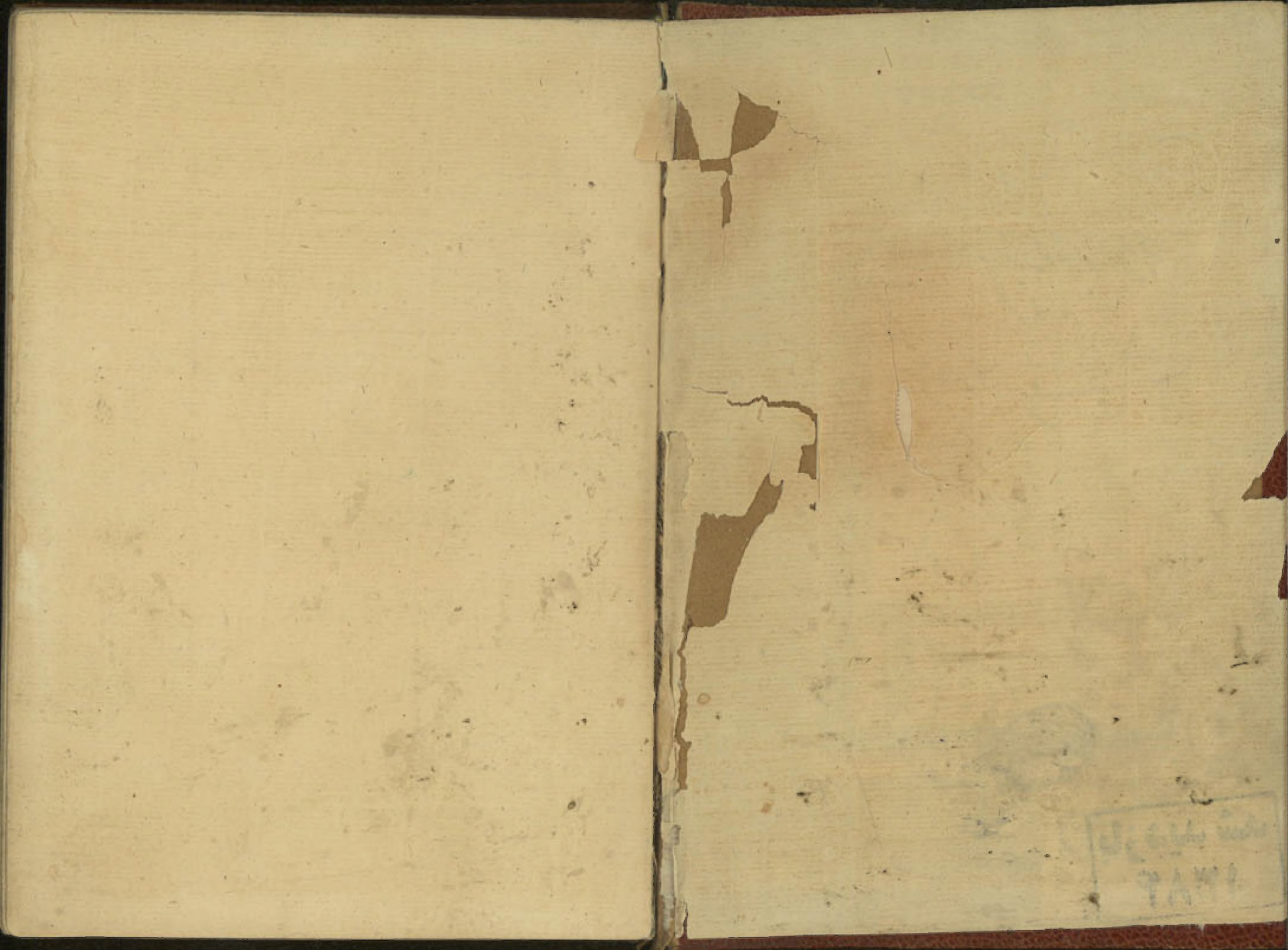


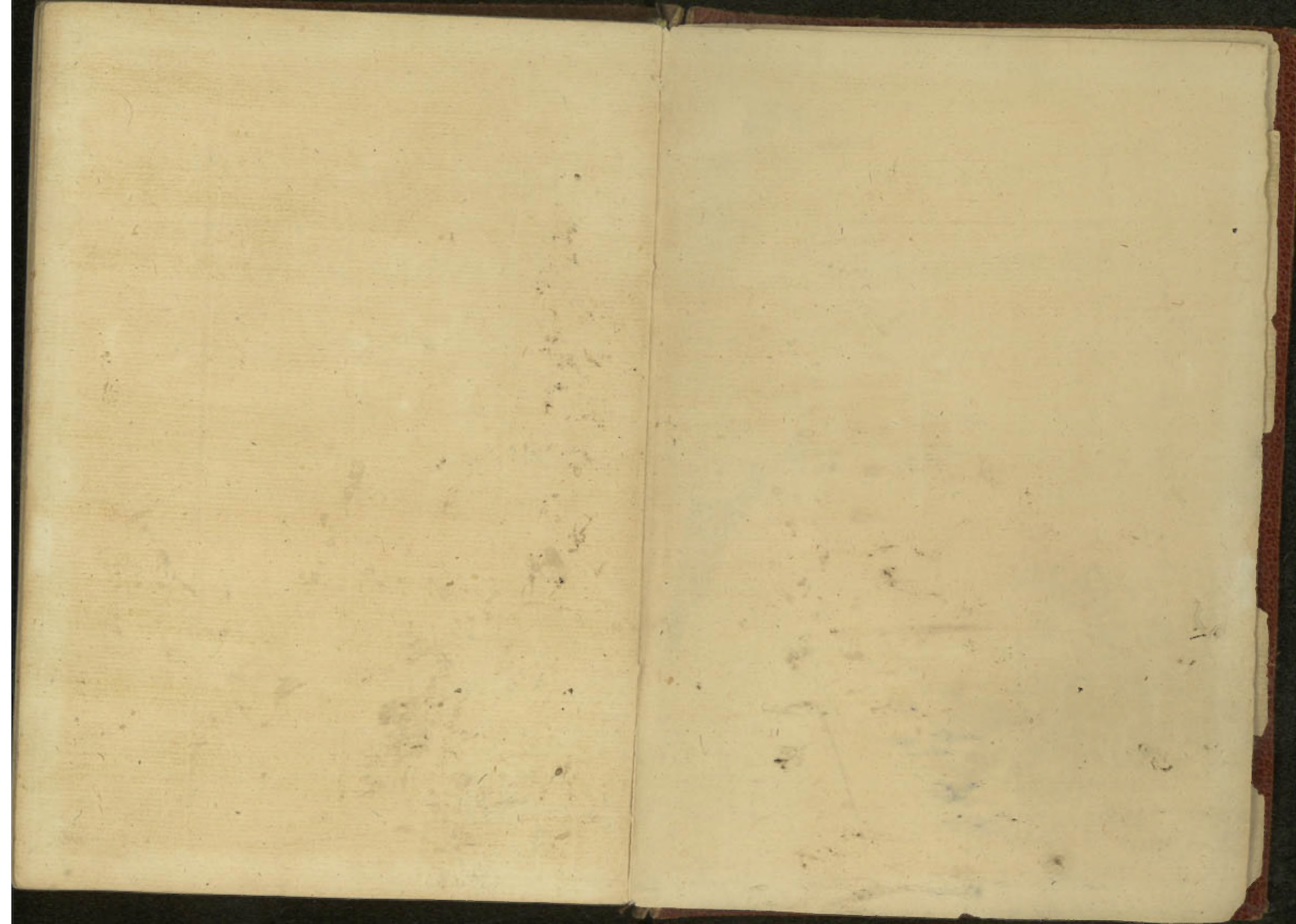
۱۰۱۱۸

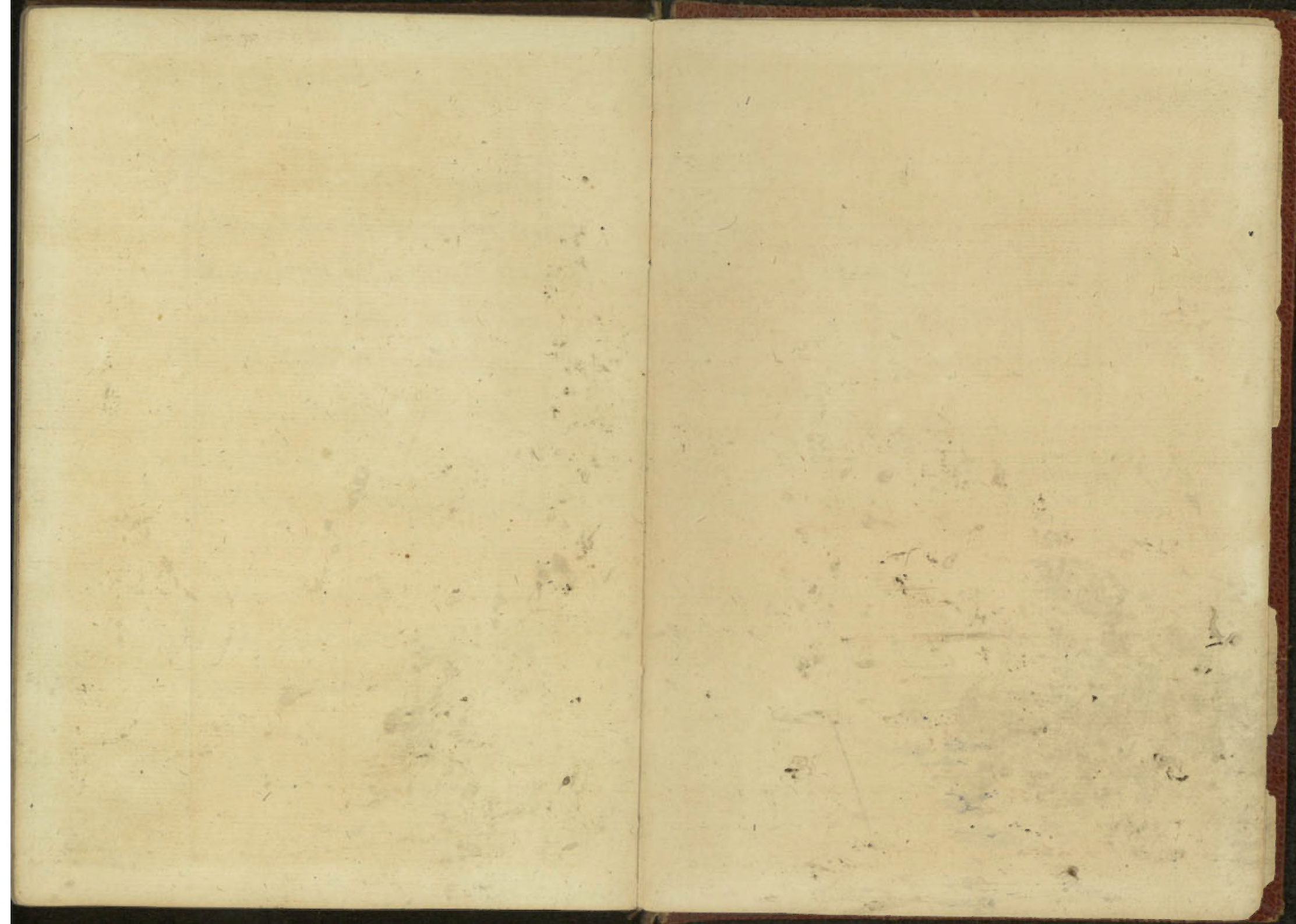
بازدید شد  
 ۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی	
نام کتاب	مذهب مجتهد از برای معرفت
مؤلف	م
موضوع	تألیف
شماره دفتر	۱۰۱۱۸
موزه	۱۳۰۲
تاریخ	۱۳۸۴

خطی «فهرست شده»  
 ۱۰۱۱۸









**مقدمه** در بیان حقیقت معنی صوفی و مراد از آن و آنچه  
در باب پوشیدن پشم وارد شده است بدانکه صوفی  
در لغت بمعنی پشمی است چه آن منسوب است بسوی صوف  
وصوف پشم است و مراد از آن در این زمان و امثال آن  
کسی است که اعتقادات فاسد چون حلول و اتحاد و نظیر آن  
و اعمال کاسد چون زنا و لواط و شبیه آن و سخنان بوج  
نامربوط که بطلان و سقوط آن از دین محمد مختار که اولاد  
اطهار آن حضرت بیان فرموده اند ظاهر کرده اند که هر که  
نام باده و میخانه و شراب بهر صوفی نباشد چنانکه در حقا  
مذکور خواهد شد و وجه نامیدن این فرقه کمره باین اسم  
تبا به واسطه آنست که راس و رئیس ایشان عثمان بن شریک  
که مشهور بابی هاشم کوفه بود و در اواخر دولت بنی امیه  
لغنه الله این مذهب بوج را اختراع نمود مانند دیر بیان  
ترساجامهای پشمینه درشت میپوشیدند و او اول کسی

بود که ملقب باین لقب گردید و آن مرد و چون ترسایان  
بحلول و اتحاد قابل بود لیکن ترسایان در باب مسیح و این کافر  
بیدین در باره خود این دعاء نمود و در این دور دعوی حیران  
و سرگردان بود و ظاهر نیست که در آخر رای شومش بکدام  
قرار گرفت و پیروان او را خواه صوف پوشند و خواه نشند  
صوفیه گویند و باعتبارات دیگر نامهای دیگر دارند که  
بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و دست و پا زدن  
ایشان در وجه تمییه تا آنکه گفته اند که عبودت اصحاب  
صفه بوده است بچا است و خود لفظ کواهی میدهد بدین  
ایشان و نامیدن شراب بآب باعث حلیت آن نمیکرد و چنانکه  
نامیدن آب بشراب موجب حرمت آن نمیشود و شبهه نیست  
که گفتار و کردار این طایفه فضول خلاف فرموده و رضا  
خدا و رسول است و لهذا چون جناب رسالت پناهی بر  
همه امور آیند بوحی حضرت الهی خبردار بودند در حدیث

ابی ذر غفاری رضوان الله علیه که مشهور است و در کتب  
معتبره اصحاب مطر بعد از آنکه او را امر فرمودند بشال پوشیدن  
از آنجا که فرمودند یا باد ز البس الخشن من اللباس والصفیق  
من الثياب لا یجد الفخر فیک مسلکاً که ترجمه آن اینست که ای  
ابو ذر پیش از پوشیدن پشم یا پنبه در شست نباشد و از جامه ها آنچه  
گند و محکم یافته باشد از برای آنکه فخر و خود بینی در تو راه  
نیابد فرمودند که یا باد ز یکون فی آخر الزمان قوم یلبس الصوف  
فی صیفهم و شتاءهم یرونکم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک  
یلعنهم ملائکة السموات والارض یخای ابو ذر در آخر الزمان  
گروهی باشند که پشم پوشند در تمام تابستان و زمستان  
کمان میکنند و چنین میدانند که ایشان را بسبب این دوام  
پشم پوشی زیادتى است بر غیر ایشان این گروه نفرین میکنند  
ایشان را فرشتگان آسمانها و زمین و شکی نیست که منشاء  
لعن ایشان همین پشم پوشی نیست بلکه چون میدانست که این

فرقه ضاله مضلّه مبتدعه بهم خواهند رسید و اساس  
خواهند چید که اساس شرع مبین آن امین رب العالمین را  
خراب و بنیاد سخنانی چند کنند که بنیان دین را در هم  
شکنند و باین نمودنی بود جمع کثیر را بکرام خواهند نمود ایشان  
لغت فرمود این هیئات و جامه را علامه از برای ایشان قرار  
داد که باین علامت ایشان را بشناسند و از ایشان در حد  
باشند و کسی غیر از سلسله صوفیه این علامت در او نیست  
زیر که اگر غیر ایشان پشم پوشد بجهت سرما و بخوان خواهد بود  
چنانکه بیاید و همین ایشانند که این جامه لغت را فخر و  
کرامت خود میدانند و اگر پیغمبر را هیچ معجزه غیر از این نبود همین  
معجزه از برای اثبات نبوتش کافی بود و اکثر احادیث شیعه که  
دلالة میکند بر مدّمت پشم پوشیدن و جهرش از اینجاست  
میشود زیرا که چون این لباس لباس دشمنان نیست نظر  
بمضمون من تشبه بقوم فهو منهم از آن ترک نباید نمود و بعضی

۵  
از احادیث که دلالت بر مدح آن میکند یا محمول بر تنقیه است  
زیر که عامه بواسطه محافت این فرقه احادیث بسیار در  
مدح پشم پوشیدن روایت کرده اند که چنانکه ایشان  
بازار کاسد ایشان را کرم کرده و رواجی داده اند ایشان  
نیز کالای فاسد ایشان را مرغوب گردانند یا محمول است بر آنچه  
از فقره اولی مفهوم میشود که اگر از برای فروتنی و شکستگی  
گاهی در هنگام عبادت و غیر آن پوشند خوب است یا آنکه  
بجهت دفع سرما باشد یا آنکه غیر آن میسر نشود یا بجهت  
آنکه این مناسب تربیاید و امثال آن و بالجمله آنچه مذموم  
آفت که آنرا لباس مخصوص خود گردانند و باین خود را بر دیگران  
ترجیح دهد و بجهت غیر این قصوری ندارد اگر چه آنکه  
عناط است بی ضرورتی آنچه او را میسر شود که از لباس خوشتر  
پشمینه نکند نمیکند تا از شبهه تشبیه خلاص باشد و اما  
با ضرورتی که داعی باشد بپوشیدن آن چون سرما و غیر

آن خلا فی در رفع کراهت آن نیست و الله و رسوله و حجج الکرام  
علیهم الصلوٰه والسلام اعلم بحقایق الأحکام **باب اول**  
در بیان اینکه دین این فرقه صوفیه بدعت و ضلالت است  
و مذمت بدعت و بدی عاقبت آن و وجوب رفع آن اگر چه  
بهیئت آن و امثال آن باشد و آنکه ایشان در دین خدا بدعتها  
گذاشته اند بدانکه **بشهادت خدا و فرشتگان و خداوندان**  
**دانش دین درست و کیش حق مختص است در اسلام بنا بر قرأت**  
**ان الذین عند الله الاسلام بفتح همزة** و اگر بکبر آن باشد **استدلاء**  
حکم و قول الجناح است یا مختص در دین درست در آن و من اصد  
من الله قیلا و دین اسلام دینی است روشن و معالمان هر  
معین و حقیقت آنها بآله قاطعه و برهین ساطعه مبرهن است  
با وجودی که بجهت تنقیه و غیر آن اختلاف بسیار در اخبار  
ائمّه اطهار وارد شده و علمای ابرار باین سبب اقوال  
مختلفه بررسیدند باز کثیری از آنها ضروری مذهب این

و بسیاری از آن قریب بان یا باین و پاره چنان در میان  
 مسلمین مشهور است که گویا خلافتی در آن نیست اگر چه علماء  
 در اثبات مسئله جنیه از آن باید که نجات بسیار و شفقت  
 بحد و بیشمار بکشند و آنچه این گروه مکره در اصول و فروع  
 دین بان قائل شد اند یا مخالف جمیع طوائف مسلمین  
 یا لا اقل مخالف اکثر ایشان است چنانکه بعد از این بر تو ظاهر  
 و هویدا خواهد شد و از احمد بن محمد بن ابی نصر بن نفی مرست  
 که مردی را صاحب امام حضرت امام جعفر صادق صلوات الله  
 علیه عرض کرد که در این زمان گروهی پیدا شده اند که ایشان را  
 صوفیه میگویند پس چه میفرمائی در باب ایشان انجناب  
 فرمود که ایشان دشمنان ما و دشمنان خدا آیند پس هر که  
 بوی ایشان میل کند از ایشان است و با ایشان محشور  
 خواهد شد و بداند که گروهی چند باشند که ادعای  
 دوستی ما کنند و بوی آنها میل کنند و خود را مانند ایشان

نمایند و خود را بلبقه های آنها مسلط سازند و گفته های  
 ایشان را توجیه و تاویل کنند بدان و گاه باش که هر که  
 بوی ایشان میل کند از ما نیست و ما از او بیزاریم و هر که  
 ایشان را انکار کند و برایشان رد کند مانند کسی باشد که  
 با کافران در پیش روی پیغمبر خدا ص جهاد نموده باشد و از  
 محمد بن حسین بن ابی الخطاب منقول است که گفت با حضرت  
 هادی علی بن محمد که امام علی نقی است در مسجد پیغمبر بود  
 پس جماعتی از یاران انجناب بخند متش آمدند و از ایشان جعفری  
 بود و او مردی بود صاحب بلاغت و او را نزد آنحضرت منزلت  
 و عظمتی بود بعد از آن جماعتی از صوفیه در مسجد درآمدند  
 و دور گوشه آن حلقه دور نشستن و شروع کردند به لا اله الا الله گفتن پس آنحضرت فرمود که التفات باین فرمایند که  
 میکنند که ایشان جانشینان شیاطین اند و خراب کنندگان  
 ستونهای دین زهد میورزند و اظهار بے رغبتی در دنیا

۹  
میکنند بجهت اسایش ابدان و شب بیداری میکنند بجهت ه  
شکار کردن چهار پایان یعنی سحر کردن عوام که چون چهار پایا  
نند بلکه بدتر و گمراه تر چنانکه حق تعالی در کلام مجید فرموده که  
ان هم الاکالاغلام بلهم اضل سبیلا و فرمودند که عمری  
کرستی میخورند تا زام کنند خوی چند را از برای پالان و  
لا اله الا الله نمیگویند مگر از برای فریب دادن مردمان  
و غذا را که میخورند مگر بجهت پر کردن کاسهای بزرگ که هر یک  
از آن چهار پنج نفر را سیر کند و در بودن دلهای مردمان احمق با مرد  
باملائی خود در دوستی خدا سخن میگویند و املاء در لغت بمعنی  
آفت است که کسی بگوید و دیگری بنویسد و ممکن است که حضرت  
در اینجا گفتن ایشان باملاء تعبیر فرموده باشد برای اشعار  
بانکه آنچه میگویند بر کاتبان اعمال خود املاء میکنند که ه  
ایشان مینویسند و ایشان را بنرم و پنهان رفتن خویش در چا  
میاندازند و ردهای ایشان در قصیدن و دست زد و راست

و ذکرهای ایشان خوانندگی و غنا کردن پیروی نمیکند ایشان  
مگر سبک خردان و اعتقاد بایشان ندارند مگر بخردان و احمقان  
پس هر که بزیارت و دیدن یکی از ایشان برود که زند باشد یا  
مردم کو یا بزیارت شیطان و بندگی کردن بتان رفته و هر که  
یکی از ایشان را یاری کند گویا که یزید و معاویه و ابوسفیان را  
یاری نموده مردی از احباب انجناب عرض کرد که هر چند اعترا  
ف بجهت های شما داشته باشد راوی میگوید که انجناب بیوی او  
نکریست مانند آنکه غضبناک باشد و فرمود که این را واکذار که  
هر که معرفت بحقوق ما داشته باشد براه عقوق و نافرمانی  
ما نمیرد آیا نمیدانی که ایشان پست ترین طائفهای صوفیه اند  
و صوفیه هم ایشان را نجات الفان ما اندر راه و روش ایشان  
باز در روش ما مغایرت دارد و نیستند ایشان مگر ترسا  
و کبر این امت اینکروه انا اند که کوشش می نمایند در فرو نشاندن  
نور خدا و خداوند خود را تمام و کامل میگردانند و اگر چه ناخو

دارند کافران و ناسپاسان و تا اینجا ترجمه حدیث است که  
مذکور شد و آنکه کان کرده که اولئك الذين يهودون في اطفاله  
الله والله يتم نوره ولو كره الكافرون که در آخر حدیث واقع شده  
و ترجمه آن از اینکروه آنانند تا ناسپاسان است از قرآن است  
سهم و دنیایان کرده است و از حضرت امام رضا ع منقولست  
که هر که صوفیان در نزد او مذکور شوند و ایشان را بزبان  
و دل خویش انکار نکند از مانیست و هر که ایشان را انکار کند  
کو یاکه با کافران در پیش روی پیغمبر خدا ص جهاد کرده است و  
ایضا از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که احدی  
قابل بتصوف نمیشود مگر از روی فریب یا کراهی یا بخردی  
و اما آنکه خود را صوفی بنامد بجهت تقیه گناهی بر او نیست و در  
بعضی از روایات این زیادتیی نیز هست که در نشان انگار نیست  
که اکفا کند بنام گذاشتن و اعتقاد بخیر از اعتقادات  
ناپور ایشان نداشته باشد و فقر حدیث رسول ص که

بابی در فرمود و در مقدمه مذکور شد از برای بطلان  
این گروه و اینکه ایشان اهل بدعت اند کافست و مقدس  
اردیلی علیه الرحمه در کتاب حقیقة الشیعه فرموده است  
که هر حال شیعه نباید که فریب بعضی از فریبندگان بخورد که  
فرايض و سنن و آداب شرعی را تصوف نام کرده اند که آن  
هیچ دخلی بتصوف ندارد و نباید که بیقین بدانند که تصوف  
عبادت از اعتقادات و اصطلاحات طائفت است که شیعیان  
ایشان را حلاجیه گفته اند و بدین نامها ایشان را خوانند  
و نامهای ایشان نامهای مذهب ایشان است چنانکه بعضی  
دیگر از فرقهای مالک را اشاعره و برخی را معتزله نام کرده اند  
لیکن حلاجیه را نام بسیار است و چنانکه قدمای علمای ما  
در کتب مقالات ذکر هر یک از اشاعره و معتزله را در بابی جدا  
گانه کرده اند ذکر صوفیه را در باب علماء نموده اند و در دیگر  
باها بنقیرت ایشان طعن زده اند چنانکه سید مرتضی را در

علیه السلام را آنکه بعد از شیخ الطائفة بود و در شمار متأخرین است  
در تصنیف العوام و بواب در باره ایشان نوشته و مع ذلك  
در بعضی دیگر از بابهای آن کتاب اشاره ببدی و بد اعتقاد  
ایشان نموده و بعضی از علمای ما بخصوص در رد ایشان  
کتابها تمام ساخته اند و مجلدات پر داخته اند مثل شیخ مفید  
که از افانیم علمای شیعه است در رد ایشان کتابی تصنیف  
کرده و آنرا موسوم بکتاب الرد علی الخلاف گردانیده تا آنکه  
فرموده و باید دانست که چنانکه مشرک عبارت از کسیست  
که آتش یابست یا غیر اینها بپرستند صوفی عبارت از کسیست  
که بجلول و اتحاد یا وحدت وجود که غلو است در اتحاد قائل  
باشد و این هر سه در مذهب شیعه کفر است پس شیعه  
باید که فریب جمعی از احمقان و معتصبان نخورد که در مقام  
توجیه و تاویل این عقاید فاسد درآمده اند و علامه  
عجلیه رحمه الله در کتاب عین الحقیق بعد از آنکه فرموده است

که اکثر

که اکثر علماء قدماء و متأخرین شیعه رضوان الله علیهم مدت  
ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند چون  
علی بن بابویه و محمد بن بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی و علاء  
الحلی و شیخ شهید و شیخ حسن فرزندان و شیخ علی و شیخ جعفر بن  
محمد و ابن حمزه و سید مرتضی و زری و مولانا احمد اردبیلی و  
هریک را مدحی که در خود قابلیت آورده نموده و حدیثی  
چند که بعد ازین مذکور خواهد شد ایراد نموده فرموده چه  
خوش فرموده که ای عزیز غرض از ذکر این چند حدیث که از  
بسیار باندگی کفرا نمودم این بود که اگر بدید انصاف نظر کنی  
و بفکر صحیح تأمل نمائی باین قلیله که از برای تو ذکر کردم بر تو  
ظاهر میشود که این گروه پیوسته مخالفان ائمه و صلوات الله  
علیهم بوده اند و علمای کبار و ذوایان اخبار شیعه که در اعصار  
ایشان و قریب باعصار ایشان بوده اند و از احوال ایشان  
زیاده از من و تو اطلاع داشته اند و دانش و فهم و علم ایشان

زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان بیزارى اظهار نموده  
حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند اگر دانستند طریق اهل بیت را  
ترك میمانی و راه ضلالت این گروه را اختیار میکنی گناه تو را  
بر دیگری نخواهند نوشت و از حال الدین آیه الله فی العالمین  
علامه حلی علیه الرحمه و الرضوان نقل کرده که در کتاب  
کشف الحق و الحج الصادق میفرماید که خداوند عالمیان در  
چیزی حلول نکرده و نیز آنکه معلوم است که چیزی که در چیزی  
حلول کند ممکن خواهد شد بود و صوفیه اهل سنت باین  
قابل شده اند و تجویز کرده اند که در بدن عارفان حلول  
کند بین این مشایخ را که تبرک بقبرهای ایشان همچون  
چراغ اعتقاد در باب خداوند دارند و دارند که حلول بر خدا تجویز  
میکنند و گاهی خود را با اتحاد نسبت میکنند عباد متب ایشان  
رقص کردند و دست بر هم زدند و غناء و خوانندگی کردند  
و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده بر کفار در این کردار که

و ما کان صلواتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه یغی و نبود نما  
یا دعای مشرکان در نزد خانه کعبه مگر صغیر و آواز کردن  
و دست بردن زدند و چه غفلت و کراهی از این با لایز میباش  
که کسی تبرک جوید بجماعتی که عبادت کند خدا را بعبادت  
که خدا کفار را بران عیب کرده بلی دیدن ظاهر ایشان کور  
نیست دیدن دل ایشان گور است و بعد از این در باب  
و اصلیت از او نقل خواهد شد فرموده پس بکرای عاقل  
و تفکر کن در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب  
خدا آنست که دانسته و عبادت ایشان آنست که گفتیم و  
عذر ایشان را در ترك نماز شنیدی و باین اعتقادان و  
اعمال ایشان را از ابدان میدانند با اینکه جاهل ترین  
جهال اند و مقدس آرند بیل علیه الرحمه در دفرقه و حقه  
فرموده که متقدمین علمای امامیه این قوم را مذمت بسیار  
کرده اند و کتابها مشتمل بر طعن ایشان نوشته است و از اصحاب

عصمت علیهم السلام در رد و بطلان و در کفر ایشان نقل  
 کرده اند بآنکه در آن زمان هنوز کسی از این طاعیان بوجدت  
 وجود قابل نشد بود و اگر کسی آن کتابها را ندیده باشد و عاقل  
 و منصف باشد از قول محمد بن یعقوب کلینی نور الله مرقد  
 که در کتاب کافیه میفرماید که باب داخل شدن جماعت  
 صوفیه برای عبد الله علیه السلام و حجت آوردن ایشان  
 بر اینجانب میباید که این گروه از مخالفان و از کلام ابن بابویه  
 قدس سره که در کتاب اعتقادات میگوید که دین ایشان  
 ترک نماز و همه واجبات است و از گفتار شیخ مفید علیه السلام  
 که میفرماید دین ایشان ترک همه واجبات و مستحبات و ترک  
 شدن آنها که طی از آن شدن و محرمات است تفرس مینماید  
 که ایشان محدان و زندقانند و دلیل بر اینکه اینجانب از  
 مخالفین اند بسیار است یکی آنکه جمعی از علمای شیعه که  
 کتابها و در ذکر فرق اسلامیّه نوشته اند این قوم را از مخالفین

شمرده اند و از جمله طوائف سنی گرفته اند دیگر آنکه يك كتاب  
 نمیتوان یافت که یکی از قدمای شیعه در تصوف تصنیف کرده  
 باشد بخلاف آنکه قدمای علمای سنی کتاب در تصوف بسیار  
 نوشته اند و بغیر ازین دلیل بسیار است قطع نظر از آن  
 دلایل کرده چون اصحاب عصمت علیهم السلام ببطلان اینجانب  
 شهادت داده اند و متعدد روایات این معنی از کتب ثقات  
 معلوم است شیعه باینکه از این قوم مایلین و معتقدین  
 ایشان نیز را باشد و بعد از آن فرموده که اگر کسی گوید که من  
 آن کتابها و اخبار و احادیث را ندیده ام شرط احتیاط و دین  
 داری و قاعده حدیثی و پرهیزکاری است که در دوستی  
 این فرقه و تمییه خویش بنام این طائفه متفق نباشد و نیز  
 کلمات کفریاتی ایشان ننماید تا کاشف ظاهر گردد و علامه  
 مجلسی رحمه الله فرموده که صوفیه اکثر سنی و اشعری مذهب  
 ملعون بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم و امثال

۱۹  
ان از عقاید فاسد را در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در  
عبادات و اعمال همه طریقه اهل سنت را در کتابهای خود ذکر  
کرده اند و اگر ابو حنیفه در کتاب خود ذکر میکند که فلان نماز را  
می باید کرد قبول نمیکند و اگر از سفیان ثوری علی باب ایشان  
میرسد میکنند با آنکه سفیان از ابو حنیفه بدتر است و در  
جای دیگر فرموده که بعضی از صوفیه اهل سنت و مجتهدان  
خدا را بصورت سگاده میدانند و بعضی بصورت مرد پیر  
ریش سفید تا آنکه فرموده و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت  
و متکلمین ایشان را کثر بضاری مجلول قائل شده اند و نصا  
ری در خصوص ایشان عینی قائل شده اند و صوفیه حلولیه  
در جمیع چیزها و جمع دیگر از صوفیه اهل سنت که از  
حلول گرفته اند با هر قبیح تر و شنیع تر قائل شده اند که ان  
اتحاد است و میگویند که خدا با هر چیز متحد است بلکه هر  
چیز اوست و همین از برای مذمت این طائفه رسیدن بساحت

که علی که در باب تعریف ایشان احادیث و اخبار بسیار روا  
کردید بواسطه میل بتصوف چون فلسفه بدترین خلوق  
خدا شدند چنانکه از حضرت امام حسن عسکری <sup>علیه السلام</sup> منقول است  
که باید هاشم جعفری فرمود که ای ابو هاشم زود باشد که  
بر مردمان روزگاری بیاید که رویهای ایشان خندان و  
شگفته باشد و دلهای ایشان تیره و تار و ناخوش و سنت  
در میان ایشان بدعت و بدعت در میان ایشان سنت  
باشد و ایمان دار در میان ایشان خوار و بمقدار و نابکا  
در میان ایشان با عظمت و وقار پادشاهان و امیران ایشان  
نازنان و ستم کاران باشند و علماء و ذافایان ایشان در درهای  
ستم کاران گردند کان مالداران ایشان توشه درویشان  
بی نوار بدزدند و کوچکان بر بزرگان پیشه جویند هر ناز  
در نزد ایشان گناه و هر بدسکال حیل و بازی در نزد ایشان  
فقر و بی نوا باشد تمیز دهند میان پاک دین پاک اعتقاد

۲۱  
و فاسد عقیده بد نهاد و میشان را از کرکان نشناسند علی  
ایشان بدترین خلق خدا باشند بر روی زمین زیرا که ایشان  
بوی فلسفه و تصوف میل کنند و بخدا سو کنند که ایشان از  
انسانند که از حق بد رفته و از ان منحرف گردیده اند مباهله  
میکنند در دوستی مخالفان مذهب شیعیان و دوستان ما را  
مکراه میگردانند پس اگر بمنصبی برسند از رشوه سیر نمیشوند  
و اگر محذول و منکوب شوند خدا را از روی ریاء عبادت کنند  
بدان و نگاه باشد که ایشان را به زمان راه مؤمنان و خوانندگان  
بوی کیش ملحدانند پس هر که ایشان را در یابد باید که از ایشان  
بترسد و درین ولایان خود را نگاه داری نماید بعد از آن انحضرت  
فرمود که ای ابو هاشم اینک انجیزیت که خبر داد مرا پدرم  
از پدرانش از جعفر بن محمد علیه السلام و آن از پازهای ما  
پس از این پویشان مکران که قابلیت آن را داشته باشد و اخبار  
متواتره از رسول و عتره ظاهر و ادو شده است که هر یک

مکراهیت

مکراهیت و هر که راه را هشی بوی اشد و دروغ است و بدعت  
عبارت از آن است که کسی چیز را واجب یا حرام یا مستحب یا مکروه  
گرداند که وجوب یا حرمت یا استحباب یا مکراهیت آن از خدا  
و رسول و ائمه اطهار نرسیده باشد اگر چه باعتبار خصوصیت  
زمان یا مکان یا غیر آن باشد از آنچه در شرع ثابت شده  
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که بدعتی  
گذارد هر آینه سنتی از سنتهای پیغمبر اترک نموده و حلی  
از حضرت صادق ع پرسید که چیست مکروه چیزی که آدمی  
بان کافر میشود فرمود که کسی که بدعتی در دین پیدا کند  
و هر که با او در آن بدعت همراهی کند دوست دارد و  
هر که مخالفت کند از او بیزار می گردید و برید علی از حضرت  
صادق ع همین را پرسید انحضرت سنک ریزه از زمین  
برداشتند و فرمودند که افست که این سنک ریزه را بگوید  
که هسته خرما است و بیزار می گردید از کسی که مخالفت او

نماید و دشمنی با مخالفان خود کند در این امر باطل پس او ناصیه  
که با ما دشمنی نموده است و بحد اشرك آورده و کافر شدن  
بنادانی و ابوالترغیب شامی از انجناب پرسید که کمتر چیزی  
که بند را از ایمان بیرون میبرد کدام است فرمود که آنکه  
برای که خلاف حق باشد قائل شود و یونس از حضرت  
امام موسی پرسید که بچه چینی خدا را بیکانیک پرستم  
فرمود که ای یونس در دین بدعت مگذار و صاحب بدعت  
مباش که هر که برای خود و دین نظر کند هلاک میشود  
و هر که خانه آباد و پیغمبر فرموده ایشان را واکذار و کفر  
میشود و هر که کتاب خدا و فرموده پیغمبر را ترك کند کافر  
است و علی بن ابراهیم قتی در تفسیر خود آورده که چون  
شیطان از سجده حضرت آدم عا با کرد و عمل عتاب شد  
گفت خداوند مرا از سجده آدم معاف دار و آنچه غیر از این  
بفرمائی بعل میا و دم حق تعالی فرمود که مرا احتیاجی

ببندگی کردن تو نیست من میخواهم که بان طریق که بفرمایم  
بندگان مرا ببندگی کنند نه آن طریق که خود خواهند و  
شکی نیست در آنکه این طائفه خبیثه صوفیه این صفت  
را پسندیدند را شعار و آثار خود ساختند و آنکه ایشان  
دید صدق گفتار مرا میداند و از حضرت صادق علیه  
السلام منقولست که در زمان پیش شخص بود که دنیا را  
طلبید از حلال بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد و  
دوچار نشد شیطان بنزد وی آمد و او را وسوسه نمود  
که میخواهی تو را رهنمائی کنم بچینی که اگر از اینک دنیای تو  
بسیار کرد و مردم بسیار تابع تر شوند گفت بلی شیطان  
گفت دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن بخوان پس آن مرد  
چنین کرد و جمع کثیری تابع او شدند و مال بسیار بهم  
رسانید بعد از مدتی که گذشت بفکر خود افتاد که  
این چه کار بوده که مردم دین اختراع کردم و مردم را کراه

کردم توبه من قبول خواهد شد تا اظهار که گمراه کرده ام  
بر گردانم بنزد هر کدام که میفرست و میگفت که دین من باطل  
و بدعت بود از آن برگردید و از جواب فیدادند که دروغ  
میگویی دین تو درست بود و الحال شك بهم رسانیدند و از آن  
و هیچیک از ایشان برگشتند چون دید که بر نمیگردند رفت  
و زنجیری در گردن خویش کرد و سران را بر میخ بست و  
با خود قرار داد که از آنکساید تا خدا توبه او را قبول فرماید  
بعد از آن خدا وحی فرمود بر پیغمبر از آن که بگویند صاحب  
بدعت که بغزت و جلال خودم سوگند یاد میکنم که اگر نقد  
مراجعاتی که بنده ایت از هم جدا کرد در دعای تو را مستجاب  
نکردیم و توبه تو را قبول ننمایم تا آنکه زندگانی آنها را  
که بر دین تو مرده اند و از آن دین برگردانی و پیغمبر ص فرمود  
که خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمیفرماید صحابه عرض  
کردند که یا رسول الله ص چرا توبه او قبول نمیشود فرمود

که بزرگ

که زیرا که دوستی آن بدعت در دل او جا گرفته و از دلش  
نبرد نمیرود و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعت  
و او را تعظیم نماید و بزرگ شمارد و در خرابی دین اسلام  
کوشش نموده و فرمود که هرگاه بدعتها در امت من هویدا  
گردد و باید که عالم علم خود را ظاهر سازد و بیان کند که  
ان بدعت است پس آنکه اظهار نکند بر اولست لغت خدا  
و فرستاد رسول خدا و امام حسن عسکری از حضرت امام  
جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده که پیغمبر ص فرمود  
که هرگاه بر بیند اهل بدعتها و شك را بعد از من پس  
اظهار بیزاری از ایشان بکنید و ایشان را بسیار دشنام  
دهید و در ثواب ایشان بخنان بگویند و در ایشان افتد  
و برایشان بهتان ببندید که آنچه در ایشان نباشد بگویند  
تا آنکه امیدوار نشوند در تباهی در دین اسلام و مردمان  
از ایشان بترسند و در حذر باشند از بدعت ایشان

چیزی نیاموزند تا خدای تعالی بسبب این حسنات نسبتاً  
از برای شما بگوید و بپند گرداند از برای شما درجات را در  
آخرت ای عزیز من درین حدیث نظر کن و دران فکر و تأمل  
نما که پیغمبر خدا که خدا در باب او و ما نطق عن الهوی ان  
هو الا وحی یوحی میفرماید چه قدر در دفع بدعت مبتدا  
نموده که تجویز بهتان بستن بر صاحبش بلکه امر بکفتر آن  
فرموده با وجودی که در باب بهتان میگوید که هر که  
بهتان بندد بر مرد مؤمن یا زنی مؤمنه در حق او چیزی  
بگوید که در او نباشد خدا او را در روز ستیخیز بر تلی از  
آتش بدارد تا آنکه از عهد سخن خود بداراید و از حضرت  
صادق علیه السلام روایت که خدای تعالی او را در طینت خبال  
بدارد و پرسیدند که طینت خبال چیست فرمود که چیزی است  
که از فرجهای زناکاران بیرون میآید و اگر چه پیغمبر ما را  
مرتخص فرموده که بر این فرقه مبتدا بهتان ببندیم ولیکن

اگر ما خواسته باشیم که آنچه در ایشان است بگوئیم و در  
مقام معائنی که دارند برائیم نتوانیم بلکه اندکی از بسیار  
و یکی از هزار از این دشوار است که مذکور سازیم چه جای  
آنکه بایشان گفت بگوئیم بیا اگر خواسته باشیم که ایشان را  
بهتان زنیم که در ایشان و در پیروان ایشان نباشد و  
اثری در ایشان داشته نباشد باید که بگوئیم که این طائفه  
در فرق مسلمین داخل و از جمله مسلمانانند اما چون ایشان  
با این بهتان خوشنود نیستیم و بدعت‌هایی که این فرقه مبتدا  
در دین خدا گذاشته اند بسیار است که بعضی از آن در نصایح  
این رساله مذکور است و در اینجا بدو بدعت ایشان  
اکفا نموده میگوید که بدانکه یک بدعت که اعظم بدائع ایشان  
است و اکثر بدائع و خلاف جمیع شایع که از ایشان میزند  
ثمره آن شجره خبیثه است در چله نشستن است و طریقه آن  
اینست که مرید را چهل روز در خلوت نشانند و از خوردن

حیوانی منع کنند و آن خلوت نشینی را چله نام کنند و این دشمنان خدا این امر را در برابر اعتکاف وضع کرده اند و فرقانست که واضع اعتکاف خداست و مخترع چله شیطان و اعتکاف در شریفترین بقاع است که عبادت است آن مسجد که بیت الله و آنکه ای باید که آن مسجدی که در آن اعتکاف میکنند مسجد جامع باشد و آن مسجد بزرگیت در بلد که در آن نماز جماعت گذارند و مخصوص باهل محله نباشد و اکثر اهل محلات شهر یا نجاری ایقامت جمعه با وجود شرایط یا جماعت حاضر کردند بلکه جماعت از اصحاب ما رضوان الله علیهم گفته اند که در غیر مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و مسجد بصره اعتکاف جائز نیست و بعضی از ایشان بجای بصره مدائن را گفته اند و بعضی هر دو را و در این باب خلاف بسیار است و چله در کثیف ترین مواضع است که کسی با استقامت مزاج میل رفتن در آن نمیکند و حقیر روزی

در جایی میگذشتم مانند دریاچه سوزاخی را دیدم چون در آن نگاه کردم دیدم که مانند پایاب پله دارد و سه چهار پله آن پیدا بود و مطابق از شدت ظلمت که خبر از ضلالت سالک آن میداد پیدا بود و از آنکه با من بود پرسیدم که اینجا چیست گفت چله خانه است و بذات ذوالجلال که جرات نکردم که در آن رفته تماشا کنم و در اعتکاف روزه شرط است و در آنچه در روز بواسطه اعتکاف حرام بود حلال میشود مگر جماعت و در چله روزه نیست بلکه در مقابل ازای آن ترا حیوانی است که مفاسد بسیار بر آن مترتب میگردد چنانکه در خانه اشاره باین خواهد شد و عبادت و استقامت که شیطان مخترع آن باشد بهتر از این نمیشود و از اکان القرب دلیل قوم سیهید هم سبیل لها لکینا و آنچه از جناب رسول منقولست که هر که در چهل صباح عمل خود را از برای خدا خالص گرداند خدا چشمتها را حکمت را از دلش بزدایش جایز

ساندهیج ربی و مناسبی بمطلب ایشان ندارد که از روی  
 جهالت این حدیث را حجت خود گردانند زیرا که منشاء این خبر  
 در حدیث شریف است عمل خالص است و خلوص در عمل که  
 غیر خدا در نظر نباشد حتی خوف آتش جهنم و طمع نعيم بهشت  
 در نهایت اشکال است و در ثواب و ایل الایات الباهرة فضائل  
 العترة الطاهرة حدیثی را دیدیم که خلاصه مضمون آن این  
 بود که حضرت رسول ص فرمود که هر که دو رکعت نماز بگذارد  
 و امری را مورد نیاز خاطر او نکند و عین شتر از این دو شتر  
 که در نزد من است با و میدهد هم امیر المؤمنین علیه السلام  
 عرض کرد که یا رسول الله من این دو رکعت را باین کیفیت  
 بجا میآورم و آن حضرت علیه السلام بنماز ایستاد و در بین  
 نماز در خاطرش خطری نمود که شتری را که فریب تر باشد  
 بردارد چون سلام نماز باز داد حضرت رسالت پناه ص  
 آنحضرت را خبر داد باین خبر و خطری را خطور کرده بود

مبارک

بعد از آن جبرئیل ع از جانب رب جلیل آمد و عرض کرد  
 که یا محمد ص منظور علی ع اینست که شتر را بخرم زده در راه  
 خدا خیرات کند و هر چه فریب تر باشد گوشت آن بیشتر  
 و ثواب آن عظیم تر است پس مقصود و مطمح نظر او رضای  
 خدا و ثواب آخرت است نه امر دنیوی و جناب امیر المؤمنین  
 و غیره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و  
 آحادی از مقربین میتوانند که چنین عبادتی را بجا آورند  
 چنانکه آنحضرت در مناجات باری العرقه میگوید که خداوند  
 اگر عبادت تو را بجهت تر جهنم میکنم هرگز مرا از آن بیرون  
 میاورد و اگر آنرا بجهت آمیدی واری بهشت بجا میآورم مرا از آن  
 محروم گردان و اگر بجهت آنست که تو مستحق عبادتی و بناید که  
 تو را عبادت کنیم پس بر من رحم کن و همچنین هیچ دخلی بمند  
 ایشان ندارد این خبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که  
 هر که ایمان را بچهل روز از برای خدا خالص گرداند یا چنین

فرمود که هر که خدا را یاد کند و در چهل روز خدا او را زاهد  
گرداند و در دنیا او را بدرد و در دای دنیا بینا گرداند و حکمت  
را در دل او جاد دهد و زبان او را بحکمت گویند و اند بعد از آن  
انجناب این ایه را تلاوت فرمود که ان الذین اتخذوا الحبل  
سینا لهم غضب من ربهم و ذلک فی الحیوة الدنیا و کذلک  
نجزی المفسرین یعنی بد رستی که آنان که فکر کنند کوساله را  
زود باشد که برسد ایشانرا خشتی از پروردگار ایشان  
و خواری در زندگی دنیا و هم چنین پاداش میدهم آنانرا  
که افترای بنهند و فرمود که هر صاحب بدعتی را که میبینی  
البته دلیل و خوار است و هر کس که افترای خدا و رسول و اهل  
بیت بندد البته محقیر و بیقدار است پس محض لفظ چهل روز  
بچه کار صاحبان بدعت میاید چه معلوم است که اگر کسی چهل  
روز و رز نشستی گیری و امثال آن بکند داخل این حدیث  
نخواهد بود و حضرت در آخر حدیث که مذکور بدعت نموده اند

اشعار به باین معنی فرموده اند و چه خوش فرموده است علامه  
مجلسی رحمه الله که ظاهر است که هر که باین سعادت فائز شود  
که از روی علم و دانائی عمل را از برای خدا حاصل گرداند  
و بدعتی در آن نباشد چه های حکمت بر زبان جاری میکرد  
و اگر بروفی بدعت نباشد چه های ضلالت بر زبان جاری  
میکرد و از جانب شیطان که عالم را گمراه گرداند و اگر نه در میان  
اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده اند و ایشان را داخل  
صرفیه نمیشمرده اند چون بر طریقه حق مستقیم بوده اند  
و راه قرب و مناجات و بندگی خدا را داشته اند مانند  
سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیاء و اکاملین  
شیخ صفی الدین و سید الافاضل ابن طائوس و زید الشیخ  
ابن مند حلّی و شهید سعادت مند شیخ زین الدین رضوان  
الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت  
و عبادت و بندگی بقانون شریعت مقدس بنوی داشته اند

و بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدا  
 خلق بوده اند و علوم حق را درس میگفته اند و بدعت از ایشان  
 نقل نکرده اند لهذا مقامی در نفحات هیچ یک از ایشان را  
 ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته با اینکه از آفتاب  
 مشهورتر بوده اند و از آثار و اولاد ایجاد و تصانیف ایشان  
 عالم منور گردید و تاقیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر  
 و باطن معور است و در ترویج دین ائمه اثنا عشر صلوات الله  
 علیهم سیهما کردند و جان خود را در راه دین بذل کردند و این  
 جماعت دیگر از صوفیه باطل برخلاف ایشان در خرابی دین  
 سیهما کردند و چه نفسی که تلف کردند و بعد از این خواهد  
 آمد که سفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از جماعت  
 صوفیه با حضرات ائمه چه معارضات کردند و بعد از عصر  
 ائمه پیوسته با علمای دین ائمه عشر معارضات و مجادلات  
 میکردند و اکنون هم میکنند که بتوانند بدعت دیگر ذکر کرد

که دارند

که دارند و آن بر دو نوع است یکی ذکر جلی و دیگری ذکر خفی و هر  
 دو بان طریق که ایشان بجا میاورند بدعت است و اهلان  
 بهترین عبادات میدانند و خلاصه اوقات عمر خود را در این  
 ضایع میکنند اما بدعت بردن ذکر جلی بطور و طریق ایشان  
 زیرا که از شارع پنجین و از نوکر دید بلکه در آیات و اخبار  
 کیفیت ذکر جلی برخلاف آن وارد شده است و جناب اقدس  
 الهی میفرماید که ادعوار تکم تضرعا و خفیه یعنی بخوابید و در  
 خویش از روی زاری و پنهانی و میفرماید که و ذکر کن  
فنفسک تضرعا و خفیه و دون الجهر من القول بالغدو و  
الاصال و لا تکن من العاقلین یعنی و یاد کن پروردگار  
 خود را در نفس خویش از روی زاری و ترس و بدو نشانگاه  
 از گفتار در بامدادها و شبانگاهها و بمباش از پنجبران و  
 در حدیثی که موسی ع بجناب اقدس الهی عرض نمود که چگونه  
 اوستا بخواند بقرینه راز یا اسکار وارد شده است که خدا

۳۷  
۵  
فرمود که من هفتاد و نه ساله بودم که مرا یاد کند یعنی فریاد مکن و شیائ  
نیز روایت کرده اند که پیغمبر شنید که جماعتی فریاد برآورده اند  
بتکبیر و تهلیل آنحضرت ایشان را منع بلیغ فرمود و فرمود که  
بدستی که شما میخواهید کسی را که گریه باشد و در ضمن ذکر این  
تحریرها و غنائها میکنند و از به تعظیمها بر میگردانند و در بین  
آن شعرهای عاشقانه ملحدانه بنوعی و ترانه میخوانند که شبهه  
در حرمت آن نیست با آنکه در ضمن آن ایضا دست بردست میزنند  
و میرقصند و این اعمال ناپسندیدین را در مسجد مجامع میاورند  
و شعر و سجد مکرر است حتی آنکه پیغمبر شنید که شخصی در  
مسجد شعر میخواند فرمود که با و بگوئید که خدا دهانش را  
بشکند مسجد را از برای غیر این ساختند با آنکه اکثر این  
اعمال در شب و روز جمعه میکنند و شعر در شب مکرر است  
و در روز جمعه نیز و غرض از مثل این که بجهت اشیان رد  
ایشانست در ادعای عبادت و الا کسی که از محرمات الهی

اجتناب کند

اجتناب نکند از مکروهات چهر پر و ادا دارد و آن حرکاتی که  
از ایشان صادر میشود و نامش را حال گذاشته اند در  
آن در فقره حالیه مذکور میگرد و شاهد از برای بدعت  
بودن این اطوار ازین بهتر که یک نفر از شیعه و سنی و صوفی  
و غیر صوفی از پیغمبر و ائمه اثنا عشر و اصحاب کرام و زوایان  
کلام و علمای اسلام نقل نکرده است که هرگز مطرب داشته  
اند که برای ایشان رزم میخوانده است و حلقه ذکر می  
منعقد میساخته اند یا اصحاب خویش را بان امر میکرده اند  
و اگر این عبادتی میبود که چنین اهمی در شان آن بود  
چرا ایشان با اصحاب خود نمیفرمودند و با وجود آنکه خود  
اعتراف دارند که خدا نفرموده است بعضی از نادانان کمان  
کرده اند که با دروایی ریاض الجنبه که در حدیث واقع است  
ترغیب بحضور مجلس این فاسقان است و اگر این استدلال  
از برای صوفی صحیح باشد از برای خصم او نیز صحیح است که

۳۹  
استدلال کند بر بطلان مذهب صوفی و نهی از دخول  
در مجلس ایشان بفرموده خدای تعالی و لا تکلوا اول کافریه  
و مقدس اردبیلی علیه الرحمه فرموده که ندانسته اند که حضرت  
الله تعالی میفرماید که ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه یعنی بخوابید  
پروردگار خود را بزاری و پنهانی پس چون تواند بود که  
پیغمبر ص مردمان را ترغیب نماید بمبادرت نمودن مجلس  
فاسقان که با فریاد زدن و عربده کردن غنا و سرود بکار  
برند بلکه دست زنند و در قص کنند و پرخ در آیند و خود را  
بهوش و انمایند که هر کس در آن طور مجلسی حاضر شود فاسق  
و مردود الله شده خواهد بود چه جای آنکه خود بان فعلها  
قیام نماید و حال آنکه شیعه رستی نقل کرده اند که باین نحو  
ذکر کردن از بدعتهاست که در اواخر زمان پیغمبر و اوائل  
سج عباس شایع شد اگر چه منشاء شیوع آن معاویه بود  
پس معلوم شد که حدیث مذکور بان معنی که بعضی از نادانان

و جی از فاسقان میگویند نیست و ذکر بعضی نماز و بعضی  
قرآن در کلام مجید آمد و پیغمبر را حضرت حق تعالی  
در قرآن ذکر خوانده اینجا که میفرماید فاستلوا اهل الذکر  
انکم لا تعلمون و اهل ذکر چنانکه در حدیث واقع است  
ائمه معصومین علیهم السلام اند و حدیث گذشت که پیغمبر  
فرمود که ذکر علی از این طالب <sup>و ذکر می</sup> ذکر الله و ذکر را  
دیگر معنیهاست و این ضعیف معنی حدیث بادر و الی ریا  
الجنه را در کتاب نقل حلیه امامت مولانا علی بقریب  
بیان کرده هر که خواهد که بداند بان کتاب رجوع نماید  
ومن میگویم که ذکر در لغت بمعنی بیاد آوردن و یاد و آفرین  
و شفاء و شرف است و کتاب خدا را خواه قرآن و خواه غیر آن  
بیز ذکر گویند و هم چنین نماز و نماز جمعه و پیغمبر ص را  
چنانکه حق تعالی فرموده که قد انزل الله الیک ذکر رسول  
تلیوا علیکم آیات الله مبینات و اما فاستلوا اهل الذکر

مراد از ذکر در ان جمیع معانی ان میتواند باشد لیکن اگر  
مراد کتاب خدا باشد غیر از قران اهل ذکر یهود و نصاری  
میشوند چنانکه مفسرین عامه چنین فهمید اند و بنا بر ساء  
معانی اهل بیت پیغمبر اند و در زیارت جامع کبیر واقع  
است کما سلم علی الائمة الدعاة والقادة الهداة والسادة  
الولاء والذاة الحماة واهل الذکر و در ترجمه ان معانی مخمله  
مراده انرا که پیغمبر و قران و مشرف است بنا بر اظهار بیان  
نموده ام و ذکر خدا یاد اوست و ان انواع دارد یکی یاد خدا  
در هنگام معصیت که خواهد مرتکب ان کرد و خدا را بیاد  
آورد و ان معصیت را برای خدا نیک کند و این احسن از کار است  
و امیر المؤمنین <sup>ع</sup> فرمود که ذکر خدا و ذکر است یکی ذکر  
در هنگام معصیت و بهتر از ان یاد خدا است در وقتی که  
حرامی روی دهد که مانع از ان گردد و حضرت امام جعفر  
صادق <sup>ع</sup> فرمود که دشوارترین کارها چند چیز است

تا آنکه فرمود که ذکر خدا در هر حال نمودن نه سجنا الله  
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر گفتن و بس بلکه  
وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا امر بان فرموده  
باشد بجای آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا  
نهی از ان فرموده است ترك نمائی نزع دیگر یاد اوست در  
وقت طاعت که بسبب این مشقت ان عمل بر او آسان شود و  
بجا آورد و دیگر یاد اوست در رفاهیت و نعمت و بلا و  
محنت که دخول هر يك از ان یاد خدا فراموش نکند و شکر  
ان نعمت را بجا آورد و بران بلا صبر کند و دیگر یاد اوست  
بدل که فکر کند در صفات کالیه و نعمهای وی و دین  
حق و معانی قران و احادیث رسول و اهل بیت کرم علیهم  
السلم و آنچه تفکر در ان از برای تحصیل این باشد و فکر  
در امور اخرت و اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری  
که فکر در ان محبوب خدا است و دیگر یاد او بر زبان و آن

نیز انواع دارد مثل مذکر علوم حق و آیات و اخبار و در  
 گفتن و ذکر آنچه پیش ازین مذکور گردید و دعاها و تعقیبات  
 و فضائل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و اسماء الهی  
 که در استعمال آن رخصتی از شارع مقدس رسیده باشد  
 و بعنوان بدعت کاری بجای آورد بلکه بطریق که پسندیده  
 او است بکند و دل گاه باشد بر آنچه بر زبان جاری میکرد  
 و رسول خدا ص فرمود که هر که فرمان خدا میرد یا خدا  
 بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و قرآن خواندن  
 وی کم باشد و هر که خدا را فرمان نمیرد خدا را فراموش  
 کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت وی بسیار باشد  
 و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هر قومی که در مجلس  
 جمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند از مجلس در  
 قیامت باعث حیرت ایشان خواهد بود بعد از آن فرمود  
 که یاد ما از جمله یاد خدا است و یاد دشمنان ما از جمله

یاد شیطان است و علامه مجلسی رحمه الله فرموده است که در  
 هنگامی که میروی تعقیب نماز بخوانی چون اصل تعقیب  
 سنت است چند بدعت با آن ضم میکنی که مبارک از تو منت  
 خالصه بعجل اید و نفوذ بالله که مستحق ثواب شوی زیرا  
 که با آنکه برکت اهل بیت رسالت ۳۳ قریب بمصد هزار  
 بیت از مناجات و دعا و تعقیب و از کار و اوزاد منقولت  
 همه را ترک میکنی و اوزاد فحشیه که چند سنی جمع کرده اند  
 میخوانی که بحسب معنی رتبه ندارد و بحسب عربیت  
 و اعراب اکثرش غلط است آخرین چند جاهل سنی مناجات  
 با خدا را بر این پیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین  
 و افضح فضحای روی زمین میدانند و پیغمبران آن نمیکردند  
 که تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان باشند  
 تو را نمک میاید که پیروی ایشان کنی و بازان او را در  
 بنغمه و اهنگ میخوانی که شاید غنا بعجل اید و از کناه خالی

80  
نباشد و در کافه منقولست که شخصی بخدمت حضرت  
صادق علیه السلام عرض کرد که دعائی اختراع کرده ام انحضرت  
فرمود که اختراع خود را بگذار و آنچه میگویم بخوان و اما بدعت  
بودن ذکر خفیه بان نحو خاصه که ایشان اختراع کرده اند و آن  
هیئت مخصوصی است زیرا که چنین هیئاتی تابند معتبر  
از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعت است  
و علامه مجلسی رحمه الله و محمد بن فرموده که در هیچ حدیث  
از احادیث شیعه آن هیأت وارد نشده است و در کتب  
حدیث ستیان نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که  
این معروفی که شیخ از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده  
و بعد از آن فرموده و این بچند وجه باطل است **اول**  
آنکه معلوم نیست که معروفی که شیخ بخدمت امام رضا  
رسیده باشد و اینکه میگویند که در بان انحضرت بوده  
البتّه میباید که غلط باشد و در اینجا جمله کلام را طوطی

داده از برای پروراندن این مطلب **دویم** آنکه پیر  
طریقت و زاهدان و رتدگرها و در طائفتی نقل کرده اند و احوال  
او میاید **سیم** آنکه سندی که با اعتقاد ایشان با و  
منتهی میشود در این باب جمعی در آن هستند که اگر قبائح  
اعتقادات و اعمال اهل اذکر کنیم مناسب نیست مانند  
سید محمد نور بخش که احوال او در باب تیم خواهی ثابت  
و غیر از آنجا قه که همیشه بتعصبات و بدعتها معروفند  
**چهارم** آنکه آنچه از مشایخ ایشان شنیده ایم از انواع  
مختلفه دارد و ذکر خفیه که هر طائفه بیک نحوی از آن پیران  
خود اخذ کرده اند و اگر منقول باشد یکی از آنها منقول  
خواهد بود **پنجم** آنکه اینچنین عبادتی را که بهترین عبادت  
میدانند و میگویند بیش از نماز از آن قرب حاصل میشود  
ائمه ما چنانچه میگردند و همین معروفی که شیخ میکنند  
و بیک کسی دیگر از اصحاب نمیکشند و اگر میگویند که دیگران

قابل نبودند هرگاه در میان صد هزار اصحاب حضرت امام  
رضاع همین يك كس معروف قابل بود و بزرگان اصحاب  
قابل بودند پس شاگرد هرگز تعلیم مینماید **ششم** آنکه  
هرگاه چنین سرتی را معروف قابل بود و سلمان و ابوذر قابل  
نمودند پس از ایشان بهتر خواهد بود پس بایست که بازای  
پانصد حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان و ابوذر  
دارد شده است دو حدیث هم در شان معروف وارد میشود  
و يك كس او را از خواص حضرت میشمرد **هفتم** آنکه  
بر تقدیری که این وارد شده باشد يك حدیث جمہولی  
خواهد بود و شرط دین داری نیست که علی چند که متواتر  
باشد از ائمه ترك کنند و مرکب علی شوند که جمہولی چند  
روایت کرده باشند تا اینجا کلام علامه مجلسی رحمه الله که  
بطریق اختصار مذکور کردید و هر چند که در بعضی وجوه  
که ذکر فرموده است بحث وارد است ولیکن چون اصل

مطلب چون بعضی وجوه حق است قصوری ندارد و اگر  
خواسته باشد که معرفت غث و سمین این دلائل و ضعیف  
و مشین آن از برای تو حاصل گردد بدانکه وجہ اول و دوم  
و سیم قصوری ندارد زیرا که ششم آنکه در نزد معروفین  
غیر معروف است نیست و معرفت او در نزد جمہولی چند با  
معروفیت او نمیشود و با او دوستید محمد نور بخش که معروف  
اند معروف بفقاند و مابق هم ضعیف است اگر چه وجه  
چهارم و هفتم نیزه الجمله قوی از برای آنها از غایب میتوان نمود  
لیکن هر مؤید اصل رد میتواند شد **باب دوم**  
در بیان تکلیف کردن جناب اقدس الهی خلق را از اوامر  
و نواهی و کیفیت ثبوت و اثبات آنها و ذکر اصناف صوفیان  
و مذاهب هر صنف از ایشان و آنچه تجویز کرده اند از محرمات  
و بان قابل شد اند از اعتقادات و رد آن و در آن دو  
مطلب است **مطلب اول** در بیان تکلیف و کیفیت آن

بدانکه چون اراده حضرت باری حلاله و تم نواله بچید  
 اساس ربوبیت و کرد کاری تعلق یافت بافریدن آسمان  
 و زمین و آنچه در زیر و زبر آن و اینست پرداخت و زمره  
 بنی آدم را بدست یاری بخت و بختیاری بخلعت تکرم مکرم  
 و بشهر یاری عقل اسباب کامکاری را آماده ایشان را  
 بتفضیل معظم داشت چنانکه فرموده و لقد کرّمنا بنی  
 آدم و جعلناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و  
 فضلناهم علی کثیر من خلقنا تضییلاً یعنی و هر آنکه تحقیق  
 که کرّمی داشتیم فرزندان آدم را و بر داشتیم ایشان را در  
 میانان و دریا یعنی حیوانات و کشته و روزی دادیم ایشان را  
 از آنچه پاک و پاکیزه است و افزونی دادیم ایشان را بر بیا  
 از آنکه افزودیم افزونی دادنی بغایت ولیکن ایشانرا مهمل  
 نگذاشت چنانکه کریمه ایحسب الانسان ان یرکّ سداً  
 که ترجمه آن نیست که ایامی پندار دادمی که واکذاشته

میشود بحال خود همیشه در پی بیخه نه چنین است مهمل  
 و به تکلیف نمیباشد چون شتران به زاعی صیرح در است  
 و چون همه ایشان را میسر شود که خود با وی سخن گویند  
 و مرادات او را بداند تا آنچه محبوب او است بفعل آورند  
 و آنچه مکروه او است ترک نموده بعل نیآورند برگزیدگان  
 خویش را از سولان بسوی ایشان فرستاد و کتب خویش را  
 بایشان روانی نموده و امر و نهی را در آنها درج فرمود  
 چنانکه میفرماید که و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا  
 او من وراء حجاب ویرسل رسولاً فوحی باذنہ ما یشاء  
 انه علی حکیم که ترجمه آن اینست که و جائز نیست از برای هیچ  
 آدمی بیخه او را میسر شد آنکه خدا با او سخن کند مگر از روی  
 وحی و بیعام لهانی یا از پس پرده یا بفرستد فرستاده را  
 پس وحی کند بدستوری خویش آنچه را که خواسته باشد  
 بدرستی که او بلند مرتبه است راست و درست گردان و چون

نوبت جناب محمد مصطفی که اشرف مخلوقات و افضل بریات  
 رسید قرآن مجید را که زبان فصیحی عدنان و بلغاء فرزندان  
 یعرب بن قطان انمدح ان لال است بوی بخشید و آن معجزه  
 انجناب گردانید با معجزاتی دیگر که مشهور و در کتب اهل  
 اسلام مدون و مسطور است و چون آنحضرت بتعلیم رب  
 العزت مطلع بود که بعد از او در مذاهب مختلفه و ادیان  
 متشکله خواهد رسید چنانکه میفرماید که ستغرت امة  
 تا آخر دایت که در خاتم مذکور خواهد گردید در حیات  
 خویش قرآن و اهل بیت را ملجا و پناه ایشان گردانید و فرمود  
 که من واگذارند ام در میان شما و چیز سنگین و بزرگ را  
 آنچه اگر بان چنان زنید هرگز گمراه نشوید و آن دو کتاب  
 خدا است و حقیر و اهل بیت من و این دوازدهم جلد انمیشتند  
 تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و چنانکه معلوم است که  
 کتاب خدا چیست مشخص است که اهل بیت کیت و جناب

باری جل اسره میفرماید که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله  
 و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای انکسانی که گردیده  
 فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول و فرستاده او را که  
 محمد است و خداوندان فرمان و فرمان دهی از خودتان  
 و ایشان بنا بر مذهب شیعیان ائمه هدی صلوات  
 الله علیهم اجمعین و در نزد سنیان پادشاهانند و باز  
 فرموده است که و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه  
 فانهو یعنی و آنچه رسول آورد و داد شمارا پس آنرا بپذیرید و آنچه  
 شمارا از آن باز داشت پس بان بایستید و باز فرموده است  
 که من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که رسول را فرمان  
 برد پس بحقیقت که خدا را فرمان برده و آیات و احبار که  
 در این باب وارد شده بسیار است پس چاره نیست از  
 فرمان برداری خدا و رسول و آنکه ایشان او را مطاع و قرین  
 قبول ساخته باشند و مطاع بودن محض ادعای ولایت

وینابت میشود بلکه دلیل و حجت میخواهد و شرایط دارد  
و اجماع شیعه بر این منعقد که دلیل مختص است در چهار  
چیز کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل و سنیان قیاس را  
نیز بر اینها افزوده اند پس اتفاق امت پیغمبر است بر اینکه  
دلیل امر دین از اصول و فروع از این پنج چیز بیرون نیست  
پس این فرقه صوفیه که مرشد و مطاعی از برای خود قرار میدهند  
و آنچه از مزخرفات و لا طائلات که میگویند از کالوچی المنزل  
من السماء بلکه بالانزیمیدانند اگر چه هیچ ندارند و قرآن را درست  
نمیخوانند دلیل ایشان چیست و کدام آیه و حدیث از  
کتاب و سنت و جمیع اجماع و عقل و قیاس دلالت میکند  
بر اینکه هر که ادعای ارشاد که اساس فتنه و فساد است  
نمود باید که مرید او شده و او را اطاعت نمود و چرا ارشاد  
ایشان بر وزن نمیکند که اگر فی الحقیقه ارشاد باشد مسلماً  
مسلمانان نیز مستفید و منتفع شوند اگر این گروه مکراه

بکراهی خود گاه و بیا خبر اند که باید از آن در گذرند و اگر نه  
بد بیکران زیانی نمی رسد زیرا که مقصود انعام حجت است  
نه اراده تبعیت و اگر خود را بر راه راست و دین درست  
میدانند با آنکه بطلان آن کالشمس رابعه النهار پیدا  
و هویدا است چگونه از ام گرفته و در این راه ضلالت رفتن  
و میروند و پروا نمیکند و جستجو نمی نمایند تا حق برایشان  
ظاهر شود که در باب دین غیبه ندارند و از جهنم نیز نفرتی  
ندارند زیرا که بکار باطل خود چنان میدانند که عذاب العذاب  
است و آن بمجناب شیرین خوشگوار است و نمیدانند که  
عذاب آدمی را در هم میشکند و چون آب شیرین باعث  
شکستن تشنگی میشود و آن را عذاب میگویند نار آب  
شور و از اینجا است که از افراط نیز میگویند و آن قلوب  
و از انزفات است که بمجناب شکستن و کوبیدن است و این  
سلسله خود را بحضرت امیر المؤمنین و امام الموثقین و

يعوب الدين على بن ابي طالب صلوات الله وسلامه  
عليه وعلى آله اجمعين منسوب ميدانند و در جانی  
دیدم که انجناب فرموده است که الصوفي من لبس الصوف  
على الصفا وجعل الدنيا خلف الفناء و سلك طريق  
المصطفى واستوى عند الذهب والحجر والفضة والمد  
والآل فالكلب الكرم خير من الف صوفي يعني که صوفی است  
که پشم را پوشد با صفای باطن و دنیا را در پشت سر  
قرار دهد که از آن رو گردان باشد و رو بآن نرود و  
در راهی که محمد بر گزید خدا قرار داده و رفقه برود و طلا  
و سکه و نقره و کاوچ در نزد او برابر باشد و اگر چنین  
باشد پس سکه کوفته بهتر است از هزار صوفی پس اگر یکی  
از این شرایط در یکی از صوفیان مفقود باشد شک در این  
نیست که در قسم اخیر داخل است که بعد از آنکه با نهض  
و نود و نه صوفی دیگر که مثل او باشند منضم شود یکی از

سکان کوفیان بهتر از همه ایشانست و اما اگر هر این شرایط  
در او موجود باشد در ظاهر خوب است نه بر سبیل یقین  
زیرا که ممکن است که هر از روی مکر و تزویر و عوام فریب  
باشد چنانکه از حضرت امام حسن عسکری منقولست  
که جناب علی بن الحسین صلوات الله وسلامه علیهم فرمود  
که هرگاه مردی را بر بیند که نیکو میناید و نشانهها و طریق  
و هیئات و لهیات اهل خیر و خوبی میباند و در سخن  
گفتن ملاحظه بسیار میکند و با احتیاط سخن میگوید  
و خضوع و فروتنی در حرکات خود اظهار مینماید و در فریب  
او را بخورد که بسیار است که کسی از طلب دنیا و مرکب  
شدن محرمات برای سستی نیت و پستی نفس و تری  
که در دل اوست در میماند پس این را دام و تله تحصیل  
دنیا و حرام میکردند و پیوسته مردم را بظاهر نیک  
خود فریب میداد پس چون مال حرامی او را دوچار

خود را در آن میافکند و اگر ببیند که بمال حرام هم  
که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز قریب  
اورا بخورید زیرا که خواهشهای خلق مختلف میباشد  
و چه بسیار است که از مال حرام هر چند که بسیار باشد  
میکزد اما اگر محرم دیگر از آنچه نفس خواهش آن دارد  
میرسد مرتکب میشود و اگر ببیند که از آنها نیز عفت  
میورزد باز زود قریب اورا بخورید تا ملاحظه عقل و  
علم او کنید زیرا که بسیار است که ترك هر اینها میکند  
اما عقل درستی ندارد و آنچه را که بنا ذاتی تباه میسازد  
زیاده از آن چیزها است که بعقل خود اصلاح مینماید  
و اگر عقل او را نیز درست نیابید باز زود قریب اورا  
بخورید تا آنکه ملاحظه کنید که در هنگامی که خواهشها  
نفس بر او غلبه میکند پیروی آنها میکند یا پیروی  
عقل و معینند که چو زاست دوستی و خواهش او بجهت

سرگردگیا

سرگردگیا باطل نابود و مطاع مردم بودن و زهد او  
در ترك ریاسات باطله در چه مرتبه است زیرا که در  
میان مردم گروهی هستند که زیان کار دنیا و آخرتند  
و دنیا را بجهت دنیا ترك میکنند و لذت ریاست و  
معتبر بودن در نزد او بیشتر است از لذت اموال و نعمتها  
حلال پس همه لذتهای حلال را ترك میکند بجهت ریاست  
و بزرگی و اعتبار بعد از آن حضرت این ایراد خوانند  
که و اذا قيل له اتق الله اخذته الغرة بالاثم فحسبه جهنم  
جهنم و لبس الهمام یعنی و چون با او گفته شود که پرهیز  
از خدا غیبت و حمیت جاهلیت او را میکند یا اینکه  
مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانید اند بجهت  
عناد و حجاج بیشتر بان مشغول گردد پس است او را  
دو ذبح و بد فرستادن و فرمود که پس او را از روی  
جهل و عناد و تعصب و عناد بد رفتار یها میکند

و گناهان از او سر میزند مانند بد رفتاریهای شتر  
 کوری که بر او رود و اول باطلی که مرتکب میشود او را  
 بنهایت مرتبه خسارت و زیان کاری میکشد پس  
 پروردگار او بجهت بدی کردار او لطف خویش را از او  
 باز میدارد و او را در سرکشی که دارد وامیکند و در پیش  
 چیزی چند که خدا اهل احرام کرده حلال میکند و  
 چیزی چند که خدا اهل احلال کرده حرام میکند  
 و پرورانیکنند هر قدر از دین او که فوت شود اگر  
 ریاست دنیائی که ترس الهی را برای تحصیل آن ببرد  
 مینمورد از برای او ساله بمباند پس این گروه گروهی اند  
 که خدای تعالی بر ایشان خشم گرفته و ایشان از نفرین  
 کرده و عذابی خوار کنند برای ایشان آماده کرده است  
 ولیکن مرد کامل و تمام و بهترین مردان آن است که  
 خواهشهای خود را پیر و فرموده خدا سازند و قوه

خویش را در خوشنودی الهی کار فرمایند و بدانند که  
 باحق و راسته اگر خوار و بمقدار باشد باعث عزت  
 ابدی اخراج است و عرقی که بسبب باطل بهم میرسد  
 زود منقضی میگردد و بدانند که اندک دشواری که  
 در دنیا با او میرسد برای پیر و حق بودن او از بنان نعمت  
 ابدی عقیقه میکشد در بهشتی که هرگز کهنکی و نیستی  
 ندارد و بدانند که خوشحالی بسیار که بجهت پیروی  
 خواهشهای نفس با او میرسد زود میکشاند او را بعد  
 که بریدگی و اخراج دارد و این چنین کسی که مذکور شد  
 مرد کامل و تمام است پس باو چنگ زنند و پیروی  
 طریقه او کنند و برکت او بخدا توکل جویند که دعا  
 او از درگاه خدا رد نمیشود و حاجتهای او برآورده است  
 و ما از این گذشته میگوئیم که اگر صوفی یافت شود که  
 آنچه در روایت منسوب بامیرالمومنین است در او

۵۱  
باشد در ظاهر بظاهر عمل نموده مداح و دعاگوی او  
شد و قیقه از تعظیم و توقیر او فرو نمیگذاریم با آنکه  
چنانکه میبینیم هیچ در بند شریعت نیستند و علمای  
راشدین و فقهای متدینین شهادت <sup>بیدار</sup> <sup>بیشی</sup> و بی ایشا  
داده اند از انجمله مقدس اردبیلی علیه الرحمه میفرماید که  
بخدا سو کند که صوفی مقید بشریعت از زرقیه و غیره  
زرقیه در مدت عمر ندیدم مگر بنادر کسی که از غایت  
نادانی باین طریقه میل کرده بود و نیز از سرساز فقرات  
گذشته میگوئیم که آیا طریق مصطفی چیست و عالم  
بان کیست آیا ائمه هدی صلوات الله علیهم که اهل  
بیت آنحضرت اند و اهل البیت ادوی بماء البیت  
بهتر میدانند یا محی الدین و حسن بصری و سفیان  
ثوری و امثال ایشان که احوال ایشان در باب بعد  
از این بر تظاهر خواهد کردید و اسحاق بن یعقوب <sup>بعضه</sup>

بخدا متجناب صاحب الامر صلوات الله علیه نوشت که  
در اموری که بر ما مشتبیه میشود چه کنیم فرمان همایون  
رسید که در حادثها که بر شما وارد شود و چیزهایی که  
بر شما مشتبیه کرد در رجوع کنید بر روایت کنندگان حدیث  
ما که ایشان حجت مند بر شما و من حجت خدایم بر همه  
و در احادیث وارد شده است که در امری که در میان  
شما صانع شود بگریه بوی آنکه حدیث ماز را تو  
کرده باشد و در حلال و حرام مانظر کرده و احکام ماز را  
دانسته باشد پس با و راضی شوید که حکم باشد در میان  
شما و او را در میان خود حکم کنید که ما او را بر شما حاکم  
کرده ایم پس اگر حکم بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را  
سبک شمرده اید و حکم ما را بر ما رد نموده اید و هر که  
بر ما رد کند بر خدای تعالی رد کرده است و آن در مرتبه  
شر است بخدا است پس شبهه نیست که طریقه دین از رسول

۹۴  
امین و ائمه راشدین که اهل بیت طاهرین محضند  
و فقهاء متدینین که نمایان ایشانند باید اموخت و  
خلفاء خدا در زمین در اصول دین از توحید تا معاد و  
در فروع دین از خطرات تا دیات مسئله را ندانند  
که کسی محتاج بغیر شود و در اخلاق و غیر آن اینقدر فرو  
ند که هر که طالب تخلق بخواند بیکه باشد او را کافست و پیغمبری  
که خدا در باب او و آنک علی خلق عظیم فرموده و خود نعمت  
لا تم مکارم الاخلاق گفته اولی است بر تبعیت در باب  
اخلاق از کسی که ایمان و کفرش معلوم نیست و معلوم است  
که این بیش از این که مردمان را در باب واجبات و محرمات  
و مستحبات و مکروهات تخلق سود کردن نداشتند و در  
باب امور مهمه عظیمه بطریق اولی ایشان را حیران نهند  
گذاشت و اینک کتاب خدا و سنت رسول در میان است  
اگر سخن جماعت که ایشان را مرشد و مطاع خود میدانند

با آیات و اخبار موافق است که پیروی آیات و اخبار  
اولی است چنانکه خدا میفرماید که افرن هیدی الی الحق  
الحق ان یبع امن لاهیدی الا ان هیدی فباکم کیف  
تخکون یعنی ای پسران که راهمانی میکند بوی حق و راست  
سزاوارتر است بانکه پیروی کرده شود یا آنکس که راه را  
نمیابد یا نمیفاید مگر آنکه راه راست نموده شود پس حجت  
از برای شما و شمارا چه میشود چگونگی حکم و داوری میکنید  
و اگر با آنها مخالف است که بچه حجت بان عمل میکنند و اگر  
بگویند که سخنان این جماعت معنی کلام خدا و احادیث رسول است  
باید که ثابت شود زیرا که علماء را سخنان این طریقه که  
ایشان دارند ندارند و اخبار چنین استنباط نمیشود  
و احدی از علماء طریقه ایشان را از اینها استنباط ننمود  
بلکه بسیاری از اخبار در رد ایشان وارد شده و بناء  
علما متدینین تا امروز برخلاف بنای ایشان بوده و این

فرقه فقها را بسیار دشمن میدارند بعدی که کان ندارم  
 که احدی در نزد ایشان دشمن تر باشد از ایشان و در  
 کتب خود بسیار ایشان را ضرب میزنند و میگویند که  
 ثمار است در مثل مسائل نکاح و طلاق دل را میمیراند و  
 فقهاء در کتاب خود چیزی نفهموده اند که معیوب باشد  
 و در این میگردانند مگر آنکه واجبات و محرمات و مستحبات  
 و مکروهات الهی را بیان فرموده اند و از اینجا مشخص میشود  
 که ایشان در بند واجبات و محرمات الهی نیستند تا در  
 باب مستحبات و مکروهات چه گویند و وجه دیگر آنست  
 که چون فقهاء حلال و حرام خداوند عالمیان را از برای  
 مردمان بیان میکنند و بنا است که یکی از عوام که قدرت  
 بر خواندن قرآن ندارد چنان در امر دین و مسائل آن  
 صاحب سر رشته نمیکرد که مرشد صرفیانی از عهد  
 جواب او بر نمیآید زیرا که احکام دین را از مدارک آن نباید

اخذ نمود و استنباط از آنها فرع فضیلت و کمال است نه  
 در چگونگی نشستن و ادعای حال و ترک چیزهای حلال و  
 آنکه میگویند که شیء در مرتبه معر شمرید و در با خدا سخن  
 میگوید چنانچه عبارت یکجذبت را درست نمیتواند بخواند  
 بلکه قرانی که معرب است اعراب آن را غلط میخواند با وجودی  
 که کو در کان دبستان از او کمال پاکیزگی میخوانند و اگر  
 بگویند که اینها قشراست و مادر بندان نیستیم بلکه ما به  
 لب رسیدیم ایم چنانکه میگویند در جواب میگوئیم که لب  
 بعد از قشراست و لب به قشر میرساند و قشر به لب میشود  
 و علاوه بر این اگر دانستن قشر کمال نباشد دانستن  
 و لیکن آن نیز کمال نیست که اینهمه در بندان باشند یکبار  
 هم در وقت عرش رفتن همت در یاد گرفتن قشر بکارند  
 تا دفع شبهه که در باب ایشان میشود بشود و حقیقت  
 چند سال قبل ازین بایک از مجانبین که بسیار اهل این

گفتگو میکرد گفتگو کردم و سخنان غریب که تمام آن کفر و  
 زندقه بود از او صادر شد و چون احتمال نمیدادم که  
 از عاقل این نوع حرفها سرزند حمل پر جنون و ضبط  
 دماغش کردم ولیکن در رد واسکات او کوتاه ننمودم  
 بر تبه که از نامربوط گفتن عاجز شد و در بین گفتگو  
 آیه گفتگو انوالله فنیهم را تلاوت نمود و لفظ جلاله  
 مرفوع خواند گفتم که چرا قرآن را غلط میخوانی جواب داد که مرا  
 مخیر گردانیدند در میان لفظ و معنی و من معنی را اختیار  
 کردم بنکر که این لفظ معنی دارد یانه و علامه مجلی رحمه الله  
 فرموده که اگر از دعوائی بلند ایشان فریب میخوری آخر  
 فکر نیکو که بلکه از برای حب دنیا اینها را بر خود بند  
 اگر خواهی او را امتحان کنی او که دعوی این میکند که من  
 جمیع اشیای غیبی میدانم و هر چیز بر من منکشف میشود  
 و شبی ده بار بر من میرزم یک مسئله از شکایات نمازینا

یک مسئله مشکل از میراث و غیر آن یا یک حدیث مشکل  
 از ویرس اگر آنها را درست میگوید اینرا هم برای تو بیان  
 میکند چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق  
 منقولست که علامت کذاب و دروغ کو آنست که تو را خبر  
 میدهد بخبرهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب و  
 چون از حلال و حرام حد مسئله از ویرسی نمیداند آخر  
 این مردی که دعوی میکند که مسئله غامض وحدت  
 من خود را فهمیده ام و عقلمهای جمیع فضلاء از فهمیدن  
 آن قاصر است چنانکه مغر سبلی را اگر بنجاه مرتبه خاطر  
 نشان او کنند نمیفهمد و افغانی که در قایق معانی را میفهمند  
 آنچه فهمید است چنان نمیفهمند و باز هرگاه خود معترف  
 باشند که کشف با کفر جمع میشود و کفار هندی صاحب  
 کشف میباشند پس بر تقدیری که کشف ایشان واقع  
 باشد و تو را فریب نداده باشند کی دلالت بر خوبی

۵۹  
ایشان میکند **مطلب دوم** در بیان نامها و طریقه  
صوفیان و ذکر مذهب هر صنف از ایشان و رد آن و در  
دو فصل است **فصل اول** در بیان بعضی از  
نامهای ایشان و برخی از گفتار و کردار ایشان که دلالت  
بر جهالت و عداوت ایشان با اهدیت رسالت و  
بدانکه شهر الفاب این طائفه صوفیه و متصوفه و متصلفه  
و مبتدع و زرقیه و غلات و غالیه و حلاجیه است  
و ایشان را غیر از این نامها بسیار است و پیش از این  
در مقدمه مذکور شد که این طائفه را که صوفیه می  
گویند بواسطه نسبت بابی هاشم است و بعضی از  
اعتقادات او نیز مذکور گردید و از امام حسن عسکری  
منقولست که از امام جعفر صادق علیه السلام ابوهاشم  
صوفی کوثر پرسیدند آنحضرت فرمود بد رستی که او  
یعایت فاسد العقیده بود و او همان است که مذهبی را

اختراع

اختراع نمود که آن را تصوف میگویند و از اگر بزگاه از  
برای عقیده پدید خویش گردانید و در بعضی از روایات  
چنین است که از اگر بزگاه از برای عقیده خبیث خویش  
و بیشتر ملحدان و سپری از برای اعتقادات نابود ایشان  
گردانید و مقدس اردبیلی رحمه الله در حدیقه النعمه  
بعد از ایراد این حدیث از علی بن حسین بن موسی بن  
بابویه قتی رضوان الله علیه در کتاب قرب الاسناد  
ایراد نموده فرموده است که وان کتاب شریف بخط او در  
دست این فقیر افتاد و از کتاب اصول الدیانات نقل  
فرموده که ابوهاشم در ظاهر امور جبری و در باطن  
ملحد و در هر بود و پیر و ان او را کاهی بکنیت او و کاهی  
بنام او و کاهی بنام پدر او نسبت دهند و ایشان را  
هشتمیه و ابوهاشمیه و عثمانیه و شرکبیه گویند و چون  
سفیان ثوری رحمه الله طریقه او را پسندید و صورت

در دیت و تشبیه و مجسم بر مذاهب و افروزی ایشان را  
توریه و سفیانیه نیز گفتند و بعد از آن ایشان را با بوی  
بطای نسبت داده پزیدیه و بطامیه لقب کردند  
و باعتبار حلول و اتحاد ایشان از حلولیه و اتحادیه خوانند  
و چون گروهی از ایشان در اتحاد مبالغه نموده بوحث  
وجود قائل شدند ایشان را وحدتیه نامیدند و بجهت  
آنکه در باب مشایخ خود غلو کرده بجدائی ایشان بر وجه  
حلول و اتحاد قائل شدند و بر کراهی خود و دیگران  
افزودند ایشان را غلات و غالیه و غاویه موسوم گردانیدند  
و گاهی ایشان را بحسب تصور خلاج نسبت داده منقو<sup>یه</sup>  
و خلاصیه نامیدند و بواسطه فکر و شید و خدعه و  
مردم فریبی ایشان را نسبت زرقیه و خدا عیبه دادند  
و چون طریقه و مذهب اختراع نمودند ائمه ماصلو<sup>ات</sup>  
الله و سلامه علیهم ایشان را بمبتدع مستی ساختند

و چون صافق و ریاکار بودند مزایه شدند و چون  
اصطلاحی بهم یافتند و آن را تصوف نامیدند بمقتضای  
شهرت یافتند و بر سبب لافها که میزدند ایشان را متصلفه  
گفتند و بیشتر این نامها بر همه این طائفه صادق است  
و بغیر از این نامها ایشان نامهای دیگر هست و هر طائفه  
از ایشان نام مخصوصی دارند که بعد از این مذکور خواهد  
شد و این طائفه از غلات ستیاند و ایشان اظهار  
نهد میکردند و تحقیق می نمودند و اعتقاد نابود خوشتر  
از خلق پنهان میداشتند و در زیرینها با یکدیگر از  
اعتقادات نابود خود سخن میگفتند و چه مناسب حال  
ایشان است فرموده خدا که و اذا لقوا الذين قالوا امنا  
واذ خلوا الي شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزون  
الله يستهزئ بهم ويمدهم في طغيانهم يعمهون اولئك  
الذين اشتروا الضلالة بالهدى فسارحت تجارتهم فما كانوا

مهندین تا اخرا بخد در باب منافقین نزول یافت و  
 ما ول است بایشان تا آنکه شبلی در میان ایشان بهم رسید  
 و پاره از بازوهای ایشان را که در افشای آن صرفه نمید  
 بر سر منبر بیان کرد و پیش از او رؤسای این فرقه بر من  
 و کنایه بعضی از اسرار خود را که هم محض کفر و زند قه  
 برد در مجالس از امیکردند و در انحال خود را مست  
 و مد هوش و امین بودند مگر بایزید بطالعی که مکرر به  
 با کانه میگفت که لیس جنتی سوی الله یعنی نیست در جنة  
 من غیر خدا و سجانی سبحانی ما اعظم شانی یعنی پاک و  
 منزه پاک و منزه چه بزرگست شان و قصه من و رایت  
 فی المنام یعنی دیدم خدا را در خواب و رایت الله فی صوة  
 شیخ هدم یعنی دیدم خدا را در صورت پیری که سال  
 با آنکه دیدن خدا محال است زیرا که آن قرع مجسم است و آن  
 بودن در جهت لازم دارد و این مستلزم احتیاج است

و خدا غنی مطلق است و نقصی در او نیست و چه نقصی از  
 احتیاج بالاتر و شاعر گفته و چه خوش گفته • آنکه شیر  
 کند روبه مزاج • احتیاج است احتیاج است احتیاج •  
 و در احادیث اهل بیت وارد شده که خدا را در خواب  
 نمیتوان دید بلکه اکثر معبران عامه آن را نیز تجوین میکنند  
 بمقتبه که اگر کسی میگفت که خدا را در خواب دیدم کو شبحی  
 او نمیدادند و او را ضعیف بلوغ میکردند بلی پاره از ایشان  
 آن را تجوین کرده اند و در مغزات المراتبی آن را رد نموده ام  
 و مقدس اردبیلی علیه الرحمه در ذیل ذکر اعتقادات  
 فرقه جمهور بر فرموده است که اکثر صوفیه که امروز هستند  
 جمهوریت دارند و هر را از برای خود یکذهب ساختارند  
 و علامه مجلسی رحمه الله از ابن ابی الحدید نقل فرمود  
 که جماعه از متصرفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا  
 آمدند و گفتند که امیر المؤمنین یعنی مامون ملعون



فکر کرد در امر خلافت که در دست او بود و شما اهل بیت را  
سزاوارتر دانست به پیشوای مردم بودن و تورا بهترین  
اهل بیت یافت لهذا امر خلافت را بتو رد کرد و اما  
کسی را نخواهد و میطلبید که طعامهای غیر لذیذ بخورد  
و جاههای کند پوشد و برالاع سوار شود و عبادت  
بیماران ببرد حضرت فرمود که یوسف پیغمبر بود و قبلها  
دربای مصر بطلا میپوشید و بر تکیه گاه ال فرعون  
تکیه میکرد و در میان مردم حکم مینمود چیزی که از  
امام میطلبند قسط و عدالت است که چون سخن گوید  
راست گوید و چون حکم کند بعدالت حکم کند و چون  
وعد کند وفا بدهد خود بکند بد رستی که خدا این  
پوشهای نفیس و خوردههای لذیذ را حرام نکرده است  
پس این ایبرائیل و فرمود که قل من حرم زینة الله التي  
اخرج لعباده والطيبات من الرزق که ترجمه اش اینست که بگو

ای محمد یا ای کونیند که کی حرام گردانیده است زینت و  
ازایش خدا را که بپوشیدن آورده از برای بندگان خویش  
و چنینهای پاک و پاکیزه را از دوزی و از کلین و حرام  
علیه حدیثی طولانی روایت نموده در باب معارضه  
سفیان ثوری با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص  
پوشیدن جامه نفیس و مغلوب شدن وی و در آن  
حدیث مذکور است که چون سفیان رفت جمعی دیگر از  
صوفیه از زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را تبرک  
دنیا و درشت پوشی میخواندند چون شنیدند که سفیان  
از جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت  
آمدند و گفتند که سفیان جواب تو را در خاطر نداشته  
که بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتیهای  
خود را را بیان کنید ایشان گفتند که حجت ما از کتاب  
خدا است حضرت فرمود که بگوئید که کتاب خدا را

تراست بعل کردن چون دو آیه از کتاب خدا که آیه ایشار  
والطعام است ذکر کردند گفتند که مادر حجت بر تو بهمین  
اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای گروه ایاشما علم دارید  
بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه آن که هر که گمراه و هلاک  
شده است از این امت بسبب این جهالت شده است گفتند  
بعضی را نمیدانیم اما هر را نمیدانیم حضرت فرمود که باین  
سبب گمراه شده اید و هم چنین احادیث حضرت رسول  
ناصح و منسوخ و متشابه و محکم دارد و شما نمیدانید بعد  
از آنکه تفسیرهای گاه شایع ایشان را مغلوب و منکوب  
ساختند فرمودند که پس بدانید که بد مذهبی اختیار  
کرده اید و مردم را بان میخوانید بسبب نادانی کتاب خدا  
و سنت پیغمبر و احادیث آن حضرت که کتاب خدا  
تصدیق آنها میکنند و از احادیث زردی کینه بجا  
و نظر در غرائب قرآن نمیتوانید کرد و ناسخ و منسوخ و محکم

و متشابه

و متشابه و امر و نهی قرآن را نمیدانید ای گروه چرا نظر  
در حال حضرت سلیمان نمیکنید که پادشاهی طلبید  
که از برای کیسه بعد از او سراوار نباشد و خدا با و کرامت  
فرمود و حق میگفت و عمل بحق میکرد و خدا و پیغمبر از  
مؤمنان او را بر این امر عیب نکردند و پیش از او را در  
پیغمبر ص ان پادشاهی و سلطنت داشت و پوسف پاد  
مصر قایم داشت و عمل بحق میکرد و هیچ کس او را عیب  
نکرد و ذوالقرنین بنده بود که خدا او را دوست میداشت  
و خدا او را دوست میداشت و اسباب را برای او میسر  
گردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را با و داد و حق  
میگفت و عمل بحق میکرد و هیچ کس او را بر این پادشاهی  
عیب نکرد پس ای گروه عمل نمائید با ذاب الهی که برای  
مؤمنان مقرر فرموده است و اکتفا با امر و نهی خدا کنید  
و آنچه بر شما مشتبیه است که علم بان ندارید بگذارید و علم را

باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف نمایند تا آنکه مجاور  
گردید و در نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم  
ناصح و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را و حلال و حرام  
الهی را یاد گیرید که این علم شما را بخدا نزدیک میکند  
و از جهل دور میکند و حالت را باهلش گذارید  
که اهلش بسیارند و اهل علم کنند و خدا فرموده است  
که بالاتر از هر صاحب علمی ذاتی هست و علامه مجلسی  
او شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی نقل فرموده که در کتاب  
احتجاج از ثوابت بیانی روایت کرده است که گفت من  
با جافه از عباد بصره مثل ابوب سجستانی و صالح  
مری و عتبه و حبيب فارسی و مالك پیر دینار و ابو  
صالح اعرجی و جعفر پیر سلیمان و ذابعه و سعد انرجی  
رفته بودیم چون در مکه درآمدیم اب بر مردم مکه  
بسیار تشك شد بود و از تشكی بغریاد و فغان آمد

بودند بمناه پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم  
فان نزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم چند آنکه  
ناری نمودیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوان غمگین گریای  
پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از آن رو بر ما کرد  
و ما را يك بيك نام برد گفتیم بيك ای جوان گفت  
ایا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد  
گفتیم ای جوان بر ما است دعا و بر خدا است اجابت گفت  
دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان شما میبود که خدا  
او را دوست میداشت البته دعای او را مستجاب میداد  
چون ما دور شدیم بنزد کعبه سجده در آمد و گفت  
ای آقای من با فدوستی که بمن داری تو را سوگندی  
دهم که مردم مکه را آب دهی هنوز سخن انحضرت تمام  
نشده بود که ابری بدید آمد و مانند دهنهای مشک  
اب از آن ابر روان گردید پس از مردم مکه پرسیدیم

که این جوان که بود گفتند علی بن الحسین و این جماعت  
در نزد صوفیان اولیاء الله اند و امام زمان خود را غی  
شناخته اند و این جماعت دعوی کشف و کرامات  
میکنند و معجزات بر یکدیگر میسندند و منظور ایشان  
در این است که پله و پایه حضرت ائمه معصومین را  
صلوات الله علیهم در نظر جاهلان پست گردانند  
و معجزات ایشان را در پیش ایشان اسان و نمایند  
که معجزات و خوارق عادات دلالت بر امامت نمیکند  
و میخواهند که مکاشفات خویش را دلیل بر امامت ابو  
بکر و عمر و عثمان سازند تا آنکه مردمان دین نادان  
چنین دانند که ایشان جانشینان رسول خدایند  
زیرا که این گروه که صاحب کشف اند با امامت ایشان  
قائل شده اند و اگر ایشان بر حق نبودند بایست که  
این جماعت که غیب میدادند بر بطلان ایشان کوا

دهند

دهند و از اینجاست که همیشه در مکاشفات و معجزات  
خویش مرتباً میراث مؤمنین را از این سه نفر پست تری  
بینند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و آنکه بر  
برهان قاطع عقلی و سلطان ساطع نقلی و نور هدایت  
خداوند رحمن و روشنی افتاب ایمان حقیقت انجذاب  
در خلافت پیغمبر و امامت انبیا پیش و بطلان  
مخالفین و رد ادعای فتنه چاره دارد و بخیر آنکه این مکاشفات  
را دروغ و افتراء دانند یا حمل بر خیالات نفسانیه و وسا  
شیطانی و ضعف عقل و دماغ که بواسطت ترک  
حیوانی بهم رسیده نماید و چون ملعون بودن دشمنان  
ایشان ظاهر و ثواب آن برایشان متواتر است و خدا و  
رسول و ائمه هدی ایشان را در مواضع بسیار و مواضع  
بیشمار رحمت فرموده اند و صوفیان خواستند که این  
عیب را بپوشند گفتند که لغت عین رحمت است و بعضی

از ایشان میگویند که لغت چهار حرف است آخر و ف حاء  
 لعن ت و هر یک از این چهار حرف اسمی است از اسماء الله  
 پس لغت عین رحمت باشد و جماعت از ایشان میگویند  
 که نقطه ذات حق تعالی در همه حروف حلول کرده و جمعی  
 از این گروه گویند که عالم صورت خدای تعالی است  
 و حق تعالی روح عالم است و عالم عبارت است از آنچه  
 غیر خدا باشد پس هر چیزی را صورت خدا میدانند  
 و بکان این گروه حروف نیز صورت خدا است و خدا  
 تعالی روح اینهاست و چون خدای عز و شان روح آنهاست  
 آنها عین ذات و عین رحمت خواهند بود و با جمله هر گروه  
 از این جماعت بیک وجه لغت را عین رحمت میدانند  
 و بعضی از ایشان گفته اند که همیشه حسرت شیطان می  
 خورم که خدا با او فرموده که و ان علیک لعنة اگر چه این  
 شیطان حسرتش بواسطه اصراف است لیکن با مضاف چه

میکند

چیز میکنند و با وجود اینها همه بسیار است که اگر کسی یکی از آنها <sup>لعن</sup>  
 خصوص یکی از آنان که این گروه او را پیر و مرشد خود  
 میدانند لغت کند بسیار مضطرب میشوند و خشم  
 میکنند و با آنکه نهایت دشمنی میورزند و در اذیت او  
 سعی بدین و کوشش بیدار بعل آورده تا کشتن او <sup>هند</sup>  
 و بعضی از ایشان در باب منع لعن میگویند که اگر آنکه  
 او را لغت میکنی فی الحقیقه ملعون باشد که چه ضروری که  
 تو زبان خویش را ملعون وی آلوده سازی و اگر ملعون  
 نباشد که او را از لعن تو زیانی نرسد و آن لغت بخودت  
 برگردد و حتی آنکه ملعون غزالی کفر باطن خود را ظاهر <sup>ختم</sup>  
 و لغت کند بر یزید علیه اللعنه را کناه کار دانسته و  
 حال آنکه کتاب خدا و سنت رسول مشحون بلعن این ملعون  
 و امثال او است و در کتاب خدا است که لا لعنة الله علی  
 الظالمین یعنی بدان و کلاه باش که لغت و نفرین خدا بر

۸۵  
سمک را نشت و خدای تعالی فرموده است که ان الذین  
یؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة و  
اعد لهم عذابا مهينا یعنی بدستی که آنان که می بخاشند و  
اذیت می رسانند خدا و فرستاده او را لعنت و نفرین  
کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و آماده کرده  
است از برای ایشان عذابی خوارکننده و در زیارت  
عاشوراء و غیر آن که ادعای تواتر مضمون آن میتوان نمود  
وارد شدن که اللهم لعن اول ظالم ظلم حق محمد و آل  
محمد و اخر تابع له علی ذلک که معنی از اینست که بار خدایا  
لعنت کن نخستین ستم کار را که ستم و کم کرد حق محمد و  
اولاد محمد را و لعنت کن پسین پیروی را از برای او و برین  
و هیچ مسلمانی شهر ندارد در این که این ملعون و افعال  
او از ملاعین خدا و رسول را اذیت کردند بکشتن نسل  
خاتم المرسلین و اسیر کردن ذریه آن سرور دنیا و دین

اذیتی که هیچ چیز ندارد آن نمیکند و هر که شهر دارد  
در این شهر در آن نیست که عیبی دارد که مادرش بهشت  
میداند و مبسوط تر از این در رد این لعین در باب بعد  
از این خواهد آمد و ابو مسلم مروزی را دوست می داشت  
و با وی محبت می ورزید با آنکه آن ملعون تقویت بنی  
عباس نمود و ایشان را بر کردن مسلمانان سوار گردانید  
و دعوی حلول نمود بعد از آنکه دعوی امامت و خلافت  
کرده بود و مقدس از رسول علیه السلام فرموده که در کتب  
معتبره مسطور است که ابو مسلم از وقت خروج تا زمانی  
که کشته شد ششصد هزار کس را با یقین کشت سوار  
الچمر در معارف بسیار کشته شده بودند و در زمان  
سرداری و امامت شیعه بسیار بقتل رسانید و حکم  
او بنیره جعفر طیار را کشتند و ابو سلمه خلال را بواسطه  
کتابی که با امام جعفر صادق علیه السلام فرستاده بود فرمود تا مقتول

۸۷  
سازند و سلیمان کثیر را بواسطه آنکه میل با ولا و امیر  
المؤمنین ع داشت بدست خود بقتل رسانید و بنیر  
امام زین العابدین را کشته و اخبار در طعن او بسیار است  
و از سید مرتضای رازی روایت نموده که در کتاب الفصول  
النامیه هدیة العاقبة بسند صحیح نقل میفرماید از احمد بن  
محمد بن عیسی حدیثی را که ترجمه آن این است که احمد بن محمد  
علیه گفت که نزد جناب امام رضا ع نشسته بودم با گروهی  
از یاران آن حضرت که محمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل  
نشت بعد از آن گفت که ای پسر پیغمبر خدا خدا مرا بفرمان  
تو گرداند چه میفرمائی در باب ابومسلم مروزی که در زمان  
دولت و سلطنت مروان پسر محمد بن مروان خروج کرد  
و پیران آمدن آنحضرت ع فرمود که نام او در ناموسیت که  
نامهای دشمنان ما از پسران امیه و غیر ایشان در آن است  
محمد بن اسماعیل گفت که گروهی از مخالفین شما میگویند که او

از شیعیان و پیروان شما است آنحضرت فرمود که دروغ  
گفتند و نابکار شدند که خدا ایشان را لعنت کند بدست  
که او سخت حاجت بود بر ما و بر شیعیان ما پس هر که او را  
دوست دارد بحقیقت که با ما دشمنی کرده است و هر که او را  
قبول کند ما را رد کرده است و هر که او را مدح کند ما را  
مذمت کرده است ای پسر اسماعیل بن محمد هر که خواهد که از  
پیروان ما نباشد باید که از او بیزارى اظهار نماید و  
هر که از او بیزارى بخوید پس آنکس از ما و پیروان ما نیست  
و ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت و مقدس از دینش  
علیه السلام بعد از این حدیث فرموده که اگر کسی قطع نظر  
از این حدیث و امثال این کند چون سنی در کتابهای خود  
نقل کرده اند که ابومسلم مقتول شد و ما امام جعفر  
صادق ع مخالفت نمود و انکار امامت امیر المؤمنین ع  
کرد میداند که او کافر است و از اهل جحیم و این طور کافر

ملحدان و سنیان و صوفیان دوست میدارند اگر ملحدان  
او را از خود شمارند و دوست دارند استبعادی نیست  
از جهت آنکه ایشان نیز مانند مظهر کفار و از ایمان  
بیزارند و از اسلام برکنار افتاد و دوست داشتن این دو  
طائفه او را با اهل حق مسلمانی محل تعجب است اگر چه ظاهر است  
که سنیان و صوفیان نیز چه حال دارند و سنیان با او محبت  
دارند بجهت تقویت نمودن احوال عباسی و صوفیان با او  
محبت میورزند برای آنکه او را دعوی حلول کرده زیرا که بنا  
مذهب صوفیان بر حلول و اتحاد است و هر کس را که این دعوی  
کرده است دوست میدارند و از خود میدانند و شاهد  
بخت بر عداوت ایشان با اهل بیت پیغمبر ازین بالاتر نمیشد  
که ایشان با هیچ فرقه از فرق مسلمین عداوت ندارند مگر  
شیعه که نهایت دشمنی با ایشان دارند حتی آنکه کتلهها  
در بعض وطن ایشان میورزند اگر این طائفه بخوبی هر

کس

کس و همه چیز قائل اند حتی فرعون و نمرود و شداد چنانکه  
اکثر اوقات تصریح بان میکنند پس چرا شیعه را بد و ملعون  
میدانند و اگر تفصیل قائل اند چرا با دیگری عداوت  
ندارند و حال آنکه یکفرقه از فرق مسلمین بر حق اند و باقی  
بر ضلالت چنانکه در خاتمه مذکور خواهد شد و هیچ  
کس در آن خلاف نکرده و غیر از آن هر فرقه است **فصل**  
**دویم** در بیان مذاهب صوفیان بحسب اصل و فرع  
و ذکر اصناف ایشان و در آن دو مجتث است **مبحث اول**  
در بیان اصول مذاهب ایشان و در آن چند قول است  
والظاهر آنست که آن دو مذهب است و غیر از آن هر فرقه است  
یکی حلول و دیگری اتحاد و کسانی که اول را اختیار کرده اند  
ایشان را حلولیه خوانند و ثانی که ثانی را برگزیده اند ایشان را  
اتحادیه نامند و این دو مذهب همان دو خیال است که  
ابرهه ششم بدسکال که کوساله این میدان و سامری این

۹۱  
یهود صفت داشت در ان حیران و سحر کران بود و معلوم نشد  
که اخیری از این دورا برگزید یا چنین بود تا مجتمه و اصل  
کردید و حلولیه میگویند که خدای تعالی در ماحلول کرده  
و هم چنین در بدنهای هم عارفان حلول میکند و اتحادیه  
میگویند که ما با خدا یکی شده ایم و هم چنین با عارفان یکی  
میشود و بطلان این دو مذهب در کمال ظهور است که  
بر هیچ ذی شعوری مستور نیست زیرا که آنچه در چیزی حلول  
کند احتیاج محال دارد و هر چه تغییر محتاج است ممکن است  
نه واجب و ممکن ممکن نیست که خدا باشد و سلب و جوب  
از او سلب خدائی او و انکار آنست و بنا بر اعتقاد این دو طایفه  
تعدد و تکثر خدا لازم میاید زیرا که میشود که در هر عصر  
هزار عارف و بیشتر باشد و پیش ازین دانسته که این دو مذهب  
مذهب ترسایانست و متقدمین اینگونه مانند بایزید  
بطای و حسین بن منصور که بدنای منصور و حلاج شهرت

کرده بر یکی از این دو مذهب بوده اند چنانکه مقدس  
ارشد بلی علیه الرحمه فرموده و فرموده که بعضی از متأخرین  
اتحادیه مثل محمد بن عربی و شیخ عزین نسفی و عبدالرزاق  
کاشی کفر و زند قمر را ازین گذرانید اند و بوحثت و جو  
قائل شدن اند و گفته اند هر موجودی خدا است تعالی الله  
عما یقول المحدثون علما کبیرا و در حدیث وارد شده است  
که حضرت امام محمد باقر فرمود که چون پیغمبر ص را با شما  
بروند بجانب اقدس الهی عرض کرد که ای پروردگار من  
حال مؤمن در نزد تو چگونه است فرمود ای محمد هر که دوستی  
از دوستان مرا خوار کند گرداند پس بحقیقت که با من  
مبارزه نموده است بجنک و مبارزه از میان صف  
بیرون شدنست از برای جنک و من از هر چیز شتابان  
ترم لبوی یاری دوستان خویش و تردد ندارم در  
چیزی که من کند انم چون تردد خویش در باب مرد و

که او مرا زانا خوش دارد و من اندوه کین شدن او را خوش  
ندارم و بدرستی که از بندگان من کسی است که صلاحیت  
ندارد از برای او مکر و بیازی و اگر او را صرف کنم بسوی غیر  
این هر اینی هلاک میشود و بدرستی که از بندگان من کسی  
است که صلاحیت ندارد از برای او مکر و روشی که اگر  
صرف کنم او را بسوی غیر این هر اینی هلاک میگرد و  
تقرب میجوید بسوی من بنده من بچیزی که دوست تر  
باشد از آنچه بر او واجب گردانیدم و بحقیقت که  
هر اینی تقرب میجوید بسوی من بجهای سنتی که بر او واجب  
نیست تا آنکه او را دوست دارم پس چون او را دوست  
داشتم کوش او میباشم که بان میشود و چشم او که باین  
می بیند و زبان او که بان سخن میگوید و دست او که بان  
میگیرد از روی بطش اگر مرا بخواند او را اجابت میکنم و اگر  
از من درخواست بخواهد باو عطا میفرمایم و سنیان در صلاح خود

نیاز این را روایت نموده اند با اندک تغییری باین طریق  
که جناب اقدس الهی فرمود که هر دوستی از دوستان مرا  
خوار گردانند پس بحقیقت که او را کوش زد و خبر دار  
میکم بچنگ و تقرب میجوید بنده من بسوی من بچیزی  
که دوست تر و پسندید تر بسوی من از آنچه بر او واجب  
گردانیدم و همیشه بنده من تقرب میجوید بسوی من  
بجهای سنتی که بر او واجب نیست تا آنکه او را دوست  
دارم پس چون او را دوست داشتم کوش او باشم که  
بان میشود و چشم او که بان میبیند و دست او که بان  
میگیرد از روی شدت و پای او که بان راه میرود اگر از  
من چیزی درخواست بخواهد باو عطا فرمایم و اگر بمن پناه آورد  
او را پناه دهم و در هیچ چیز که من فاعل و کسب آن  
قدر تر و ندارم مانند تر و خویش که در قبض روح  
بنده من خود دارم او مرا زانا خوش دارد و من از او

او را خوش ندارم و او را چاره از آن نیست و چون خلوت  
 و اتحاد بدیده عقل قطع نظر از اجماع اهل حق و تواتر  
 اخبار و آیات برخلاف آن حکم بفساد آن میکنند پس  
 این حدیث شریف را تاویل نباید نمود و ظاهر در تاویل آن  
 بکافران این فقیر نیست که چون جناب باری جل شانه  
 و عظم برهان متصف بجمع صفات کمال است و هیچ عیب  
 و نقص و قصوری در او نیست پس مراد از آنکه انجناب  
 کوش و زبان و امثال آن از کس کرده اند که آن عضو در  
 کار خود بر حد کمال میرسد که نقص و قصور و فناء و قوت  
 در آن نباشد که کوش از شنیدن آنچه شنیدنی نباشد و  
 نباشد و زبان از گفتن آنچه گفته باشد در نمائند و هم  
 چنین سایر اعضا که در فقرات بعد مذکور است چنانکه  
 جناب امیرالمؤمنین <sup>علیه السلام</sup> بعد از گذشتن در خبر فرمود  
 که آن را بقوت بدنی نکنم بلکه از بقوت پروردگار

کنم

کردم و پکیای مبارک در رکاب میکرداشت و بعد  
 از آنکه پای دیگر را از زمین بر میداشت تا آنرا در  
 رکاب میکرداشت بچشم می نمود و هم کلام الله را تلاوت  
 میفرمود و چون سلمان فارسی رضی الله عنه در مدائن  
 بر حجت ایندی پیوست آنحضرت در همان ساعت از  
 مدینه بمدائن تشریف آورد و بر او نماز کرد و خود اینجا  
 نیز اینها را قبول دارند و در کتب خود ذکر میکنند و اگر  
 میخواست میتوانست که زمین و آسمان را بر یکدیگر زنند  
 بی آنکه دست را حرکت دهد و در مدینه مشرف فرست  
 مبارک را در آن ذکر و وسیل شوم معا و میرا که در شام  
 بود کند و نظائر این بسیار و در اخبار مایجد و شمار آ  
 و این قوت بحد ظاهر و بحد بر طرف نمیشود چنانکه  
 شنیده و جای دو انگشت انجناب را دیده که از قبر مبارکش  
 بیرون آمد و بر کمره بن قیصر خورد و او را بدو نیم کرد

وقتی که آمده بود که انحضرت را از قبر بیرون آورد و غیر  
این از معجزات و خوارق غادات که از انجناب و ذریه طاهرش  
بظهور رسیده و میرسد و کسی را نمی رسد که انکار آن  
کند و مؤید این معنی است که در اخبار و سنن باین عبارت  
واقع شده است که بی یجمع و بی یبصر و بی یشی و بی  
ینطق یعنی که چون بواسطه نوافل باین مرتبه رسید بمن  
میشود و بمن می بیند و بمن راه می رود و بمن سخن می گوید  
یعنی همه اینها را با استعانت و یاری و قوت و توانائی  
و توفیق من بعل می آورد و ممکن است که مراد این باشد  
که در این مرتبه که رسید در هر چه نظر کند مراد را  
بیند که آثار قدرت مراد را مشاهده کس کو یا که  
مرادیده زیرا که همه منظور و مطمح نظر او من و ممکن است  
که مراد این باشد که در این مرتبه خواسته های نفس  
بر طرف شود و مرادات مراد مرادات خود ترجیح دهد

که بغیر

که بغیر رضای من چیزی نشود و بجز اثار صنع و چیزی که  
رضای من در آنست نبیند و چون در این مرتبه بجز مراد  
خدا مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی گردید  
مقادیر اراده او خدا قدرت خود را و مرادات او بکار میبرد  
و پیش از این مرتبه چیزی را که اراده میکرد بقوت خویش  
که خدا با و داده بود میکرد بین تفاوت ره از کجاست تا  
بکجا و چون بجهت خدا از سر اراده خود گذشته خدا اراده  
او را در دل او میاندازد و خود تدبیر او را میفرماید و  
حدیث مشهور که قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع  
الرحمن یقلبہ کیف یشاء که ترجمه ظاهر آن این است که  
دل بنده مؤمن در میان دو انگشت از انگشتان خداوند  
مهربان است که هر طرف که خواهد از او میگرداند اشاره باین  
معنی است و این تمثیل است از برای سرعت کشتن و گردانیدن  
دلها و اینکه این امریت بسته به مشیت و خواست او و ذکر

انگشت مجاز است چون دست و دست راست و غیر آن و کنایه  
از قدرت و در سوره دهر که در شان اهل بیت پیغمبر صلی  
الله علیه و آله فرمود آمد میفرمایید که و ما تشاؤون الا ان  
یشاء الله یعنی و نمیخواهید شما مگر اینکه خدا خواسته باشد و  
مراد اینست که در این مرتبه از کمال مشیت و خواست شما تعلق  
نمیکرد مگر بچیزی که مشیت خدا بان تعلق گیرد و در حد  
معتبری نیز چنین تفسیر شده و در دعا روز مباحله مذکور  
است که پس استجاب نموند مفرموده تو را و مشغول ساختند  
نفسهای خود را بفرمان برداری تو و پر نمودند اجزای  
خویش را از یاد تو و آبادان نمودند دلهای خویش را بپر ز  
داشتن امر تو و اوقات خویش را بچیزی و پاره پاره نمودند آنچه  
تو را خوشنود میسازد و دهانی خویش را از معاریض تو ریو  
کنایه گذشتن اندیشه از دلهای ایشان که موجب مشغولیت  
از تو باشد خالی ساختند پس گردانیدی دلهای ایشان را

جملههای پنهانی مرا ازاده و خواست خویش و عطفهای ایشان را  
جملههای نصب مروی خویش و دلهای ایشان را از ترجمان  
برای سنت و طریقه خویش و ترجمه بفتح تاء و جیم بیان  
کردن لغت است بفتحی دیگر و زبانی که بیان لغت دیگر و لغت  
که بیان لغت دیگر باشد و ترجمان بضم تاء و جیم و بفتح هر دو  
و بضم یک و فتح دیگری معنی است که معنی لغت دیگر باشد  
چون ترجمه و بیان کنند زبانی دیگر چون مترجم  
و جمع آن ترجم است و بعضی گفته اند که مراد این است که  
چون اعضا و جوارح انسانی نزد اینکس عزیز و گرامیت  
در مرتبه دوستی بجائی میرسد که مراد بر اینها ترجیح میدهد  
و قوای اینها را در راه رضای من فانی میکند و باک ندارد  
و این معانی هیچ دخل محلول و اتحاد و وحدت وجودند  
که هر يك از دو طائفه باین حدیث بر مذهب باطل خرد  
استدلال کنند و علاوه بر این اتحاریه که حق را فاشیه

میکند باتش و خود را باهن و زغال و میگویند که چنانکه  
اهن و زغال بسبب ملاقات آتش و مصاحبت آن آتش  
میشوند غار ف نیز بواسطه قرب بخدا می شود یا آنکه  
خدا با هر چیز متحد است حتی آنکه علامه مجلسی رحمه الله  
از بعضی ایشان میگوید که نصاری برای این کافرانند که  
دعای اتحاد با خدا را در خصوص عیسی <sup>علیه السلام</sup> گفتند اگر در هر  
چیزی گفتند عین توحید میبود و وحید که میگویند که  
هم چیز او است و غیر او وجودی ندارد و همین او است  
که بصورت های مختلفه بر آمدن گاه بصورت زید ظهیر  
میکند و گاه بصورت عمر و گاه بصورت سگ و کرپرو  
گاه بصورت قاذورات چنانکه دریا مرج میزند و صواعق  
بسیار از آن ظاهر میگردد و بغیر دریا چیزی نیست و  
میگویند که همان موجهای این دریا است موج دریا  
یکیست غیر کجا است و هیئتها امور اعتباریه است که غرض

ذات واجب الوجود میشود و حلولیه که میگویند که خدا در  
غار فان بلکه در هر چیز حلول کرده این حدیث رد ایشان  
میکند نه تقویت زیرا که صریح آن دلالت میکند بر اینکه  
این معنی بعد از عبادات و نوافل بهم میرسد و این مخصوص  
مقربان است که در عبادت بدن خود را در ظاهر کهنه  
کرده باشند و این معنی باطلی که ایشان میگویند در کل  
و خاک و هر خس و خاشاک می باشد حتی آنکه در نواح  
شرح فاضل میر حسین مبدی دیدم که شخصی در مقام  
رد حلولیه گفت که من بیزارم از آن خدائی که در سگ  
و کرپرو حلول کرده است شخصی از طائفه حلولیه گفت که  
من بیزارم از آن خدائی که در سگ و کرپرو حلول نکرده  
کسی گفت که یکی از این دو کافر شدند زیرا که یکی از درود  
باطل است فارغ در اینجا بود گفت که هیچ يك کافر نیستند  
و هر يك نفعی خدای ناقص را کردند حلولی حلول خدا را

در سنگ و کمر بر کمال امید اند و غیر احوال نکردن را کمال  
 میپندارند و قرینه دیگر که در این حدیث شریف است  
 و دلالت میکند بر آنکه حقیقت مراد نیست آنست که  
 خدا نسبت تردد بخود داده و آن بروی روایت و  
 در ترجیح آن چند وجه گفته اند اول آنکه در آن اخباری باشد  
 و تقدیر چنان میشود که اگر تردد بر من روا باشد چنین  
 خواهد بود و دوم آنکه چون عادت بر این جاری شده که  
 اینک در باب چیزی که باعث اندوه کسی باشد که او را  
 احترام مینماید و توقیر و تعظیم میفراید تردد داشته  
 باشد چون دوست با وفاء و صدیق صاحب صفا و در باب  
 آنکه او را در نزد او قدر و منزلت و رتبه و حرمت نباشد  
 چون دشمن و مار و عقرب تردد نداشته باشد بلکه  
 هرگاه آن ناخوشی در خاطر او خطر کند بی تردد و تا امل  
 باو میرساند صحیح است که تعبیر شود تردد در اندوه کیست

شخص

آن شخص و مراد از آن تعظیم و احترام وی نباشد چنانکه خلاف  
 تعبیر مجتهدان میشود پس مراد جناب اقدس الهی آنست که  
 از برای چیزی از افریدگان من در نزد من انقدر قدر  
 و حرمت نیست چون قدر و حرمت بند مؤمن من چنان  
 میکنند که از آن تقدم رجلا و تو خاخری که ترجمه آن  
 اینست که می بینم تو را که یکپار ایش میگذاری و دیگر ترا  
 بعقب و مراد آن است که تو را متحیر و سرگردان می بینم زیرا  
 که این طور طور کسی است که سرگردان و در امر خویش چنان  
 باشد ستم آنکه در حدیث وارد شد که حق تعالی در وقت  
 احتضار از برای بند مؤمن اظهار لطف و کرامت می  
 فرماید و مشوره هشت باو میدهد بر تبه که ناخوشی  
 مردن را از او بر طرف میکند و موجب رغبت او میگردد  
 در انتقال ازین دار فانی بدارای باقی و بخشایان که  
 میشود و بنزول آن خوشنود میگردد و در حصول آن

رغبت میکند و این معامله شباهت دارد بمعامله آنکه  
 میخواهد که دوست خویش را و سر دی برساند که در پی  
 آن منفعت بزرگی باشد و تردد دارد که این درد را  
 چگونه با و برساند بطوری که بخش اقبال کم باشد  
 پس پی در پی از برای وی اظهار میکند آنچه را که موجب  
 رغبت او گردد و آنچه آن لذت بدنی و راحت روحا  
 را که در عقب دارد تا آنکه آن را قبول می کند و از اغیبت  
 میمارد زیرا که او را با آنچه میخواهد می رساند **مبحث**  
**دویم** در بیان برخی از فروع در مذهب اصلی بن  
 اصل صوفیان و پاره آن اعتقادات فاسد هر یک از ایشان  
 و رد آن بدانکه فروع این دو مذهب بسیار است  
 و ما اکتفا می کنیم با آنچه مقتدر بر ادب علی علیه السلام  
 در حدیقه الشیعه ذکر فرموده است و آن بیت و یک  
 فرقه است که بتفصیل و ~~و~~ که مشهورند بسوی

و الله اعلم

ذکر کرده و در فرقه بیت و یکم فرموده است که بدانکه  
 این چند گروه که شمریم و ذکر اندکی از عقاید ایشان  
 ایشان کردیم و فرقه های دیگر که نام نبریم مانند نور  
 بخشیه و نقش بندیر و بر زخیه و با خز ریه و غیر ایشان  
 هم بظاهر سنی اند و فاجر و اکثر در باطن بدعتقاد و گاه  
 اگر مسلم داریم که سنی مسلمان است و الا خواهیم گفت  
 که هم بظاهر و باطن کافرانند مگر قلیلی از جمهور ریه که  
 قبل ازین بوده اند که بعضی از نادانان شیعه ایشان را  
 شیعه پنداشته اند و بعضی گفتگوهای ایشان را محمول  
 بر تقیه تصور کرده اند و ندانسته اند که غلط کرده اند  
 و فرقه از جور ریه و جمعی از زرقیه که در زمان ما بهم  
 رسیدند که خود را شیعه نام کرده اند و می کنند  
 و خود را و غوام شیعه را گمراه کرده و بادی تصوف افکنند  
 و می افکنند هر غافل منصف که اندک تا قتل نماید از گفتار

جمهور تیر و کوزار جور تیر و زرافیه معلومش میشود که  
ایشان اعتقاد بشرع و دین ندارند و حدیث <sup>نسخه</sup> تیر اند که منسوب  
لبوی وحدت چه ایشان بوحثت و جوب قائل اند و  
همه کس و همه چیز را خدا میدانند حتی آنچه در شریعت  
حکم نجاست و قنارتان شده و چنانکه دانستی اینکرو  
خدا را تشبیه میکنند بدریا و فریدگان را بوج و حی  
گویند که موج عین دریا است و این فرقه آنان را که  
ادعای خدائی کرده اند بسیار دوست میدارند و  
هر را از خود می شمارند خواه این ادعاء در پرده حلول <sup>شد</sup> یا  
یا اتحاد یا وحدت و جود و خواه خارج از این پرده <sup>شد</sup> یا  
چون ادعای فرعون و شداد و عمرو و مجیی الدین <sup>عز</sup> را  
و شیخ عزیز نفس و عبدالرزاق کاشی و عطار و ملای  
روم و جماعت کثیری از متأخرین ایشان این مذهب را  
برگزیدند در نظم و نثر خویش تصریح باین اعتقاد نموده اند

چنانکه

چنانکه مقدس اردبیلی علیه الرحمه تصریح بان فرموده از ان  
جمله مجیی الدین میگوید که ما وصف حق هیچ وصف نکردیم  
مگر آنکه ما عین ان وصف بودیم و حق تعالی وصف  
نفس خود از برای ما میفرمود پس هرگاه که ما او را <sup>هک</sup> مشا  
کنیم خود را مشاهد نموده باشیم و هرگاه که او ما را <sup>هک</sup> مشا  
کند خود را مشاهد نموده باشد و در فو حات مکینه  
میگوید که بآل و منزه است آنکه چیزها را هوید کرد و او  
عین انفاست و مقدس اردبیلی علیه الرحمه از او کلامی  
نقل کرده که ترجمه این است که هر که نفس خود را باین معرفت  
شناخت پس بحقیقت که پروردگار خویش را شناخته  
زیرا که او بر صورت و خلق او است بلکه او عین هویت  
و حقیقت او است و علامه مجلسی رحمه الله میفرماید که مکرر  
در تصانیفش میگوید که زلفا و مقید بمذاهب مشو و نفی  
هیچ مذهب مکن و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیر

انکار مکن که بقدر انچه از انهارا انکار میکنی از خدای خود  
 انکار کرده و خدا در هر چیز ظهور دارد و میگوید که خدا  
 هارون را بر کوساله پرستان مسلط نکرد اینچنانچه موسی  
 کرد ایند تا آنکه حق تعالی در جمیع صور معبود شود لهذا هیچ  
 نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و بطلان این سخنان  
 که از این کافر بیدین و ملحد لعین سر زده محتاج بیان  
 نیست این کوساله گو یا که تصور کوساله و کوساله پرستان  
 را در قرآن ندیدی و اگر چنین میبود چرا هر دین قوم خود را  
 از آن منع میفرمود و چرا موسی ایشان را سرزنش نمود و  
 نسبت ظلم بایشان داد در کوساله پرستی و چرا خدا ایشان را  
 سرزنش فرمود و ایشان را باین واسطه در چند جا از  
 قرآن مجید بنظام و کافران مبد و چرا امر فرمود که از آن تو به  
 کنند و یکدیگر را بکشند و چرا پیغمبران سلف که بر امت  
 خویش مبعوث میکردیدند همه در مقام موعظه میفرمودند

که خدا را

که خدا را عبادت و او را پرستید و هیچ خدائی جز او  
 از برای شما نیست و هر که در قرآن مینگرد میفهمد که  
 خدا که نقل قول ایشان کرده مقصود مدح پیغمبر است  
 و مذمت امتان ایشان نه عکس و هر که تمیز دارد میفهمد  
 که طفلی که اندک تمیزی داشته باشد مدح آنکه مخالفت  
 طبع او نموده و مذمت آنکه موافقت رای او فرموده نمی  
 کند چه جای آنکه عقل داشته باشد پس کان تو نیست  
 بخدا که افرینند عقل است چه خواهد بود و که صفح از  
 صفحات قرآنست که صریح در رد او نباشد و اگر بعقل  
 ضعیف خود استدلالت میکنند و یا ترا تا و بیل می کنند شرط  
 تا و بیل اینست که عقول قاطعه دلالت بر مطلبه کند که ایر  
 و خبر برخلاف آن دلالت داشته باشند تا و بیل آنها  
 جائز باشد و حال آنکه میبینیم که عقلا در مسائل جدت  
 وجود حیران و سرگردانند بلکه میبینیم که هر غافل

۱۱۱  
که متدین است بدین اسلام نفی آن می کند و حکم بکفر قائل  
ان و ملا عبد الرزاق لاهیجی در کوه مراد در این باب تکلم  
نموده و بعد از آنکه فرموده که غیر خدا هیچ نمیکنند و  
انها را بقائی نیست و در اول بنوده اند و حال هم بمنزله  
کرد و غبارند میگوید که هر چه غیر از این در باب وحدت  
وجود گویند نشوئیم بلکه علاء الله و له سموات که یکی  
از مشایخ کبار صوفیه است در این باب باجمعی الدین  
مخاصه نموده و او را باین واسطه طعن زده و دشنام  
داده و گفته است که معنی وحدت وجود را ازین مرتبه  
بمعنی دویم که در حدیث قدسی گذشت اشتباه کرده  
اند و عین کفر است و خود اقرار نموده که من نیز این اشتباه  
را کردم و توبه کردم و آن معنی که علاء الله و له از آن توبه  
کند معلوم است که چه معنی خواهد بود و در اینجا چه مناسب  
شد و بیل لمن کفر من ردد و جناب اقدس الهی در چندین

موضع از کتاب مجید خویش الهی فرموده از شرک و انبیکه  
غیر از شرک او گردانند و و بیل و عذاب را برای شرک  
ثابت نموده و فرموده که هر که شرک از برای او قرار دهد  
خدا بهشت را بر او حرام گردانید و خطاب بیت پرستان  
کرده و گفته بد رستی که شما را آنچه را که بندگی می کنید از  
غیر خدا<sup>است</sup> ائش گیری جهمید و بعد از آن میفرماید که  
اگر اینها خدا یا نبی بودند و از جهم نمی شدند اگر همه  
چیزها خدا باشند الهی از شرک چه معنی دارد بلکه چگونه  
تحقق میابد یا آنکه الهی از شرک غیر موجود غیر معقول<sup>است</sup>  
و موجود را که هر خدا میداند و با جمله قبائح این مطلب  
هزار افزون و شنائع این مذهب از شمار بیرون است و  
غیر از اشاعره که حسن و قبح اشیاء را عقل نمیدانند کسی  
دیگر از عده این قبائح بر نمیتواند آمد بلکه ایشان نیز  
با مذهب باطلی که دارند مشکل که در اینجا از عده برآیند

ولا یسئل عما ینفعه که معنی این است که باید که خدا پرسیده  
نشود از آنچه میکند زیرا که این جمله خبریتر در معنی انشاء است  
و لالت نمیکند که خدا مرتکب قبیح میشود بلکه چون  
حکیم است و از حکیم غلط سر نمیزند لهذا باید که محل سؤال  
نشود در آنچه میکند پس سبب سؤال نکردن حکمت و بی نیاز  
از ان کتاب قبیح نه محض تسلط و اگر نه بایست که هر که تسلطی  
دارد بر کسی خدا او را از آنچه می کند سؤال نکند و حال  
آنکه میکند چنانکه میفرماید که وهم یسألون و اگر بگویند  
که هیچکس غیر خدا تسلط ندارد چون بجز قائل اند پس از این  
سؤال میشوند که سؤال چرا مگر آنکه بگویند که اینهم جبر است  
بعد از آن چاره بجز ردن نیست تا مضطر شده با اختیار  
قائل شوند و شیطان بعد از آنکه از سجده ادم ابا نمود ملعون  
کردید هفت بحث برخیزد اگر در انجناب فرمود که ای ایا اقرار دارم  
و میدانی که من حکیم گفت بلی گفت همین جواب تراست و شیطان

سکات شد اگر انجماعت تابع او آیند و متابعت تخلف  
نموزند و مقدس را در بلی علیهم السلام بعد از آنچه در  
مبحث پیش از این از او نقل شد فرموده که باید دانست  
که سبب تقادی و طغیان در کفردان بود که بمطالعہ کتب  
فلاسفه مشغول شدند و چون بر قول افلاطون قبلی و اتباع  
او اطلاع یافتند از غایت ضلالت گفتار غلویت شعار دادند  
و اختیار کردند و از جهت آنکه کسی پی نبرد که ایشان در ذات  
مقالات و اعتقادات تبحر فلاسفه اند انمغیر الباس دیگر  
پوشانید وحدت وجودش نام کردند و چون معنی را از  
ایشان پرسیدند از روی تمسیر گفتند که این معنی بیان در  
نمیآید و بی ریاضت بسیار و خدمت پیر کامل بان  
نمی توان رسید و الحقان را سرگردان ساختند جمعی از  
سفیهان در آن باب اوقات بسیار ضائع کردند و فکرها  
دویندند و ان کفر عظیم را ناویلها کردند و این فرموده

تقدیر اند و اصلیه اند که منسوب اند بسوی واصل و واصل  
 است که چیزی رسیده باشد و ایشان میگویند که ما بخدا  
 واصل شد ایم یعنی باور رسیدن و با او پیوستیم و ایشان  
 نیز از فروع تقدیر اند که چون بر شتی اعتقاد و رسوائی اهل  
 آن مذهب مطلع شد دست بوصول زده اند و عقیده  
 فاسد خود را این لباس پوشیده اند و پیاره از اعتقاد  
 شنیعه و افعال قبیح از آنها مستیز و متفرع گردیدند از آن  
 جمله میگویند که خدا نماز و روزه و حج و سایر احکام شرعیه  
 را از آن جهت مقرر ساخته که آدمی با آنها تهذیب اخلاق  
 نماید و چون ما تهذیب اخلاق خویش نموده ایم و معرفت  
 چیزها و شناخت حق تعالی ما را حاصل گردید و بخدا  
 واصل شد ایم تکالیف شرعیه از ما بر خواسته و هیچ  
 چیز بر ما واجب نیست و تمام محرمات بر ما حلال است  
 و میگویند که هر که باین مقام رسید هر چیز از او سرنزد

از شرب خمر و زنا و لواط و دزدی و غیر آن هیچ کس را  
 نرسد که بر او اعتراض کند و هر چه از امثال این امور را  
 که بجا آورد او را از آن منع نتوان کرد و از او نیکو باشد و  
 اگر خواهد که با مادر و خواهر و دختر و پسر خود زنا و لواط  
 کند او حلال است و اگر با پسران و دختران و زنان مردم  
 مجامعت کند از او فیضها آنها بایشان رسد و اگر کسی را بر خود  
 افکند او را روا باشد و میگویند که اگر یکی از ما را شهوت  
 غالب گردد و خواهد که با دیگری مقاربت نماید و آنکس  
 امتناع در زد و اصلیه نباشد بلکه کافر باشد و اگر آنکه  
 خواهند که با او مقاربت کنند اجابت کند خواه مرد باشد  
 و خواه زن بدرجه ولایت رسد و از اولیاء عظیم القدر  
 گردد و میگویند که زائعه عدوید و جماعه غیر از زنان  
 بوده اند که بواسطه بر آوردن حاجت و اصلیه بر تبیین  
 ولایت رسیدند و از این نوع منحرقات بسیار میگویند

و جناب اقدس الهی در باب حضرت رسالت پناه که در  
قرآن قسم بجان او یاد کرده و بپاکس ز پیغمبران و غیر  
ایشان چنین لطف نکرده میفرماید که و لو تقول علینا  
بعض الاقاویل لاحذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین  
فما منکم من احد عنہما جزین یعنی و اگر رسول کریم ببندد  
بر ما پاره از گفتارها را که ما نگفته باشیم هر انچه میگیریم  
از او بدست راست که گنایه است از قوت و توانائی پس  
هر انچه پاره میکنیم از او بند جگرش را و آن رکیت باریک  
و بدل بسته که اگر گسسته شود صاحب آن میمیرد نیست  
از شما احدی که منع کنندگان ما باشد از او بازگشتن او  
و میفرماید که ولا تقولوا لما تصف الستم الکذب هذا  
حلال و هذا حرام لنفتروا علی الله الکذب ان الذین  
یفترون علی الله الکذب لا یفلحون که ترجمان بنا بر  
وجهی اینست که و مگوئید مرا آنچه وصف کند زبانهای شما

دروغ را که اینک حلال و اینک حرام است تا دانستند بر  
خدا و دروغ سپندید بدستی که آنان که دانسته برخدا  
دروغ میبندند در ستکاری نمیایند و باز میفرماید که  
قد آتاهم الذین یفترون علی الله الکذب یوم القيمة یعنی بگوای محمد یا ای کونیند که  
ایا خدا دستوری داده از برای شما یا برخدا دروغ می  
بندید و چیست گمان آنان که دانسته برخدا دروغ میبندند  
و در روز ستخیز و غیث این آیات و اخبار متواتره و  
اجماع مسلمانان که دلالت میکند بر بطلان عقیده ایشان  
و این حدودی که در شرع مقرر است در کدام ایر و حد  
اشعار باین دارد که و اصلیه از جمله مکلفین نیستند مگر  
حدیث بر داشتن قلم از سر کس که یکبار از آنها دیوانه است  
و ایشان از غای عقل دارند و این دو دعوی با هم جمع  
نمیشود یا قائل شوند که میدانند یا نشناختن بکالیف الهی دهند

و نماز که ستون دین است بجا آورند و روزه که سپهری است  
از برای آتش جهنم بگیرند و حج که تارک از روی عمد  
جمود خواهد مرد یا ترساکند وند و هم چنین سایر واجبات  
الهی و زناهای با محارم و غیر ایشان را که موجب بردن نور  
رو و روشی نیستی است در دنیا و باعث غضب خدا  
و دشواری حساب و خلل در جهنم است در آخرت ترك  
نمایند و از صادق و مرویت که مشتاق بودن بزنا  
نشانه ایت از سر نشان ولد از زنا و انحضرت فرمود که  
حرمت غلام زیاده از زنا است زیرا که حق تعالی با اعلام  
افتر راهلاك کرد و کسی را بزنا در دنیا هلاك نکرده و  
از جناب رسول ص مرویت که هر که با پیری جماع کند  
در روز قیامت جنب محسوز گردد و راههای دنیا او را  
پاك نکند و خدا بر او غضب کند و او را لعنت کند  
و جهنم را از برای او آماده کند و بد جای بازگشته است

جهنم برای او و حضرت صادق ع فرمود که مردی که برت  
مردی می رود و عرش الهی بزره میاید و مردی که بکند و  
که چنین عمل قبیحی با او کنند خدا او را بزرگی جسر جهنم  
حبس نمایند تا از حساب خلاق فارغ گردد پس بفرماید  
که او را بجهنم افکند و او را در هر طبقه عذاب کند تا آنجا  
بیرین جهنم و از آنجا بدین آید و رسول خدا فرمود که هر که  
پیر را بوسه از روی شهوت حق تعالی در روز قیامت  
لجای از آتش بر سر او کند و هم انجناب فرمود که حرمت مالی  
مسلمان چون حرمت خون او است در یختن خون مسلمان  
همه کس میدانند که چه قدر مبغوض خدا است و اگر  
خواستند باشند که بدانی که این افعال که تجویز ترك و فصل  
انرا نموده اند در نزد خدا و رسول چه قدر مبغوض است  
در شریعت نظر کن که از برای فاعل و تارک اینها چه حد  
قرار داده اند اگر اینها را قبول ندارند چرا دعوی اسلام

۱۲۱  
میکنند زیرا که اینها ضروری دین است و اگر قبول دارند  
بهر دلیل خود را از مکلفین عینداً نشد و علاقه مجلسی رحمة الله  
در رد وحدت وجود میگوید تو که عین خدائی که را  
عبادت میکنی و چرا عبادت میکنی و از این جهت است که  
اکثر اینها ایشانرا اعتقاد این است که همین که این معنی  
ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و عبادت بنابر  
توهم مغایرت است و باین معنی برگردانیده اند این ایراد را  
که و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين یعنی عبادت کن  
خداوند خود را تا تو را امر در رسد و ایشان یقین  
بوحدت موجود برده اند و از علاقه حلّی علیه الرحمة  
و الرضوان نقل کرده است که در کتاب کشف الحق و نهج  
الصّدق فرموده که من دیدم جماعتی از صوفیه را در رؤیای  
حضرت امام حسین علیه السلام که نماز شام میکردند و بعد از آن  
یک نفر از ایشان که او نماز نمیگرفت و نشسته بود بعد از ساقط

ان جماعت نماز خفتن را کردند و آن شخص نکرد از یکی  
از ایشان سؤال کردم که چرا این مرد نماز نمیکند گفت  
او چه احتیاج بنماز دارد او بخدا واصل شده است ایّا  
جائز است که کسی که بخدا واصل شد میان خود و خدا  
حاجه قرار دهد و نماز واجب است میان بنده و خدا  
و من میگویم که ایّا ایشان تفسیر قرآن را میدانند یا پیغمبر  
که قرآن بر او نازل شده و ظاهر و باطن آن را دانسته  
و آنان که معنی آن را از رسول فر گرفته اند و خدا میفرماید  
که هو الذي انزل عليك الكتاب من آيات محكمات  
هن أم الكتاب وأخر متشابهات فاما الذين في قلوبهم  
زيغ فيتبعون فالتشابه من البقاء الفتنه وابتغاء  
ويله وما يعلم تأويله الا الله والراغبون في العلم یعنی  
خدا آنست که فرو فرستاده است بر تو کتاب کامل را که  
قرآنست پاره از آنها آیتهای محکم است که در معانی خود

۱۲۴  
ظهور دارند که آنها اصل این کتاب اند و اینهای دیگر  
هستند که متشابه اند و در معانی مراد ظهوری ندارند  
پس اما آنان که در دلهای ایشان میل است پس پیروی  
میکنند آنچه را که متشابه باشد از آن بجهت طلب فتنه  
و کراهی و طلب تاویل آن و نمیدانند تاویل آن را مگر  
خدا و آنان که رسوخ کرده اند در دانش و در احادیث  
و ادوات که را سخنرانی هدایت و افضل را سخن  
رسول الله است صلی الله علیه و علیه و آله و جمیع و  
انجناب از جبرئیل تفسیر یقین را بر سید جبرئیل عرض  
کرد که گفت که مؤمن از برای خدا چنان عبادت  
کند که گویا او را می بیند پس اگر او خدا را نمی بیند  
خدا او را می بیند و از حضرت امام رضا علیه السلام  
مرویت که ایمان افضل است از اسلام بیک درجه  
تقوی افضل است از ایمان بیک درجه و یقین افضل است

از تقوی بیک درجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از  
یقین قیمت نشده است پس یقین اعلی درجات ایمان است  
و آن بر چند قسم است یک یقین بقضا و قدر مجدی  
که بر آن آثار مرتب گردد و موجب انقطاع عباد و ترک کل  
و تفویض در رضا و تسلیم شود و حد آن آن است که از غیر  
خدا ترسد و دیگری یقین بشواب و عقاب آخرت  
مجدی که اثرش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر  
شود و دیگری یقین در همه اموری که با آنها ایمان باید  
آورد چه ایمان در هر چیز که محال در رسیدن و اثرش  
بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوائب خالص شد  
از این یقین میگویند و بنا بر آنچه مذکور شد حتی از برای  
تعلیل است نظیر حتی در اسلام حتی تا دخل الجنة یعنی  
مسلمان شود تا در بهشت درائی که عبادت علت اینان  
یقین میشود چنانکه اسلام علت دخول بهشت است

و اگر یقین بمرک تفسیر شود حتی بمعنی الی است که از برای آنها  
زمانت چه بعد از مرگ تکالیف ساقط است پس فرق  
میان در معنی حتی است که قول بیان خاصیت عبادت است  
و در یم بیان مدت آن و بر فرضی که راجحون همه علمای  
را حین را شامل باشد چرا حدی از ایشان یقین را  
بوصول تفسیر نکرده بلکه همه بلایچه گذشت تفسیر کرده اند  
و فرموده اند که آدمی نازند است باید که خدا را عبادت  
و بندگی کند و عیبی بر مریم که روح الله و مؤید بروح  
القدس بود در کاهوان بوجه فرمود بدست کسی که من بند  
خدا یم که خدا کتاب را بمن ارزانی داشته و مرا پیغمبر  
و مرا پر منفعت گردانید در هر جا که باشم و مرا وصیت  
فرموده نماز و زکوة و ادا می که دند باشم و نیکو کار  
بما در خود ساخته و مرا استکار و بد بخت قرار نداده چنانکه  
خدای تعالی در کتاب کریم خود خبر داده که قال الله

الثانی الکتاب و جعلت نبیاً و جعلت مبارکاً اینها کث و اوصاً  
بالصلوة و الزکوة فادمت حیا و بر الوالدین و لم یجعل جنبا  
شقیایا روح الله نازند است باید که نماز کند و زکوة  
بدهد و هر چه نماز و فی طهارتی که چند روز نماز پا  
در هوای بجا آورد و اصل میشود و عبادت از او  
ساقط میگردد علاوه بر این ایاه که نشیند که محمد  
مصطفی ص که اکمل کاملین است نماز را ترک کند و  
روزه نگیرد که و اصل شد بلکه انجناب روزه و صا  
که مخصوص او بود میگرفت و تا وقت رحلت نماز  
میگردد و در مرتبه آخر که بمحمد تشریف آورد با همایت  
ضعف که نگیه بر دوش بعضی از یاران خود فرموده بود  
نماز را نشت بجا آورد که قادر بر ایستادن نبود و امیر  
المؤمنین ع که مالی انجناب است در کمال شبانه روز  
هزار رکعت نماز بجا میآورد بیکر بیش تر و سید شهید

۱۲۷  
که سید جوانان اهل بهشت است در صحای که بلاد و  
عاشورا با آن ابتلا و چون او ثمانه عمر بن عبد الله صاند  
با جناب عرض کرد که باین رسول الله جام فدای تو باد  
لشکر مخالف تو نزد يك شده اند و میخواهم که جان  
خود را فدای تو گردانم و میخواهم که نماز عصر را با تو  
در یابم که نماز و ذاع است حضرت همین که نام نماز را  
شنید اهی سر در سینه برد و بر کشید و سر را بسوی  
آسمان بلند کرد و فرمود که نماز را بیاید ما آورد  
خدا و تو را از نماز گذارند کار کردند بلی اول وقت  
نماز است از این کاران محلی بطلبید که ما نماز را بجا  
آوریم و هدایت نماز جماعت از لشکر شقاوت خواست  
و با بقیه اصحاب سعادت ماب خویش نماز را بعنوان  
نماز خوف بجا آورد که فرصت نماز تمام نداشت و هر  
بن قین بجلی و سعد بن عبد الله حنفی در پیش رو آنحضرت

ایستادند

ایستادند و جان خود را فدای آن جان جانیان کردند  
و هر تیر و نیزه و شمشیر که از آن لشکر شقاوت اثر  
بوی آن فرزند خیر البشر میا مدان و بزرگوار بجا  
قبول میکردند تا آنکه سعد با سعادت از بسیاری  
جراحت تیر و نیزه بر زمین افتاد و چون شهد شهادت  
نوشید سیزده تیر در بدن او برد بغیر از جراحتها  
نیزه و شمشیر و بعضی گفتند که آنحضرت را فرصت  
نماز جماعت ندادند و آنجناب و هر يك را اصحاب جدا  
نماز کردند ایما آنحضرت تا آن وقت و اصل نشده بود  
که این همه در باب نماز اهتمام میفرمود پس در زیارت  
آنحضرت که قریب بتواتر و در میان مسلمان مشهور است  
که همه او را خطاب میکنند و شهادت میدهند که  
تو نماز را بیاد داشتی و زکوة دادی و فرمان برداری  
خدا و رسول کردی تا تو را یقین در رسید که اقرار

بوصول است بنا بر کما این طائفه چه میگویند و این  
وصول کی بموصول پیوست و سیدالتاحدین حضرت  
امام زین العابدین علیه السلام بواسطه کثرت نماز و سجود در  
هر سال چندین مرتبه پینه های مواضع سجود را میبرد  
تا آنکه در میان عامه و خاصه بدو الثقات مشهور  
و ملقب گردید و بالجمله شکلی در عبادت کردن پیغمبر خدا  
و ائمه هدی سلام الله علیهم در مدت عمر نیست یا  
اینکروه نباید که خود را از این پیشوایان دین کامل تر  
دانند یا اقرار ببرید بنبی خود نمایند و معلوم است  
که چون ایشان شکسته نفس و درویشند و در بند  
چیزی نیستند بر بید بنبی خود اقرار خواهند نمود  
اما اگر از طائفه مشار کیه و امثال ایشان نباشند  
**سیم** مباحیه اند که منسوبند بسوی مباح و مباح  
انچیز نیست که امر و نهی بان تعلق نگرفته باشد و ایشان

چون و اصلیه میگویند که هر چیز بر عارف مباح  
و حلال است و جمیع فروع را بر خود مباح میدانند  
حتی محامعت با مادر و خواهر و دختر و لواطه با  
پسر خود و میگویند که شک و یقین هر دو حجاب است  
و امر بمعروف و نهی از منکر در مذهب ایشان باطل و  
خوردن مال مردم زائد زدی و بهره جبر که باشد  
حلال میدانند و قرآن مبین و اخبار پیغمبر و اهل  
بیت ظاهرین بلکه ضرورت دین و اجماع مسلمین  
و دلیل عقل متین نیز بر دین مذاهب فاسد  
متعاضدند و بسیاری از امم سابقه بجهت ترك امر  
بمعروف و نهی از منکر هلاک شده اند تا بتاركان  
و فاعل این چه رسد و اگر میخواهی که معرفت ایزد ترا  
حاصل گردد بیرون اعراف نظر کن در اینجا که میفرماید  
و اذ قالت امه منهم لم تعظون قوما الله مهلكم او

۱۴۱  
معدبهم عذابا شدید اقالوا معذرة الى ربكم و  
اعلم ستقون فلما انما ذكر وابه الخبيثا الذين هميون  
عن التوبه واخذنا الذين ظلموا بعذاب بئس بما كانوا  
يفسقون که ترجمه ان این است که و یاد کن وقتی را که  
گفتند گروهی از ایشان بیخه مردم ده ایلیا که در میانه  
مدین و طور بود و بعضی گفته اند که نام آن ده مقشا  
و در میانه طور و عینونا واقع بود و بعضی از اهل ان  
شبه داری که مذهب یهود بود نکردند و در ان رو  
ماهی زشکار کردند که چرا ایند مید مید گروهی را  
که خدا هلاک کتده یا عذاب کتده است ایشان را  
عذابی سخت گفتند بجهت بهانه یا این پند دادن بهانه  
بوی پروردگار شما و شاید که ایشان پرهیزکار  
شوند پس چون فراموش نمودند و ترك کردند آنچه را  
که ایشان را بان متذکر ساختند در هائیدیم انانرا

که نهی

که نهی میکردند و باز میداشتند ایشان را از بدی  
و گرفتیم انانرا که ستم کردند بعد از صاحب قوت و  
شدت بودند که فوق میکردند و از دایره فرمان بیرون  
میرفتند یا نمیبینید که نجات عذاب همین از برای انان که  
نهی از منکر کردند ثابت نموده و غیر ایشان را که شامل  
انان را که نهی از منکر نکردند چون فاعل ان عذاب  
کرده و ظالم و فاسق نامید و میفرماید که یا ایها الذین  
امنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة  
عن تراض منکم یعنی ای انان که گوید اید بخورید مالها  
خویش را و در میانه خودتان و موافق این است که مالها علیک  
دیگر را بخورید بطور باطل و نابود مگر آنکه تجارة و باز رگ  
باشد که از خوشنودی از شما در شدن باشد و هماغا  
که این کرده منافقانند که در باب امر معروف و نهی از  
منکر خلاف طریقه خدا دارند و خدا در سوره توبه میفرماید

که المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یامرون <sup>لکن</sup>  
و نهیون عن المعروف یعنی مردان منافق و زنان منافقه  
پاره از ایشان زیاده هستند که کمال الفت و خلطت  
با هم دارند می کنند و فرمان می دهند با بچه ناخوش و بد  
باشد و نهی میکنند از خوبی **چهارم** حبیب اند که  
منسوبند بسوی حبیب و حبیب دوست و دوستدار آن  
و میگویند که چون بند بدر خیر معرفت اشیاء رسید و  
بدوستی حق پیوستند و از دوستی دیگران بریدند قلم تکلیف  
از وی برخاست و خطاب امر و نهی از او منقطع گشت از  
بندگی و قید عبودیت خلاص گردید پس در آن هنگام  
مقید بودن بشریعت و احکام آن بر او خام است و اگر چه  
این طائفه در آن نماز و روزه و سایر واجبات و حلال  
و افستن جمیع محرمات با اوصافیه موافق شده اند اما بر خلا  
یکدیگر بخنان بسیار دارند که با آنها از هم متمیز شده اند

میگویند

و میگویند که دوست ترین خلق جهان نزد خدای تعالی  
ما ایم و این طائفه عورتین خود را از مردم و زنان خود را  
از مردان پیوستند و دیوانگان زاد و ست دارند و  
لاف مریدی آنها زنند و بان افتخار کنند و از جناب  
امام حسن عسکری <sup>ع</sup> سؤال کردند از دیوانه و حال او  
پرسید فرمود که اگر بخوانند و از او رسا شود و  
حکم درندگانت و اگر نه در حکم چهار پایان و مراه  
گاه چنین باشد مریدش چه خواهد بود **پنجم**  
و لایق اند که منسوبند بسوی ولایت چهر ایشان می  
گویند که چون بند بدر خیر ولایت رسد با خدای  
تعالی شریک شده پس در جمیع صفات ثبوتی و سلبی  
با خدا شرکت دارد و میگویند که مرتبه ولایت از مرتبه  
نبوت و رسالت بالاتر است و چون مغف و ولایت از  
ایشان پرسند گویند که بی خان و مان بودن و اگر

۱۲۵  
معنی این باشد این معنی در سبک ظهورش بیشتر است  
با وجودی که از هم حیوانات غیر از جماعت صوفیه لیت  
تراست اری و لایحه که از زنا کردن بهم رسد چنانکه  
واصلیه میگویند از این بهتر نمیشود و این گروه زن  
کردن را حرام میدانند و این صریح است در این که این  
فرقه از فرقه مسلمین خارج اند چه پیغمبر ص فرموده که عقد  
زنا و شوهری سنت و طریقه من است پس هر که از سنت  
من و دیگران انداز من نیست و میگویند که بر زن کردن  
مردگان و میزاینیدن زندگان قدرت داریم و نمروند  
نیز این ادعا نمود و قتی که گفت انا اخی و اخییت یعنی  
من زن میگردانم و میمیرانم و لیکن در بیان معنی آن  
گفت که آنکه در حبس و بند من باشد و ازاده کشتن  
او داشته باشم با آنکه قدرت بر آن دارم چون او را  
رها کنم او را زن کرده ام و آنکه را که میکشم میزاینند

پس ابراهیم از حجت اول دست برداشت و حجتی دیگر  
که موجب جهوت شدن انمره و در کردید او در چنانکه  
حداد رسوده بقره اشاده بان فرموده نمیدانم که این  
گروه در باب ادعای خویش چه چیز خواهند گفت و  
شاید که اگر خواسته باشند که مرده را زنده گردانند  
و بعمل نیاید بگویند که رای او بر این قرار گرفته و حقیر  
در مجلس پیر جاهل ریش سفید دل سیاهی از این  
طائفه دیدم و چون او را نمیشناختم از یک احوال او را  
پرسیدم گفت که این فلان است و نقل کرد که برادری  
از متعلقان وی وفات کرده بود و این پیر جاهل حاضر  
نبوده بود چون حاضر شد و دید که آن برادر مرده بسیار  
جزع و بی تاب میگفت گفت که غم مخور که برادر تو را زنده  
میکردم و چون این کاوان کوساله را در دهنش خود  
انداخت تا بر سر قبر برادرش رسید گفت که تم با دانی

۱۹۷  
برخیز باذن من چون دید که اثری ظاهر نگردید گفت  
که دلش نمیخواهد که زندگردد و این طائفه نیز نظر بمضمون  
الجنس الی الجنس بمیل ویرانگان را دوست دارند و مرفوعات  
ولا نهای ایشان بسیار است **ششم** مشارکینند  
که منسوب بسوی مشارکت و خود خویش را افضلیت میخواهند  
که منسوب است بسوی افضلیت زیرا که ایشان ادعای مشارکت  
با پیغمبران میکنند و میگویند که مادر مرتبه با ایشان  
شریکیم لیکن خدای تعالی ما را از گرامی داشتنه و ما مورد  
بدعت خلق نساخته اگر خواهیم ایشان را دعوت و هدایت  
میکنیم و اگر نخواهیم نمیکنیم و میگویند که ما از ابر پیغمبران  
زیادهتری دیگر هست که میان خدا و پیغمبران ملک واسطه  
و میان ما و خدا واسطه نیست و ولایت نیز این ادعاء را  
دارند چنانکه این طائفه که حیاء ندارند دعوائی احیاء  
اموات و امانت احیاء را دارند لیکن بجان و مان بود را

در ولایت شرط ندانند و آنها دعوی شرکت با خدا  
و اینها ادعای شرکت با انبیاء دارند و هرگاه فرعون  
و منور و شداد که بمنزله نبی از ایشان متدین  
تر اند خدا را با لمره نفی کنند خانه ایشان آبادان که  
بمشارکت او و پیغمبرانش ساخته اند و چون کسی از سرتا  
یا الت جارح نباشد و قوه منفعله در او نباشد همان بکر  
نظر بمضمون حدیث صدق مشحون که جواب جاهلی که  
در جهل اسحکام دارد و هیچ نمیداند سکوت است سکوت  
کنیم **هفتم** شمر اخیانند که منسوب بسوی شمر اخ بکترین  
و اصل این طائفه از خوارج بوده است چه شمر اخیان که و هاند  
از خوارج و ایشان اصحاب عبدالمه بن شراح خارجی اند  
و میگویند که چون دوستی محکم گردد و حال در دلهای  
یابد امر و نهی و ساز و امور شرعی باطل شود و شنیدن  
سازها و مرتکب شدن ملامتی و مناهی از خوردن

لغهای حرام و غیران هر حال کرد و اگر کسی درست گوش  
 بایشان دهد و پیر و کرد که سخن را بنفی واجب الوجود  
 می رسانند و متهم را و میگردانند که تو را ارشاد کرده ایم  
 و عارف و محقق ساختن رهنمای تو کردید ایم و اگر نتوانند  
 که اعتقاد خویش را ظاهر گردانند در برابر مریدان نماز  
 نادرستی بجای آورند و بسیار باشد که بجهت فریب بیکدیگر رو  
 تا نمایند که اعتقاد بنماز و روزه و حج و سایر احکام شرعی  
 دارند و در همه جا نشینند و از خود معجزه ها نقل کنند و  
 بیشتر این گروه خرقه ها و پیشینه ها پوشند و میگویند که  
 زنان و کودکان ما و دیگران چون کل و ریچانند که  
 بری از هر کس مباح است و نمیدانند که دیوث  
 بوی جهشت را نمیشنود با وجودی که بوی آن پانصد  
 ساله راه میرود و دیوث از است که زنش زنا کند و  
 بداند و بان را خفه باشد و در شریعت از برای محض

این لفظ بکسی حد قذف مقر است پس حال آنکه معنی  
 آن در او موجود باشد چه خواهد بود بخود یا الله من  
 ذلك و پیچید خدای فرمود که پدرم ابرهیم بسیار  
 صاحب غیرت و باد در تن بود در باب زنان و من  
 غیرتم از او بیشتر است و خدا بر خاله مالدین کس را  
 که غیرت نداشته باشد از مردان مؤمن یعنی او را لغو و  
 بی مقدار گردانند و غیرت ابرهیم چنانکه در روضه کلین  
 روایت فرموده بمربوبه بود که چون از خانه بیرون میرفت  
 در خانه زنی بست و کلید آن را با خود بر میداشت  
 که مبادا کسی در دهلیز خانه او رود و از او سخن زن  
 او را بشنود **مشم** ملائمه اند که منسوبند بوی  
 ملائمت و آن بمعنی سرزنش است و ایشان بعلانیه من  
 معاویه و مناهی میکردند و در آن ملائمه تمام دارند و  
 اگر شراب نیابند آب ناز و مانند آن در شیشه میکند

و در برابر مردم میخورند تا مردم را در مذمت خود اندازند  
که ایشان شراب خورده اند و حال آنکه رسول خدا فرمود  
که هر که ایمان بخدا آورد و زخا را در آن گشت پیر هیزد  
و این گروه زده طوائف صوفیه عزیزانند و اگر چه همه  
صوفیه مجرب که احادیث در رد آن متواتر است قائل اند  
و میگویند که خیر و شر هر دو بتقدیر خداست اما این  
طائفه در آن بیشتر مبالغه دارند و میگویند که اگر باب  
معاصی را بر اصحاب طاعات شرف و زینا دانی است زیرا  
که مردمان ایشان را بسبب ارتکاب معصیت ملائمت می  
کنند و این درجه در جبرائیت بغایت بلند است که دست  
هیچکس از عبادت کنندگان بان نرسد با آنکه آدمی  
نامور است باینکه ظاهر و باطن خویش را هر دو نیکو  
کند و باید که سعی و کوشش نماید که باطن خود را در  
نیکی موافق ظاهر گرداند نه آنکه ظاهر را چون باطن بد

یابد تر نماید یا خود را در معرض تهمت ها و زور در که خلافت  
بناو بدکان شوند و حضرت امیرالمؤمنین ع در هنگام  
وفات بحضرت امام حسن ع وصیت فرمود که ای فرزندان  
زینهار پیر هیز از جاهای تحت و از نجائسه که گمان بد یا  
ان میبرند بدرستی که هم نشین بد فرتیب میدهند گشته  
که با او می نشیند **هم** خالیه اند که منوبند بسوی  
حال و این گروه رقص و سماع را حال نامیده اند و میگویند  
که چون ما به پوش شویم خدا نزد ما میاید و سر ما را در  
کنار میکشند و با ما از میگوید و ما با او از میگوئیم  
و او دست در گردن ما میکند و ما دست در گردن  
او و اعتقاد ایشان آنست که روی پیران و شاهان  
دیدن و بوسیدن ایشان از روی شهوت بلکه زنا  
و لواطه کردن ثواب است و روی پیران و شاهان را  
مصحف نام گذاشته اند و میگویند که رقص کردن و دست

زدن و نعره کشیدن و طرب نمودن تا اختیاری نیست  
بلکه بواسطه تجلی خواست در ما و صفات خدا خالیت  
که در وقت سماع در حال بر ما ظاهر میشود و در ما بدید  
میآید و در حالت سماع صفات خدا را در ما میتوان  
یافت و این حرکات که از ایشان سر میزند و غریبانه میزند  
و مانند شتران است دهان ایشان کف میکند و  
حالت میمانند و از کالات خود میدانند بر چند قسم  
یکی آنست که چون خیالات باطله از عشق مجاز و دیدن  
امردان با مشوه و ناز و در نفوس حبیب ایشان است  
این صدای خوش با سر و دروغنا که افزون زنا است  
میشوند از مغز طغیان میکند و موجب اضطراب ایشان  
میشود و این اختصاص با ایشان ندازد و از برای غریب  
پرسهوت در مجلس شراب که امردان و شاهان و ساز  
و تنبک و وجد و رقص و سرور باشد هم از شور

بلکه بیشتر حاصل میشود و در حدیث امام رضا که  
از ابائی ظاهرین خود روایت فرموده در باب خواهر  
فرمودن یحیی ۴ از شیطان لعین که دامها و تلهای او  
که فرزندان آدم را بان شکار میکند بوی بنماید و  
بصورتی خود را نمود که زن بچه مرده را میخنداند مذکور  
است که آن ملعون زنك بزرگی در دست داشت یحیی  
فرمود که این زنك بزرگ چیست که در دست داری  
آن ملعون گفت که این مجموعی است که همه لذتها در اینجا است  
از طنبور و بربط و طبل و کرنا و هر نا و غیر اینها و چون  
کرومی شراب خوردن مشغول شوند و لذت از آن  
نیابند من این زنك بزرگ را میخوبانم و ایشان مشغول  
خوانندگی و ساز میشوند پس چون صدای آن را شنیدند  
از طرب و شوق از جا بدو آیند و یکی رقص کند و  
دیگری تنبک زند و دیگری جامه بر تن در دو قسم

دیگر آنست که از بابت مکر و فریب و ساختگی است و  
 ازین جهت است که در انحال چنانکه شنیدیم رو بامردان  
 میروند و اگر در انحال بر کنار با می باشند در هنگام  
 شور و اضطراب خود را بطرف دیگر که بام است میاندازند  
 و اگر خود را بان طرف که بام نباشد بیندازند صرفه  
 مردمان است و قسم دیگر آن است که باعتبار ترك حیوان  
 و ضبط نفس و زدن کرخ و سایر بدعتهای ایشان که  
 موجب ضعف قلب و دماغ و مولد مواد سودا و تیر  
 حاصل میگردد که باندک از خوشی یا صدای موحشه  
 یا زنیادی شادی و اندوه ایشان را بهوشی و روی  
 دهد و پیتا بانه این حرکات از ایشان سر میزند و این  
 ناخوشی است که در بدن ایشان حاصل شده و از  
 تنقیه و جلاب و ترك آن بدعتهای ناصواب و  
 خوردن چیزهایی که تقویت نماید علاج میباید

کرد و گاه است که در بعضی از مردمان بجهت بیماری آن  
 این حالات میباشند و لیکن چون آنها قتل دارند این  
 حالت را از روی پندارند و معالجه مینمایند و اینها این  
 حال را کمال میدانند و در زیادتی آن کوشش مینمایند  
 ز عشق تا بصوری هزار فرسنگ است و قسم دیگر  
 آنست که مبداء آن از روی اختیار است و آخری اختیار  
 میشوند زیرا که این جماعت خود را از کفر منع میکنند  
 و میگویند که کریه کار پیره زنا است و کمال نیست  
 با آنکه جناب تقدس الهی در مقام مدح آنان که برایشان  
 انعام کرده از پیغمبران از فرزندان آدم و از آنان که  
 برداشته است ایشان را با فوج در کشته و از فرزندان  
 ابراهیم و یعقوب و از آنان که ایشان را راه راست نموده  
 و بر کنین میفرماید که از انتم علیهم آیات الرحمن خروا  
 سجدا و بکیا یعنی هرگاه خوانده شود برایشان اینها

و غیر

۱۴۷  
خداوند مهربان برود و در میافشد سجدگان و کر کنند  
و کریر را زادی برای این قرار داده که چون شادی و اندو  
در او زیاده کنی کند بان دفع کند و اینکروه خود را بدست  
شوق و خیالات داده تا بهیوش میشوند و این حرکات  
از ایشان سر میزند و آخر عاقل خبر را بگریه میکنند و اگر  
در اول خود را بگریه دهند باینجا نمی کشد و جابر بخدمت حضرت  
امام محمد باقر ع عرض کرد که گروهی هستند که هرگاه چیزی  
از قرآن را یاد کنند یا که برایشان بخوانند بهیوش میشوند  
و چنین مینمایند که اگر کسی دست و پای ایشان را ببرد  
خبردار میشوند حضرت فرمود که سحان الله این از شیطان  
است خدا ایشان را باین امر نفرموده است چیزی که  
بان مامور شده اند و بکار ایشان میناید نرمی و رقت  
و کریر و ترس است و اگر راست میگویند که در آن حال  
کسی بزرگوار ایشان میناید و آنچه ایشان میگویند بعل

میناید

میناید آن همان شیطان است که باعث و بانی این بیهوشی  
و اگر این را بداند نمیکند بگریه در بین حال بدستش  
نظر کنند و چون زنک بزرگ را میداند که حال بدی را  
برگزیده اند **دهم** حوریه اند که منسوبند بسوی  
حور و ایشان میگویند که در محل سماع و بهیوشی حوریا  
بهشتی بر مانا نازل میشوند و مادران وقت با ایشان  
نزدیکی میکنند و ایشان با مادرانی می کنند و از غیب  
ما را خبر میدهند و بغیر این از ایشان در آن حالت بما  
فیضها میرسد و بعد از ساختن و اظهار بهیوشی غسل  
میکنند با آنکه منکر شرع و دینند تا سینه ها را فریب دهند  
و اگر راست میگویند که زنی نزد ایشان میناید آن عینیه  
و دختر شیطان است که او را حوریه پنداشته اند چنانکه  
شیطان را خدا نکاشته اند **یا زدهم** واقعیه اند  
که خود را وقفیه نیز گفته اند و اینها منسوبند بسوی وقف

۱۲۹  
ووقوف ووقوف بمعنی مطلع شدن است بر چیزی و این  
کروه این دو نام را بر خود گذاشته اند زیرا که چنانکه خود  
اظهار میکنند که غیر ایشان بر سر وحدت واقف  
نکشته و هیچ کس را بجز ایشان بر اسرار معرفت ووقوف حاصل  
نشده و خدا را غیر ایشان کسی نشناخته و مقدر سر و نبلی  
علیه الرحمه فرموده است که اما انا یان رموز حقیقت  
و معرفت یعنی متابعان شریعت حضرت رسالت و راه  
روان طریقت شاه ولایت که وافقان دقائق حقائق اند  
ایشان را توقیفیه نام کرده اند چون دانسته اند که این  
فرقه توقیف نموده اند در عمل کردن با حکام شرعی و  
کسب کردن علوم دینی و دیگر بسبب آنکه این جماعت می  
گویند که دلیل عقلی و نقلی موجب شک است در اولین  
مزل زیرا که خدا را بدلیل نتوان دید و بدلیل با و نتوان  
رسید و چون اینچنین باشد ویرا بدلیل نتوان شناخت

پس اگر

پس اگر کسی خواهد که خدا را ببیند و بشناسد و بر اسرار  
معرفت او ووقوف یابد باید که از کتب علوم دینی و رو  
بنابد و در خدمت پیر کامل سعی نماید تا هر چه خواهد  
او را حاصل شود و من میگویم که تغییر دادن نام ایشان  
ضرر نیست زیرا که واقف ووقوف چنانکه بمعنی مطلع  
و مطلع شدن بر چیزی آمد بمعنی ایستادن و ایستادن  
نیز آمد و همان بمعنی توقف است بلکه واقف بمعنی  
ایستادن نیز میباشد و این نیز در باب ایشان صادق  
است چون باعث ایستادن غیر خود شده اند و اگر  
مثل ایشان باشد و اما غیر ایشان پیر کاملی را بهتر  
از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه جمیع  
یافتند و آنان که مرتکب محرمات میشوند و ترک  
واجبات میکنند ناقص جاهل میدانند نه پیر کامل  
و کدام یک از ایشان بوده که چنین بنوده و از حضرت

علی بن الحسین هم رسیدند از توحید و خدا شناسی  
 حضرت فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در آخر  
 الزمان جماعه متبع مدقق بهم خواهند رسید سوره  
 توحید و آیات سوره حدید را فر فرستاد که خدا را  
 بشناسند و کسی که زیاده از این تفکر نماید هلاک میشود  
 و از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه <sup>وَالَّذِينَ</sup> رَبِّكَ الْمُنْتَهَى  
 که ترجمه آن اینست که و اینکه بوی پروردگار تو است  
 پایان منقولست که فرمود یعنی چون سخن بحد اتمی شد  
 از سخن باز ایستد و در حدیث دیگر فرمود که زهار  
 تفکر در خدا مکنید ولیکن اگر خواهید نظر کنید و تفکر  
 نمائید در عظمت خلقت و فرمود که اوصیاء و امامان  
 در هانی چندند که از راه پیروی ایشان بحد میتوان  
 رسید و اگر نه ایشان بودند خدا را نمیتوانست شناخت  
 و بایشان خدا حاجت خود را بر خلق تمام کرده است

**دوازدهم** تسلیمیه اند که منسوبند بوی تسلیم و آن  
 یعنی کردن نهادن بحکم است و رضا بقضاء و ایشان  
 میگویند که تا کسی بمقام تسلیم نرسد بر تبه عالمی عرفان  
 نمیرسد و او را عارف نمیتوان گفت ولیکن میگویند که  
 تسلیم عبارت از آن است که آنچه بپر طلبد و گوید مرید  
 اجابت کند و نشانه تسلیم آنست که چون پیر خواهد  
 که بامرید بلواطه و زنا کند مرید کردن تسلیم و رضا  
 بنهد تا پیر حاجت خود حاصل کند و برخلاف رضای  
 پیر عمل ننماید و اگر این نوع تسلیم در کار باشد آنرا  
 اگر تسلیمیه دانند اولی است و مریدی که معرفتش ببلواطه  
 دادن نباشد و مرشدی که قضای حاجتش بلواطه کردن  
 باشد معلوم است که آن معرفت و ارشاد را در کجا  
 باید نهاد و اقول کاری که این گروه بامرید خود میکنند  
 آنست که زنجیری یا رسته در گردن اندازند و از ارشاد

تعلیم نامند و مقدس اردبیلی علیه الرحمه فرموده که  
 نزد طائفه واصلیه و قلندریه نیز این طریق مسلک  
 و باعقاد ایشان این مرتبه است بغایت بلند و قلند<sup>رتبه</sup>  
 که چندین گروه شده اند حنفی بوده اند از اصناف صوفیه  
 و بیشتر ایشان ملحد بوده اند و هم چنان در این زمان  
 نیز در میان ایشان ملحد بسیار است و اگر سنی همان این  
 طور کسان را در ویر می بیند دارند **سینه** هم تلقین می دهند  
 که منسوب بسوی تلقین و ایشان را نظر تیر نیز گویند  
 که منسوب بسوی نظر است و تلقین بمعنی فهمیدن  
 و بیاد داشتن و نظر بجهتین تکریم است در چیز  
 بتأمل و میگویند که معرفت جن تلقین پیر حاصل  
 نشود و هر چه علماء در هفتاد و سال و بیشتر بتعلم و  
 مطالعه کتب حاصل کنند در یک ساعت بتلقین و ارشاد  
 پیر حاصل شود و هم مردان راه و سالکان طریق وصل

بدرگاه راه را یافته اند بتلقین و ارشاد پیر کامل یافته اند  
 نه بخواندن و تعلیم گرفتن از علمای ظاهر و نظر کردن در  
 کتب علوم و احرام میدانند مگر کتابی که در تصوف  
 باشد و در پیش پیر کامل خوانند شود و خود را از علمای  
 باطن می شمارند و میگویند که آنچه اهل شریعت باطن  
 مشغول اند علم و سمی ظاهری است و ایشان از علم باطن  
 بی بهره اند و علم در حقیقت علم باطن است و هر کس که  
 از علوم باطنی بهره یافت نزد ایشان کامل و غار ف و  
 محقق است و اگر چه همه صوفیان این سخنان را میگویند  
 و دعوی علم باطن میکنند اما این طائفه و باطنیه  
 ایشان در این مبالغه بیشتر دارند و در باب دوم  
 حجت این سخنان و رد آن گذشت و اگر چه پیغمبر فرموده  
 است که علم و دانش به بسیاری از ایندن و امتحان  
 نیست بلکه آن نوری است که خدا آن را در دل آنکه خواهد

میاندازد لیکن میباید که دل قابلیت نذر داشته باشد  
که از عقاید فاسد خالی باشد و آن با حلول و اتحاد  
و غیر آن از لایحه دل را سیاه میکند جمع نمیشود و رد  
صاحب شریعت نمیتوان نمود و او امر با موزاینیدن  
و اموختن احکام شریعت ظاهری فرموده بر تبر که  
شبهه در وجوب آن نیست و حدیثی که مذکور شد  
منافی با احادیث امر با پنجه ذکر شدن در زیر آن که  
فرموده که با موزاینیدن و اموختن آن نیست بلکه فرمود  
که بر بسیاری اینها نمیشود تا آنکه در تحصیل متوسل  
بجدا باشند و عامل با پنجه رضای او باشد نه آنکه  
آن را مستند بسیاری خواندن و بیاد دادن آن  
دانند و از اخلاق حسنه و الخصال نیک باز مانند و  
این فرقه میگویند که ایمان مخلوق نیست و مرتبه اول  
را کعبه میدانند و میگویند که بر ریاضت حاصل میشود

و بیشتر

و بیشتر ایشان نبوت را نیز کعبه میدانند و مانند  
بیشتر صوفیان خرقة و کلاه بپوشان و دهند و ایشان  
را در چکمه نشانند **چهارم** باطنیه اند که منسوبند  
ببوی باطن و از خلاف ظاهر است زیرا که ایشان دعوی  
علم باطن میکنند چون تلقینیه و دیوانگان را صاحب  
باطن دانند و ایشان را بجدوب نام کنند و بغایت  
دوست دارند مانند ولایت و حبیبیه و میگویند  
که هر چیزی از عبادات معنی دارد که از انمیدانند مگر  
آنکه اهل باطن باشد و مقدس را در بیل علیه الرحمه فرمود  
که بیشتر مقالات و عقاید باطنیه از اسماعیلیه است  
و فرق در میان این است که ایشان پیشوای خود را  
امام نام کنند و اینها مقتدای خود را شیخ و پیر گویند  
و باطنیه از اسماعیلیه بکر و عمر و عثمان را دشمن دارند  
و این جماعت ایشان را دوست دارند و مزخرفات ایشان

۱۵۷  
نیز بسیار است **پانزدهم** الهامی است که منسوبند  
ببوی الهام و الهام در دل افکند ز است و آنچه خدای  
تعالی در آن افکند آن را این الهام میگویند و فرق میان  
آن و وحی و ساطت ملک یا سخن گفتن است که در وحی  
یکی از این دو باید و در الهام هیچ یک نیست اما هر دو  
از جانب خداست و وحی مخصوص اینهاست و الهام  
اختصاصی بایشان ندارد بلکه در غیرین نیز یافت میشود  
حتی در سایر حیوانات غیر انسان و این طائفه نیز  
میگویند که هر چه هر عالم در مدت عمر بخواند و تعلیم  
گرفتن و مطالعه حاصل کرده اند و میکنند و در یک  
دم بهمین ملهم میشوند و از این جهت از موختن علم و  
گرفتند و اعتقاد بمعاد و حشر و نشر ندارند و عمر را  
با موختن شعر هرزه خوانی و ترنمات و نغمات و  
مطرب و غناء و سرود صرف کنند و حلال و حرام

نزد ایشان یکسانست و آنچه که غافل اند میدانند که  
اینها دیوانه اند **شانزدهم** کاملیه است که منسوبند ببوی  
کامل و کامل تمام است و حقا که کامل اند اما در  
جهل و این طائفه گویند که پیر کامل باید جست  
و بکنایه خاطر نشان سفیهان کنند که خود پیر کاملند  
و ترك علم و کسب و جرمعاش را واجب میدانند  
و میگویند که اینها حجاب راهست و با آنکه خود را تا  
دنیا گویند بیش از همه کمال پسند و بذات نفسانی  
که بعضی از آن خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن  
و رقصیدن باشد مشغول گردند بلکه مانند اکثر  
صوفیان خوانندگی و رقص را عبادت نامند و  
با پیران و دختران مردم عشق و رزند و کار ایشان  
جز هرزه گفتن و هرزه گشتن و تن پروردن و هوس  
و لعب نباشد و پیشه ایشان مکر و خدایعه و شیوه

۱۵۹  
ایشان تزدیر و حیلۀ باشد و حرکات مختلفه از ایشان  
سرزند و گاهی چنان غمزدند که مردمان بر خود لرز  
و گاهی چنان از راست و ضعیف کنند که مردم نشو  
و اگر نماز و درستی کنند از برای آن باشد که احقان  
کان صلاح بایشان برند و بایشان چیزی دهند  
و بحرقة و لقمه که فریفته شد کان از برای ایشان  
برند بسیارند و کلمه صیبه لا اله الا الله که کافر را  
پاک میکردند و سیله طهو و واسطه فریب گردانند  
و اگر قرآن خوانند در بند درست خواندن آن نباشند  
و اگر درست خوانند از دام فریب دانند و زرقان  
خن کویند و استجاب قلوب عوام کالانعام بان سخنان  
نمایند و بعضی از ایشان بر در صدد کان پاره از  
بازاریان که از قواعد دین بسیار بخبر باشند رو  
و در پیش ایشان نشینند و بگفتگوهای که دانند

ایشان را

ایشان از فریب دهند و غیبت علماء و مردم دیندار  
کنند و آن بچارگان نادان را بوسه از راه بیرون  
برند و ایشان را با علمای متدینین و مؤمنین و  
مقدمین دشمن سازند و حقیر کی از این طائفه را  
که مریدان حق و بدینان مطلق او را مرشد کامل  
میبنداشتند دیدیم که مکرر بر در دکانی مینشت  
که هرگز در جمله مروت داشت و رانجا نمیکند شت  
و همیشه در انجا فلانی میکشید که هیچ از این داری بن  
صورتی از این میکشید و دیگر الله اعلم که بصاحب دکان  
چه میگفت و از برای کمر او چه خر مهره میگفت **معدن**  
**هم** نور تیراند که مضمون بدبوی نور و میگویند دو  
حجاب است یکی نوری و دیگری ناری و حجاب نور را  
مشغولیت با کتساب صفات حمید چون شوق و توکل  
و تسلیم و مراقبه و انس و وجد و سماع و حال میدانند

و تا حاجابنداری را مشغولیت با افعال شیطانی چون فسق و  
فجور و حرص و شهوت و امثال آن و میگویند که مرد نباید  
در رضا و تسلیم و مراقبه و وجد و توکل کوشش کند **چهارم**  
این تنجیب است لیکن اخذ در این هر دو دست دین شود  
و معنی رضا و تسلیم و مراقبه و توکل را نیافتد و لهذا  
میگویند که نه امید بر رحمت و لطف باید داشت و نه  
بیم از عذاب و عقاب میگویند که هر چه در عالم  
واقع میشود نتیجه نور و ناز است و همین مذهب  
مجوس است که بنور و ناز قائل اند و از آن بیزدان  
و اهرمن تعبیر میکنند و همه خوبیها را منسوب بسوی  
نور میدانند که باعتقاد ایشان نیز ناز است و  
بدیهان منسوب بنار میدانند که باعتقاد ایشان  
اهرمن است و این دو مخالفی آنها میدهند و این فرقه  
از فروع و شعب اند و مقدس را در بیلی علیه الرحمۃ ارضا

کتاب بیان الادیان نقل فرموده که او ایشان را چون  
حلولیه اصل میداند که بجای اتحاد تیرایشان را ذکر کرده  
**پنجم** جو تیر اند که منسوب بسوی جو و جوهر  
ستم است و این گروه اگر توانند جامها از ابریشم محض  
و زری و زر بافت پوشند و مجلس خود را از ساز  
و پیشتاب و شاهدان و امر دانینا را بپند و استماع  
صوت دف و نی و سازها نمایند و قصه های  
دروغ کوش کنند خصوص قصه های کبران که از ایشا  
نامه مینامند و حال آنکه از جناب جواده روایت  
شده که از دشانه های منافق است که از یاد علی بن ابی  
طالب تنفر دارد و کوش دادن بقصه های دروغ  
و افکنای کبران را بر کوش دادن بفضائل آنحضرت  
بر میکنند با آنکه یاد آنحضرت عبادت و بندگی  
خدا است و هو الحدیث که در سوره لقمان است به

قصه‌های کبریا چون رستم و غیره تفسیر شده و خدا  
خزیدار از امدت فرموده و فرموده که میخواهد که  
مردم را از راه خدا بکراه کند و آن را اساس ریشخند  
فرآید و او را وعده عذاب خوار کنند فرموده چنانکه  
میفرماید که من الناس من تحت ذلّی لعلّوا الحدیث  
لیضلّ عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا و اولئک  
لهم عذاب مهین و بعد از آن خبر داده که از شنیدن آیات  
ما استکبار دارد و گوش نمیدهد و او را بعد از درود  
ناک مرده داده و فرموده که و اذ انزلنا علیه آیاتنا ولی  
مستکبر کان لیسعها کان فی اذنیه و قرأ فی بینه بعد از  
ایم و پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق ع از  
قصه خوانان که آیا حلال است گوش دادن بایشان  
فرمود که نه و فرمود که هر که گوش دهد سخن کوخ پس  
بحقیقت که او را پرستید پس اگر آن سخن گویا جانب خدا

باشد یعنی حق و راست گوید آن گوش دهند خدا را  
پرستید و اگر آن سخن گویا جانب شیطان باشد یعنی  
سخنان باطل و دروغ گوید شیطان را پرستید و  
گوش دادن بر عمل کردن با پند شنیده نیز اطلاق  
میشود اما حجاز است نه حقیقت و با آنکه اکثر طائفه  
جو رید بیشتر از باطن صوفیه و رویا گوشتند ادعای  
بیزاری از رویا میکنند و میگویند که ما عارفیم و آنچه  
میکنیم و میگوئیم پسندیده باشد و آنچه از حق و مجرب  
و ستم وجود میکنیم از برای دفع رویا است و بیشتر  
ایشان خود را از طائفه ملامتیه شمارند و ملامتیه آن  
نامقیدی که دارند از ایشان عار دارند و میگویند  
که ما بر خود ستم میکنیم نه بر غیر و ایشان بر خود و بر  
غیر هر ستم میکنند و این گروه بچند چیز از ملامتیه  
متمیز و متفرع شده اند که مقدس اردبیلی علیه السلام

ذکر فرموده یک آنکه ملائمه اطهار اجتناب از بردن ما  
مردم کنند و این گروه از دزدی کردن و رشوه و ربا خوردن  
و بظلم و ستم از مردمان گرفتن پرهیز دارند و اگر توان  
بهاها بر خلق گیرند و عاها خراب کنند و ملائمه هر چه  
کنند از ناشایست گویند که ما این کارها بجهت ایش  
کنیم که مردمان ما را ملامت کنند و این جماعت گویند که  
این فعلمار ما از جهت دفع ریا میکنیم و ملائمه مرید  
و معتقد ملحدی دیگر نشوند و اگر جوهری بجا اهل که  
پیشینه پوشیده یا ملحدی که دعوی کشف و کرامات  
کند و لا اله الا الله و سخنان یاد دهنده را گوید بر سبب مؤمن  
شوند و ملائمه چون اصلیه نماز و روزه و سایر  
فرائض بکنند و گاه باشد که بعضی از ایشان بد که حلی  
از ریاکاری و دغلی مشغول شوند و از عبادات بانی  
اکتفا نمایند و جوهری بسیار باشد که بسیار مغرور

و مستحیات عمل کنند بلکه بنیان جماعت حاضر شوند  
و یا آنکه مانند پیران مکره خود معتقد بشرع و دین  
نباشند از روی ریاکاری با انواع عبادت پروازند  
که بان وسیله شاید خود را نیک نام سازند و تا اینجا  
کلام مقدس بود که فعلا بغل ایراد نمودیم بجهت تشابه  
این زمان با آن زمان فعلا بغل **نور دوم** عشاق  
که منسوبند بسوی عشاق و عشاق جمع عاشق است  
و عاشق چون دیوانه است و عشق ناخوشی است از  
ناخوشیهای دماغی و از آن سوزاء بهم میرسد و شبها  
دارد بمال بخورلیا که زیاد میشود بنظر و سماع و بر طرف  
میشود بسفر و جماع و این گروه خود را عاشق مینامند  
و دوستی خدا را عشق میگویند و میگویند که مشغول  
شدن بغير خدا باز ماندن از معرفت خدا است  
و با این حال و این ادعاء با پیران و دختران عشق

ورزند و بر پیغمبر ص میبندند که فرموده المجاز فطره  
الحقیقه یعنی مجاز پل حقیقت است و مراد ایشان از این  
عبارت آنست که عشق مجازی اینکس را بشق حقیقه که دوستی  
خدا است میرساند و از این راه در عشق ورزیدن بامران  
و زنان مردم مبالغه عظیم دارند و خود را بتکلف بر آن  
میدارند و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از عشق فرمود  
که دلهائی که از یاد الهی خالیست خدای تعالی دوستی  
غیر خود را بان دلهای میچشاند جناب رسول صلی الله  
علیه و آله فرمود که زینهار حذر نمائید و پرهیزید  
از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیاء  
و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه و ختران  
که در پیردها میباشند و ظاهر آنکه وجه تخصیص آن باشد  
که چون اکثر ایشان موضع و مزلف اند و در حسن منظر  
مدخلیشان بیشتر است و آن باعث نظر میشود و نظر

کردن

کردن تیریت از تیرهای زهرالرد شیطان و هر که از  
خور و مشکل که جان برد و قانا الله و آتاکم عن مثل ذلك  
و این فرقه یا پیغمبران هایت دشمنی را دارند و میگویند  
که ایشان را خلافت را بواسطه تکالیف از خدا باز داشته  
اند و گویند که این کس باید که بکفته پیغمبران و وصیای  
ایشان التفات نکند که بزرگترین سدی که در این راه است  
را ایشانند و با این عیوب که دیدی و شنیدی اظهار دوستی  
ابوبکر و عمر و عثمان میکنند و از برای خوشنودی سنیان  
را ایشان را مدح میگویند و اگر شیعیان رسند بجهت فرستادن  
دادن اظهار دوستی ائمه معصومین صلوات الله علیهم  
اجمعین نمایند و دشمنی با پیغمبران و وصیای ایشان  
نزد همه کس اظهار نمایند و اگر کسی در کفر این گروه شک  
داشته باشد ملعون و از ذرّه دین اسلام بیرون است  
**بیستم** جمهوریه اند که منسوبند بسوی جمهور و جمهور

بروزن عصفور يك توده بلند است در اصل لغت  
 و معظم هر چیز را از انسان و غیر آن جمهور گویند و این  
 طائفه را از این راه جمهور نیز گفته اند که مذاهب و اعتقادات  
 بیشتر صوفیان را در هم زده مذهب از برای خود ساخته  
 و میگویند که هیچ چیز را رد نباید کرد و بد نباید گفت  
 بلکه هر را دوست باید داشت زیرا که در هر کس و هر چیز  
 جزئی از اجزاء الهی است و آنان که حب فی الله با دوستی  
 خدا دارند یقین است که با این دشمنان خدا بغض فی الله  
 که از ضروری دین اسلام است دارند و میگویند که کفر  
 و اسلام و ابرهیم و نمرود و موسی و فرعون و محمد و ائمه  
 و علی و ابن ملجم و حسین و یزید و مطیع و ناعنه و مظلوم  
 و ظالم و موحد و متحد علیهم ما علیهم همه خوبند و تمام را  
 خوب دانند و چون نصاری و سک و خوک و سگ را  
 چنین هائی را که در شریعت نجس است پاک دانند و هیچکس را

بر هیچکس ناعزم ندانند و در جبر و تشبیه و تجسیم و صورت  
 و رؤیت و وحدت وجود با اعتقاد تمام دارند و از اینجاست  
 که با فرعون و نمرود و ابن ملجم و غیر ایشان از ستم کاران و  
 اشرار منافقان دوستی دارند و آن را دوستی خدا  
 می شمارند و اگر در بعضی از اوقات پاره از بدن از آمدن وقت  
 کنند مصلحتی را در آن ببینند و با پسران و دختران و زنان  
 مردم عشق ورزند و گویند که با ایشان عشق نورزیدن  
 بلکه با خدا عشق با زنی کرده ایم زیرا که مادر هر چه بنکریم  
 خدا را در آن می بینیم و گاه گویند که عشق با پسران و دختران  
 و زنان مردمان و زیدین عشق مجازی است و این  
 عشق مجازی محقق میگردد و ما را با مطلوب اصل می رسد  
 و ایشان نیز دوستی خدا را عشق نامیده اند و در چله  
 نشینند و مریدان را در چله نشانند و دیوانگان را  
 دوست دارند و ایشان را از کابر اولیاء الله می شمارند

۱۷۱  
و غنا و سرور و رفی و سائر سازها را احلال دادند  
و دعوی کشف و کرامات کنند و بر یکدیگر معجزات بیاورند  
و مردمان را کراه سازند و اکثر این فرقه کلاهها و لباسها  
ناصعاری وضع کرده اند و مریدان را بان موی ساختند  
و آنچه مذکور شد خلاصه آنچه می است که مقدس از ویل  
علیه الرحمه در باب این گروه ذکر فرموده است و بعد از آن  
فرموده است که بیشتر فروع آن دو مذهب یعنی حلول  
و اتحاد منقرض شد و اکثر صوفیه که امروز هستند  
جمهور تیر اند و هر از برای خود یک مذهب ساختند  
**بیت و یکم** زرقیه اند که منسوبند بسوی زرق  
که مبالغه در زرق است که معنی آن را دانسته و ایشان را  
خدا عتیه نیز گویند چنانکه گذشت و این گروه کوهی  
هستند خسیس و درون که از برای پر کردن شکم و تحویل  
دینا خلق خدا را فریب دهند و کلاههای نمک پیران

کراه ایشان اختراع نموده اند بر سر دهند و مریدان را  
کلاه و خرقة دهند و بیشتر این گروه طالب رقص و سماع اند  
و مانند جمهور تیر عقائد و مذاهب بیشتر طوائف صوفیه را  
را در هم آمیخته از برای خود یک مذهب ساختند و پیران  
کراه خود را در میان مردم شهرت و رواج دهند و با سادات  
و علمای اهل بیت دشمنی دارند و مقدس از ویلی علیه الرحمه  
فرموده است که عجم الا اکثر این فرقه زرقیه نیز مانند کاهلیه  
هرزه و هرزه گفتن و با پیران و دختران مردمان  
عشق و رزیدن پیش خود سازند اما کاهلیه طلب  
و جرمعاش و طلب علم را حرام گویند و این فرقه چنان  
نکویند و بسیار باشد که بعضی از ایشان از برای فریب  
دادن مردمان بطلب علم و خواندن قرآن مشغول شوند  
بلکه از جهت آنکه مردم را بیشتر فریب دهند دست پر  
زنند که از آن وجه معاش حاصل کنند و اکثر این فرقه

زرقیه مانند تلقینیه و اکثر طوائف صوفیه کلاه و خرقه  
بمردان رسانند و ایشان را در چکه نشانند و امر  
بترك حیوانی نمایند و دعای علم باطن کنند و بعضی  
از ایشان باشند که گوشه گیرند و ان روش انعام آدمی  
صورت آدمی نام را حید کنند و جمعی از ایشان بجا نخواست  
مردمان ضعیف عقل روند و ایشان را وسوسه کنند  
و بعضی بر درگاههای جمعی از بزرگان که از قواعد دین  
بسیار بیخبر باشند روند و در پیش ایشان نشینند و  
بگفتگوهای که دانستند ایشان را فریب دهند و گروهی  
از ایشان اگر مجلسها سازند و هنگامها گرم نکند اما  
سالوسیهها پیش گیرند و خواهیاد رتقریف خود سازند  
و سخنان پادشاهان گویند چنانکه سیفها نکان برند که  
مکر از وی تکلم مینمایند و از غیب خبر میدهند و  
معجزات از خود و گویند و دعواها کنند مانند آنکه فلان را

زیم و فلان را شفا دادیم و فلان را بمنصب رسانیدند  
و فلان را غنی گردانیدیم و مردم سفیه و احمق را باین طریق  
بدام آورند و گرفتار مکر خود گردانند و فرقه از ایشان  
از غایت مکاری و دنیا دوستی با هر طائفه خود را از آن  
طائفه نمایند و با شیعه شیعه و با صوفی صوفی  
باشند و با هر گروهی بمذاق و مشرب ایشان سخن گویند  
و مجموع این گروه زرقیه با غایت محبت دنیا و دوستی  
اش و حلوائی بر همان نادان خود را قانع و تارك دنیا و  
نمایند و جمعی که خیر از شر و سفال از کوه نشناخته  
یعنی نیک و بد از هم فرق نکرده اند این فرقه را در ویش نام  
می کنند و کسانی که فریب این جماعت میخورند هر چند  
که باعتقاد خود عاقل و دانا باشند البته بیعت فلان  
و جاهلانند و در جای دیگر فرموده که اکثر علما و  
شعرا صوفیه خود طائفه زرقیه را طعن زده اند

و با آنکه بیشتر سنیان اعتقاد تمام بصوفیه دارند و  
 گفتار کفر شعار ایشان را توجیه و تاویل میکنند طایفه  
 زرقیه را اکثر ایشان طعن زده اند و در جای دیگر  
 فرموده که اگر آنکس که میل بتصوف کرده طور و طریقه  
 زرقیه پیش گیرد انکار او بر هر مؤمن واجب باشد  
 خلاصه هیچ فرقه را نقد را انکار و مذمت نکرده  
 و در باب ایشان کلام را حول نداده مانند این فرقه مگر  
 حلولیه و اتحادیه و وحدتیه و فرموده که اگر ظاهر کرد  
 که حلول و اتحاد یا وحدت وجود قائل است مؤمن  
 باید که بداند که او از دائرة اسلام بیرون است و حال  
 آنکه صوفیه نمیشد که بیک از اینها و بجز قائل نباشد  
 مگر آنکه از روی ناآگاهی و حماقت یا مکر و خدعت  
 برود و تصوف زده باشد **باب سیم** در بیان  
 بعضی از افعال و برخی از اقوال جماعت از مشایخ و شاهین

صوفیه که دلالت میکند بر کفر این کافران ناپاک و  
 منق این ملحدان بیبائک علامه مجلسی رحمه الله از این  
 شهر آشوب روایت کرده است که چون حضرت صادق  
 صلوات الله علیه بکوفه تشریف آوردند در زمان  
 منصور و یحیی و از آن ملعون مرخص شد بمکه  
 مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت آنحضرت بیرون  
 آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادرهم در میان  
 الجماعت بودند و این جماعت پیش میرفتند ناگاه  
 بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم  
 ادرهم گفت که باشید تا جعفر بیاید پییم که با این  
 شیر چرم میکند چون حضرت تشریف آوردند بیک  
 شیر رفتند و کوشش گرفتند از راه دور کردند و  
 رو بان جماعت کرده فرمودند که اگر مردم اطاعت  
 حق تعالی بکنند چنانکه حق طاعت است هر این را

۱۷۷  
خود را باین شیر نبار می توانند کرد و ابو هاشم گفته که  
پیشوا و مقدم ایشان است در مقدمه و غیر آن احوال  
او را دانستی و ابو حامد و احمد غزالیان ریسان ایشان  
بعد از این پند خواهم نمود و باینید ببطامی پیش از این  
هر نه های او را شنیدی و او در اصول بظاهر حلولی  
و مشبهی بود و در فروع بذهب مالک که از یکی از  
پیشوایان چهار مذهب باطل است عمل میکرد و در باطن  
ملحد و زندیق بود و مقدس اردبیلی علیه الرحمه فرمود  
است که سنیان بسته اند که اوستای امام جعفر صادق  
بود و این محض افترا است و ان شیع معاصر امام حسن  
عسکری بود و روزی چند خدمت جعفر کذاب  
کرده بود و عادات متعصبان سنی است که هر کس را  
از طائفه حلولیه و اتحادیه بینند که رسوائی را از حد  
گذرانیده و پرده از روی کفر خود بر انداخته مانند

باینید ببطامی و حسین منصور حلاج گویند که این  
دو تابوده اند و اکثر صوفیه نیز دعوی دو تائی ایشان  
میکنند با آنکه در دیگر جایها با اتحاد قائلند و در این  
طور جایها از غلبه تعصب قاعده مذهب باطل خود  
فراموش کرده بدو تائی قائل میشوند و میگویند دو  
حسین بن منصور حلاج و دو بایزید ببطامی بوده اند  
یکی از ایشان کافر بوده و یکی مؤمن و از اکابر اولیاء الله  
و علامه مجلسی رحمه الله از شیخ احمد بن ابرطاب طبرسی نقل  
فرمود که در کتاب احتجاجات در باب حسن بصری که یکی از  
اکابر این طائفه است و اکثر احادیث ایشان از او است و خویش  
را منسوب باین کیش میسازند و روایت فرموده که حضرت امیر  
المؤمنین در بصره بمن بصری گذشت و او وضو  
ساخت با وضو فرمود که وضو را درست بیا و حسن عرض کرد  
که دیروز که روح گشته که شما دین می گفتند وضو را درست

۱۷۹  
میآختند حضرت فرمود که پس چرا بمد و اهلایان مد  
گفت بخدا سو کند که در روز اول غسل کردم و حنوط  
بر خود ریختم و الت جنب پوشیدم و هیچ شک نداشتم  
که تخلف در زیدن از عایشه و بهر او نرفتن کفر است  
در بین راه کسی مرا اواز داد که بجا میری بر کرد که هر که  
میگردد و هر که کشته میشود بد و ذخ میرود من ترسان  
بر کستم و در خانه خود نشستم در روز دهم باز بمد دعا  
افاده شدم و روانه گردیدم و در راه همان اواز را شنیدم  
و بر کستم حضرت فرمود که راست میگوئی اما میدانی  
که آن اواز دهنده که بود گفت نه حضرت فرمود که آن  
برادرت شیطان بود و بتو راست گفت که کشته و کشته  
شد از سپاه عایشه در روز پنجشنبه و من میگویم که  
چنان سپنداری که شیطان او را دوست میداشت  
و از این جهت نخواست که او کشته شود بلکه او نیز از وی

بزار بود چنانکه خدا میفرماید که مثل الشیطان اذ قال  
للا انسان کفر فلما کفر قال انی برئ منک انی اخاف الله  
رب العالمین یعنی داستان این گروه که پیش گذشت  
چون داستان شیطان است و قتی که گفت بادی که  
گافرش پس چون کافر شد گفت بدرستی که من از تو بیزار  
بدرستی که من میترسم از خدای پروردگار رحمایان  
بلکه چون میدانست که هنگام کرم که مثل این ملعون  
باشد و اگر کشته شود باز از اضلالت کساد و بی رونق  
میشود نگذاشت که برود و کشته گردد و در حدیث دیگر  
دیدم که بعد از آنکه این یحیی آن کلمه کفر را با میرالمومنین  
گفت انجناب فرمود که پراند و هناکی بر کشتن ایشان  
گفت اری فرمود که همیشه بر این حال و بدین منوال با  
و از دعای آنحضرت چنان شد که هر که او را میدید  
چنان می فهمید که از قبرستان مادرش بر کشته و چون

سیان از این خبر ندارند یا دانسته حق را میپوشند  
در مقام مدح او میگویند چنانکه در کتاب ایشان  
دیدم که همیشه اندوه وی بر تیره بود که گویا از قبرستان  
مادرش برگشته بود و نمیدانند که چه مذمتی در ضمن این  
مدح است و بان مجلس از شیخ طبرسی روایت کرده است  
که حضرت امیر المؤمنین ع بصره خطاب فرمود که  
در هر اقامه سامری میباشد و سامری این امت توفی  
که میگوئی جنک نمیباید کرد و از بعض مشایخ خود شنیدم  
که چون حضرت بر صبر خطبه میخواند این ملعون در گوشه  
در پشت دیوار میشست و کلمات انجنا بر امینوش حضرت  
چون او را دید فرمود که ای سامری چه میکنی عرض کرد  
که یاره از سخنان تو را امینویم و چون آن لعین سخنان  
حضرت را ضبط نمود و بعد از آن اظهار اندک تغییر  
داده و بخود نسبت داد بواسطه آن سخنان بلند چهره

کوسلها را

که سالها را گمراه گردانید و هرگاه سامری امت موسی ع  
ظفر بر خاک زیر سم جید دوم اسب جبرئیل ظفر یابد و آنرا  
بر دارد و در دهان کوساله طلا گذارد و آن قتمها که  
شنیدی بر پا کند بگر که حسن بصری ع که سخنان امیر المؤمنین  
را که در باب آن گفته اند که فوق کلام خلافت و تحت کلام  
خالق است در دل این خزان ناهق جاده دهد چه خواهد شد  
و از امام محمد باقر ع منقولست که حسن اگر خواهد بجا بیاورد  
برود و اگر خواهد بجا بچپ که علم و دانش یافت نمیشود  
مگر نزد ما خانه آباده پیغمبر و ایضا از شیخ طبرسی نقل  
فرموده که چند قصه طولانی در باب مباحثه حضرت  
علی بن الحسین و امام محمد باقر علیهما السلام این پیش و  
بادی خلافت و حیرانی ایراد نموده و فرموده است که  
دلالت بر شقاوت او میکند هر که خواهد بان رجوع  
کند که نیاده از این باب در باب مذمت این لعین

۱۵۳  
مصرف ندارد و حسین بن منصور حلاج به محابا دعوی  
خدائی کرد تا آنکه او را گرفته بردار زدند و بر سر دار بان  
دعوی خدائی میکرد و انا الحق میگفت و این گروه به  
بالا میکویند که او کشف را از کرد و ازین راه او را حلاج  
الاسرار نامیدند با آنکه در زمان او هنوز کسی بوحث  
وجود قائل نبود و بعد از مدتی اتحاد تیره و کفر تمادی  
نموده و حدت وجود را اختراع کردند چنانکه گذشت  
و مقدس اردبیلی علیه الرحمه فرموده که حسین بن منصور  
حلاج پیش از آنکه رسوا شود با سنیان ستی بود و خو  
را از ایشان وامیخورد و در پیش شیعیان دعوی نیای  
و وکالت حضرت صاحب الزمان میکرد و در پیش  
طه دان و بعضی از عقیهان و پیخر دان که میدانست که  
در مذهبیه قائم نیستند دعوی خدائی مینمود و را  
ناهمای پیغمبران را بر بعضی از مریدان خود گذاشته ایشان

فرموده بود که در عالم بگردند و مردمان را بخدائی او  
دعوت کنند و شیخ طبرسی در احتجاج و غیره روایت  
کرده اند که فرمان حضرت صاحب الامر ظاهر شد  
بر دست حسین بن روح که از سفراء عظیم الشان آن امام  
زمان است بلفظ جماعته که یکی از ایشان حسین بن منصور  
حلاج بود و علامه مجلسی از شیخ محمد بن حسن طوسی رحمه الله  
روایت کرده که در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوی  
بنیابت صاحب الامر کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا  
که اهوائی که نایب بودند معجزات بر دست ایشان جاری  
میشد از جانب معصوم که با آنها مردم بنیابت ایشان را می  
داشتند تا آنکه فرموده که و هر يك از آنها که دعوی نیای  
میکردند اول دروغ بر امام می بستند و دعوی نیای  
میکردند تا مردم ضعیف العقل بایشان بگردند دیگر  
ترتیب میکردند در شقاوت تا بقول حلاجیه قائل میشدند

چنانچه از ابی جعفر شلمغانه و امثال او مشهور شد بعد از آن  
 ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج  
 بود و پسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده  
 که چون حق تعالی خواست که حلاج زار شود کند و او را بخوار  
 گرداند و پیغام داد بانی سهل بن اسماعیل نو بختی که  
 از معتبران شیعه بود بکان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر  
 فریب او را میخورد و در مراسله اظهار کلاکت حضرت  
 صاحب الامر کرد چنانچه خوی او بود که اول مردم را باین  
 نحو فریب میداد و بعد از آن در عواید ببلند میکرد  
 و اظهار الوهیت مینمود ابو سهل فریب او را نخورده در  
 جواب گفت که من از تو امر پرسوال مینمایم که در جنب آنچه  
 تو دعوی مینمائی بسیار سهل است و از امر این است که  
 من کنیزان با بسیار دوست میدارم و بسیار بایشان  
 میل دارم و بسیاری از ایشان را نزد خود جمع کرده ام

و این سبب هر چقدر خصام کنم که سفیدی موهای من  
 از ایشان مخفی باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند  
 میخواهم چنین کنم که ریش من سیاه شود و بخصام محتاج  
 نباشم اگر چنین کنم من مطیع تو میشوم و بجا بی تو میام و  
 مردم را بذهب تو دعوت مینمایم چون حلاج این جواب را  
 شنید دانست که در آن مراسله خطا کرده است دیگر جواب  
 نگفت و ساکت شد و ابو سهل این داستان را در مجالس  
 نقل میکرد و مردم میخندیدند و موجب زیادتی رسول  
 او شد و بعد از این حدیث قصه زدن و پیر زدن  
 علیه بن بابویه رحمه الله علیه و از آن نقل کرده و فرموده  
 که بر او لغت کرد و او را از بخواری زخم پیر زدن کرد و  
 بعد از این در ضمن قصه شلمغانه که یک کذاب دیگر است  
 نقل کرده است که مادر ابی جعفر شلمغانه روزی بر روی  
 پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عروسی که یکی از نوام

حضرت صاحب الامر بود افتاد و پیوسته رسید  
که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم و حال آنکه تو فاطمه  
زهرانی زیری که روح پیغمبر ص بیدار بود و منتقل شد  
بود و روح علی بیدار بود و القاسم حسین بن روح  
منتقل شده است و روح فاطمه بیدار توام گفتوم  
این سخن را بسیار انکار کرده بنزد حسین بن روح آمد  
و این سخن را نقل کرد این روح گفت که زنیهار که دیگر بنزد  
ان زن مرو و اشنائی با او برهم زن که آنچه از زن گفته است  
کفر و الحادی است که ملعون شمعانی در دل این جماعت  
جاذبه است که اسان شود بر او دعوی اینکه خدا با او  
یکی شده است چنانکه نصاری در باب مسیح ع  
میکویند و تجاوز کند بگفته حاج که خدا او را لعنت  
کند و علامه مجلسی رحمه الله در مقام ابطال ذکر خفی که از  
معروف کرخی روایت میکنند میفرماید که دویم آنکه پیر

طریقت او را در تن کرده او دطائی نقل کرده اند و از  
احوال او معلوم است که از معصیین اهل سنت بوده است  
و هرگز بر کسی خدمت نداشتند است و ذوالنون مصری  
شاکر مالک بود و مالک شناخته و مقدس اردبیلی علیه  
الرحم میفرماید که شیخ روزبهان در تفسیر الاسرار میگوید  
که در غلوی شکر حق بقدر من متجلی گشت در صورت ترکی  
قبا بسته و موی بافته و کلاه کج نهاده دست در اخپال  
جلالتش زدم و گفتم بحق وحدت ذاتیه تو که چنانست شنا  
خسته ام که اگر هزار صورت برانی و در هزار کسوت جلوه فرمائی  
که یک سر موی از معرفت تو تغیر پذیر نیاید و فرموده  
که در کتاب مقامات این کافر هزارها بقالب زده که در  
مدت دوازده نقل توان کرد و شرح نتوان داد و کلین  
رحم الله از شخصی از مردم مکه روایت کرده است که روزی  
سفیان ثوری بمن گفت که بیا برویم بنزد جعفر بن محمد

۱۸۹  
با هم رفتیم و وقتی رسیدیم که انجناب میخواست که سوار شود  
سفیان گفت که یا ابا عبد الله ما را خبر ده بان خطبه که  
حضرت پیغمبر در مسجد حیف خواند حضرت فرمود که بگذار  
بروم که کاری دارم و چون برگردم ان را نقل خواهم کرد  
سفیان گفت بحق آن خوشی که بر پیغمبر داری تو را سو کند  
میدم که مرا خبر دهی حضرت فرمود اهد و سفیان رو  
و قلبی را طلب نمود و ان حضرت فرمود و او نوشت و بعد  
انرا بحضرت نمود یا خواند که صحت و سقم ان معلوم گردد  
و حضرت سوار شد و من و سفیان روانه شدیم در بین  
راه با او گفتم که باش تا من در حدیث بنکر م چون دیدم  
گفتم بخدا سو کند که انحضرت حق بر گردن تو لازم آورده  
که هرگز بر طرف نمیشود گفت ان چیست گفتم در این حدیث  
که نوشته نه پیغمبر فرموده که سر چیز است که هر که انها را  
داشته باشد دل او کینه هم نمیرساند یا خیانت در ان

راه نمیباید عمل را برای خدا خالص گردانیدن و خیر  
خواه امانان مسلمانان بودن این امانان که بیروی و  
خیر خواه را ایشان واجب است کیانند معاویه و یزید  
و مروان بن الحکم و امثال این ملاعیز اند که گواه ایشان  
قبول نمیتوان نمود و ملازم جماعت مسلمانان که میباشد  
بود کدام کرد و هندا یا مر حبه مراد است که میکوبند که  
هر که نماز نکند و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند و  
کعبه را خراب کند و با مادر خود زنا کند ایمانش مانند  
ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد از ان قدری است  
که میکوبند که خدا هر چه میخواهد نمیتواند کرد و شیطان  
هر چه میخواهد میتواند کرد یا خارجیه مراد است که علی  
بن ابی طالب کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیبت  
انکه راهان گفت پس شیعه و پیشوایان ایشان چه میکنند  
گفتم که میکوبند بخدا سو کند که علی بن ابی طالب امانی

که خیر خراهی او و ملاؤمت خانه آباده او بر ما واجب است  
چون سفیان اینرا شنید حدیث را گرفت و پاره نمود  
و گفت اینرا یکسے نقل مکن و در کتاب خداست که لَا تَقْرَأُوا  
الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ  
مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ و لَئِنْ يَلْعَنَهُمُ اللَّهُ و يَلْعَنَهُمُ  
اللَّاعِنُونَ که ترجمه ظاهر این است بد رستی که آنان  
که کتمان و پنهان میکنند و میپوشند آنچه را که فرو فرستاده  
از جهت های روشن و نمایان و راه راست از پس آنچه  
بیان کریم آنرا از برای مردمان در کتاب خویش که  
قرآنت اینکروه لغت میکند ایشان را خدا و لغت  
میکند ایشان را لغت کنندگان و در حدیث دیگر  
از سدید روایت فرموده است که گفت روزی از مسجد  
بیرون میامدم که حضرت امام محمد باقر ع داخل مسجد  
میشد پیوسته مرا گرفت و درو بخانه کعبه کرد و فرمود

که مردم مأمور شد انداز جانب خدا که بیایند و این  
خانه را طواف کنند و بر دوران بگردند و بنزد ما آیند  
و دوستی خود را بر ما عرض کنند چنانکه خداوند عا  
میرماید که وَلَقَدْ لَعْنُوا لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ  
اهْتَدَىٰ یعنی و بد رسته که من هراینه امر زند ام بغایت  
موانز که تو برگرد و بسوی من باز گردید و گردید و کار  
شایسته کرد پس از آن راه راست یافت بعد از آن  
جناب اشاره بسینه خود فرمود و فرمود که مراد از آن  
هدایت یافتن بولایت و امامت ما است پس فرمود که  
ای سدید میخواهی که راه زنان وضع کنندگان دین خدا را  
بتو بنمایم و بسوی ابو حنیفه و سفیان ثوری نگریت و  
ایشان در مسجد حلقة زده بودند و فرمود که ایشان راه  
ننان دین خدا آیند که نه هدایت از جانب خدا یافته اند  
و نه بکتاب خدا عمل میکنند اگر این خبیثها و بدترین

کفار در خانه‌های خود نشینند و مرد مرا کفر او نکنند اما  
 بوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول  
 عذر نخواهیم داد و ایضا روایت فرموده است که سفیان  
 ثوری بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع آمد دید  
 که آنحضرت جامه در نهایت سفیدی و نزاکت که پورده  
 میانت که در زیر پوست تخم مرغ میباشند پوشیده  
 سفیان گفت که این جامه جامه تونیت که پوشید و جامه  
 باین نفیس نباید که پوشیده حضرت فرمود که بشواری آنجا  
 که میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت برای تو خوب است  
 اگر بر طریقه پیغمبر و حق بمیری و بدعتها را ترک کنی بدانکه  
 حضرت رسول ص در زمان خشک بود که تنگ در میان  
 مسلمانان بسیار بود که باین نوع که سینه سلوک میکردند  
 اما وقتی که دنیا رو کنند و فراخی دوروزی بهم رسد  
 سزاوارترین مردمان بصرف کردن نعمتها نیکوکارانند

نه با کاران و بدان و مؤمنانند نه منافقان و مسلمانی  
 نه کافران پس چرا جامه مرا انکار و بدگوئی کردی ای ثوری  
 بخدا سو کند که باین پوشش و این حال که از من می بین  
 از روزی که خود را شناختم هیچ بامداد و شبی  
 بر من نکند شسته است که خدا را در مال من حقه ماند با  
 که نداده باشم و بجائی که باید صرف شود صرف نکرده  
 باشم و نیز روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد  
 الحرام میگذشت حضرت امام جعفر صادق ع را دید  
 که جامه‌های نفیس با قیمت پوشیده گفت بخدا سو کند که  
 میروم و او را بر پوشیدن این جامه‌ها سرزنش میکنم پس  
 بنزدیک حضرت آمد و گفت ای پسر رسول خدا ص  
 بخدا سو کند که پیغمبر این جامه‌ها را پوشید و علی ز بن ابی  
 طالب ع و هیچ یک از پدرانست چنین لباس را پوشیدند  
 حضرت فرمود که حضرت رسول در زمان بود که در میان

مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگ میکردند و بعد از آن  
وسعت بهم رسید پس سوارترین اهل دنیا بصرف  
کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند پس این ایراد خواند که  
قل من حرم زینة الله تا آخر که ترجمه آن گذشت پس ما  
سوارترین از دیگران باینها بعد از آن فرمود که ای ثوری  
این جامه را که می بینی از برای لذت نفس پوشیده ام از  
برای مردم پوشیدم بعد از آن دست سفیان را گرفت  
و بنزد خود کشید و جامه که بر بالا پوشیده بود دور  
کرد ایند و جامه را که ملاصق بدن او بود با و نمود و آن  
جامه بسیار کند بود و فرمود که این جامه کند را از  
برای خود پوشیده ام و این جامه نفیس را از برای زینت  
مردم پس دست انداخت و جامه کتد را که سفیان بر بالا  
جامه پوشیده بود دور کرد جامه ملاصق بدنش جامه  
نرمی بود فرمود که این جامه بالا را تو بجهت ریای مردم

پوشید

پوشید و جامه نفیس را برای لذت نفس خود دور زیر  
پوشید و شبی با بایزید است و علامه مجلسی رحمه الله  
فرموده که در یکی از تذکرهاى ایشان بنظر رسید که از  
شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملائ رومی گفت که  
از قولش میسر می آید امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون  
و اگر از فعلش میسر می آید کل يوم هو في شأن اگر از صفاتش میسر  
هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن  
الرحيم و اگر از ذاتش میسر می آید ليس كمثله شيء وهو السميع البصير  
وافضحها در روضه کلیه رضوان الله عليه مذکور است که  
حضرت امام جعفر صادق ع از خانه بیرون آمد و انجنا  
ختم ناک بود و فرمود که در این ساعت بیرون رفتم بجهت  
کاری که داشتم بعضی از سپاههای مدینه بمن برخورد و  
مرا از داد باین طریق که گفت لبيك يا جعفر بن محمد لبيك  
از هاجا انجانه خویش برگشتم ترسان و لرزان از آنچه امر کرد

گفته بود تا آنکه سجده کردم در مسجد خویش از برای پروردگار  
خود در وی خود را بجهت او بر خاک مالیدم و در نزد او  
اقرار بخواری و بمقداری خویش نمودم و از اینچنان اوزان  
دهند گفته بود بوی او بزاری جستم و اگر عیسی پیریم  
از اینچرخ خدا در باب او فرموده تجاوز میخورد هر آنکه کر میشد  
بطوری که هرگز بعد از آن نمیشد و گویا میشد بطریق  
که هرگز بعد از آن نمیدید و گنگ میشد بخوی که هرگز  
بعد از آن نمیگفت بعد از آن فرمود که خدا ابو الخطاب  
لعنت کند او را و باهن یا شمشیر تیز بکشد و آنجناب اندر دود  
لعنت و نفرین فرمود زیرا که مخترع این مذهب بود و آن  
حضرت را خدا میدانست و خود ادعای رسالت و پیغمبری  
مینمود و گروهی نزد امیر المؤمنین غما آمدند و چنین ذات  
مقدس شریفی را گفتند که تو خدائی و آنحضرت ایشان را  
در چاهها کرد و از دود و دشت و این کافر لعین در باب این

بیدین این نوع سخنان میگوید و او از برایش قیادت نمیکند  
و دختر و پسر خود را از برایش میبرد که با ایشان آنچه خواهد  
بکند و شراب از برایش بر ووش میکشد آری چنین قسسه  
مزدش در نزد او باشد بسیار است اما نه باین حد که او را  
حد کنند و خود او را هر دو رسوا و در کنای از کتب لغت  
فارسی که یکی از صوفیان تصنیف نموده دیدم که در لغت  
صغنان داستان شیخ صغنان را ذکر نموده بود باین عبارت  
که صغنان باول مفتوح نام شخصی که هفت صد مرید داشت  
و در میان ایشان چهار صد و اصل حق و کامل مطلق بودند  
و خواجہ فرید عطار یکی از جمله ایشان بود پنجاه سال در  
کعبه الله بر ریاضت و عبادت مشغول بود و پنجاه حج گذارد  
بود و روزی از قضا در خواب دید که در روم میرود و پیش  
بت سجده میکند بعد از این خواب را با مریدان گفت جمله  
متحیر شدند بعد شیخ فرمود بروید و با استعداد سفر

۱۰۹  
روم مشغول شوید که بعد از چند روز روان خواهم شد مژگان  
گفتند که کردن اطاعت بستانده ایم بعد شیخ روان  
شد بعد مدتی بروم رسید ناگاه از قضا نظر شد دختر  
ترسانی افاده عاشق شد یکماه بر در انداخته افتاده بود  
روزی انداخته گفت که ای شیخ من کافر و تو مسلم در میان  
ما و تو چه نسبت است اگر وصل من میخواهی از اسلام دست  
بدار و دین ترسانی قبول کن شیخ گفت هر چه فرمائی بدل  
و جان قبول دارم انداخته گفت اگر وصل من میخواهی به چهار  
چیز اختیار کن شیخ گفت آن چهار چیز کدام است انداخته  
گفت اول از ایمان بیزار شو دوم پیش بت سجده کن و سیم  
قرآن را بسوز چهارم شراب بنوش این چهار شرط را قبول  
کرد بعد شیخ را در تختانه بردند و شراب نوشانیدند  
و زنار بستند و چهار شرط را بجا آوردند باز انداخته گفت  
که ما بس توانیم و تو نهایت فقیر در میان ما و شما صحبت

چگونه راست

چگونه راست ای شیخ گفت که عجب وعده بجا آوردی و  
عهد خود با تمام رسانید هر چه تو گفته من بجا آوردم و  
از دین و ایمان بیزار شدم و ترسانی و رزیدم و جمله  
مریدان از من روگردانیدند و تو این مان چنین میکنی  
کجا روم و چه حیل که من با تو دوزخ اختیار دارم و بی تو  
میل بهشت ندارم چون شیخ بجزواری این بگفت پس  
بهر شفقت آن دختر پیش آمد گفت که چون زرنده  
که مهر من بدی باری یکسال خوک بانی اختیار کن  
شیخ بفرموده او یکسال خوک بانی اختیار کرد چون  
شیخ باین کار مشغول شد جمله مریدان در میان خود  
اتفاق کرده یک کس را پیش شیخ فرستادند که شیخ  
را پرسد که ما را چه فرمائی چکنیم و کجا رویم شیخ گفت شما  
هم بزدیم و اگر کسی از حال ما پرسد یک یک بگوئید و  
چیزی مخفی ننمایید مریدان روان شدند و از شیخ

۲۰۱  
بیزار گشتند و روی بکعبه آوردند و شیخ را نهاده  
روم گذاشتند چون در کعبه رسیدند با خواجهر فرید  
عطار ملاقی شدند عطار از این واقعه و توقف نداشت  
زیرا که در آن وقت که شیخ خواب دید عطار حاضر نبوده  
بجو و بجائی رفته بود چون باز بکعبه رسید و جای خیر  
خالی دید و جمله مریدان را در یافت بعد از ایشان  
حال شیخ پرسید که شیخ کجا است ایشان را خبری نداشت  
گذشته بود گفتند بعد عطار گفت ای بی همتان  
چون شیخ زنا و بت و خوراک بانی اختیار کرد شما چرا  
موافقیت نکردید بیا بید تابیش او و رویم جمله پشیمان شد  
برابر عطار روان شدند چون در روم رسیدند  
جمله متزوی گشتند و در جمله نشستند و بتطهر ع  
وزاری دست بحضرت باری برداشتند چهل شب  
روزی ایشان را نه خواب بود و نه خوردن و ناکاه شیخ

عطار حضرت رسالت پناه صلعم را در خواب دید که آن  
سرور را بنیاباد و کیسوی او زبان می آیند چون نظر عطا  
بر آن سرور افتاد و الحال در پای مبارکش افتاد حضرت  
رسالت فرمود که ای عطار در میان شیخ و حق غباری  
که درت افتاده بود امدیم آن غبار را بر داشتیم چون  
تیر عطار بحدف رسید صبح سعادت دمیدن گرفت  
عطار این خواب را بیازان گفت جمله خوشحال شدند  
و پیش شیخ روان شدند چون پیش رسیدند چهر  
بینند که شیخ زنا و کبری بریده و کلاه ترسانی از سر افکنده  
و سر بجهده نهاده و بمناجات زبان کشاده و بدین بیت  
مشغول بود **توبه کردم توبه کردم توبهها** اشته کن اشته  
کن اشته چون عطار شیخ را بدین حال دید گفت سر از  
سجده بردار که حضرت رسالت بشفاعت تو شد و بعد  
از آن پاره از مرخرفات نظیر این خواب دیدن را نقل

کرده که مدخلیت در اینچه فاد را اینم ندارد و شیخ صنعان باز  
در میان او باش شهرت تمام دارد و در عروسیها با است  
که از اجل میاورند و تصنیف میکنند و شعری میخوانند  
که مصراع اول آن این است که شیخ صنعان با مویان  
میرود شهر فرنگ و با وجود همه اینها صاحب لغت و  
غیر او را از اولیاء الله میدانند باز هم این ولایت را که  
از وضوی بی تمیز سخت تر و حکم تراست خدا باین لب  
تمیزان این تمیزی کرامت فرماید و علامه مجلسی رحمه الله  
فرموده است که مناظرات و منازعات طاوس بیانی  
با حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در کتب حدیث  
بسیار است و چون کتب حدیث در نزد این حقیر حاضر  
بود و چیزی از مناظرات و منازعات او را حال در نظر  
نداشتم لهذا چیزی از آنها مذکور نشد ولیکن شهادت  
و خبر این بزرگوار در باب این بدکار کافی است و از

عبد الله بن قدامح منقولست که حضرت صادق علیه السلام  
پایندرم تکیه فرموده بود و در آن حال عباد بن کثیر سید  
و حضرت دو جامه از جامهای مرو پوشیده بود عباد  
بان حضرت عرض کرد که تو از خانه اباده پیغمبری هستی و بدان  
توسل و طریق قرار داشتند این جامهای باین پست چیست  
که پوشیده اگر دست ترا این جامها را پوشی بهتر است آن  
حضرت فرمود که ای بر تو ای عباد که حرام گردانیده است  
زینها و از آتشهای را که خدای تعالی برای بندگانش  
آفریده است و روزهای نیک و پاکیزه را چون خدای  
نعم نعمتی بندگان کرامت فرماید دوست دارد که آن نعمت  
بر آن شخص بیند و این زینت و آرایش هیچ قصور و نا  
تمامی ندارد و ای بر تو ای عباد من پاره تن پیغمبرم  
چرا مرا از روادیت میکنی و عباد دو عبا یکنه پوشیده  
بود و منقولست که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که

روزی در طواف مشغول بودم ناگاه دیدم که کسی جامه  
 مرا میکشد چون نگرشتم دیدم که عباد بن کثیر بصری است  
 گفت ای جعفر تو مثل این جامه ها را میپوشی و چنین جا  
 با آن را بطله و پیوندی که بعلی بزای طالب داری باو  
 گفتم که این جامه قرقی است یعنی جامه کثانی که از مصر  
 میاورده اند و بیک دینار خریدم ام یعنی دینار شرعی  
 و آن یکمقال شرعی طلای مسکوک است که سه چهار یک  
 مقال حیرت باشد و حضرت امیر المؤمنین صلوات  
 الله علیه در زمانی بود که در آن زمان چیزی  
 چند میتوانست کرد که در این زمان نمیتوان نمود  
 اگر در این زمان من مثل این جامه ها را بپوشم مردم می  
 گویند که او ریاکار است چون عباد و محمد بن  
 یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی از فضیل روایت  
 فرموده است که روزی عباد بصری بخدا متوجه حضرت

صادق علیه السلام تناول میفرمود و بردست خویش تکیه  
 نموده بود عباد گفت فکر نمیدانی که پیغمبر این طعام نوع  
 خوردن نمی فرموده است بعد از چند مرتبه که این  
 هرزه را گفت حضرت فرمود بخدا سوگند که پیغمبر  
 هرگز از این نمی فرموده است و نیز روایت فرموده  
 که حضرت صادق علیه السلام بعباد بن کثیر بصری صوفی  
 خطاب فرمود و فرمود که ای عباد باین مغرور و مغرور  
 شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته بدست  
 که حق تعالی در کتاب خود میفرماید که یا ایها الذین  
 امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدید که ترجمه آن  
 اینست که ای امانان که ایمان آورده اید و بخدا و رسول  
 گرویده اید پرهیزید از خدا و بگوئید کفایتی در دست  
 و میانه که افراط و تفریطی در آن نباشد تا خدای تعالی  
 کارهای شما را با صلاح آورد حضرت فرمود بدان ای

عباد که خدای عز و جل از تو چنین بپا قبول نمیفراید  
تا آنکه گفتنی راست و حق یعنی ایمان بیاوری و علامه  
مجلسی رحمه الله فرموده که یکی از مشایخ ایشان عباد بصیر  
است و در باب لغات و غیر آن بعضی از بی ادبها و  
معارضات آن ملعون را ذکر کردیم و با حضرت علی  
بن الحسین در باب جهاد و غیر آن معارضه نموده  
و بر آنحضرت طعن زده و حقیر معارضه این لعین را  
با حضرت سید الشاجدین که اخوند مرعوم ذکر فرمود  
در ترک جهاد در احتجاج طبرسی علیه السلام دیدم و  
در تفسیر علی بن ابرهیم قتی رضوان الله علیه در  
توبه در شرح از الله اشتری من المؤمنین انفسهم  
تا آخر آیه بجای عباد زهر بر انداخته و چون کتاب  
مزبور حاضر نبود لهذا کیفیت معارضه او و جواب  
آنحضرت و مغلوب ساختن وی را ذکر نمودم هر که

خواهد

خواهد بان کتاب مستطاب رجوع کند و مقدس  
علیه السلام در حدیقه الشیعه در ضمن حکایت فرمود  
است که سنی و شیعه نقل کرده اند که شیخ عطار  
در وقت کشته شدن با کافرتار که در دستش گرفتار  
بود گفت کلاه تناری بر سر میگذاری و باین صورت  
خود را بمنیمانی و قصد قتل میکنی و کان داری که  
من تو را بمنیشناسم بکش که هزار جان من فدای ششیر  
تو باد و این اعتقاد تمام فساد از نظم و نثرش نیز  
ظاهر است و در جای دیگر فرموده که عطار در کتاب  
جوهر الذات تعریف کرده میگوید که تو هم مثل او انا  
الحق بگو و در آن کتاب صریحا دعوائی خدائی کرده  
و علامه مجلسی رحمه الله میفرماید که غرالی در کتابها  
خود میگوید که لهذا من معنی که مرتضی علیه السلام است  
منهم امام با آنکه سید مرتضای رازی چنانکه مقدس

اربیلی علیه الرحمه تصیح بان فرموده در راه مکه معظمه  
 زاده الله شرفا در امامت باوی مباحثه کرده و او را  
 ملزم نمود و بجهت اشتراك سید مزبور رحمه الله با سید  
 مرتضی علم الهدی رحمه الله عنه و اسم و اسماء علم  
 الهدی با اسم او شهرت کرده است و کسی که از عهد خراسان  
 خصم در امامت غیر که جمیع کثیر و جم غفیر بان قائل  
 شده اند بر نمائید و مغلوب و ملزم میکرد نمیدانم  
 که در باب امامت خویش که خود میکوید چه میکوید اگر  
 از او سوال شود این ملعون کناهها در لعن و رد شیعه  
 نوشته مانند کتاب المنقذ من الضلال و میکوید که  
 هر کس که یزید را لعنت میکند کناه کار است اگر بدید  
 انصاف در کلام این کافر لعین و ملحد بیدین بی انصاف  
 نظر کنی بر تو روشن میشود که غیر از اضلال سگان  
 مثل خویش و اظهار دشمنی خدا بواسطه دوستی با

با دشمنان او و دشمنی با دوستان او دیگر مطلوب ندارد  
 زیرا که خالی از این نیست که او بجهت قائل است یا باختیار  
 اگر بجهت قائل باشد چرا لعنت بر یزید علیه و علیه ما  
 علیه من اللعنة والعذاب الشديد کناه باشد و فاعل  
 ان کناه کار و اگر باختیار قائل است پس چرا یزید پلید  
 که امام سعید حضرت ابی عبد الله الحسین بن ابی بردان  
 و فرزندان و مؤالیان شهید نمود که اگر یکی از ایشان  
 در حق رسول و وفات میکرد لجناب صاحب غرای و  
 بود و محرمان حرم کبریا و اهل بیت محمد مصطفی و خندان  
 علی مرتضی و فاطمه زهرا را اسیر کرده شهرت میکرد ایند  
 بی چادر و مقنعه در میان نامحرمان بی پروا بان کفر و  
 زندق که نسبت بمکه معظمه و مدینه مشرقه از او سرزد  
 که ذکر آن مناسب نیست ملعون نباشد و کسی که او را  
 لعنت کند کناه کار باشد لعنت خدا بر او و بر یزید و

۲۱۱  
هر که ایشان را لعنت نکند و اگر کسی خواهد که کلامی  
نظیر شتر کا و پلنگ بلکه ناملام تر بسیار در سخن  
ایشان را در وحدت وجود و کلام این شیطان مردود  
با شیطان برادرش احمد غزالی که برادر شیطان است  
و میگوید که شیطان از اکابر اولیاء الله است و کلام ایشان  
در لعنت که از عین رحمت میداند چنانکه پیش ازین  
گذشت و کلام خدا را که میفرماید و ان یدعون لا  
یستجاب لهم ان الله یبغض و یمحق انهم مکرر و فریبده  
سرسر ز که خدا او را لعنت کند با هم منظم نمایند تا  
تناقض کلمات و تنافی مرخفات ایشان را بداند چنان  
ناید و شاید و سید محمد نور بخش از رجال سند ذکر  
خفی است که از معروف کرخی مرویت و ان بدعتی است  
که دیدی و معانیان را شنیدی و علامه مجلسی <sup>رحمه الله</sup>  
فرموده که از کتب حوفیه معلوم است که سید محمد نور بخش

دعوی کرده که من مهدی صاحب الزمانم و گفت که اتفاقاً  
اهل دل بر این شده است و عیسی الدین بی دین که از  
دین خبری ندارد در باب وحدت وجود آنچه میگوید  
شنیدی و رد او را دیدی و در فصوص خورشید خطاب نوح  
صلوات الله و سلامه علی نبینا و آله و علیه نسبت می  
و میگوید که او در تبلیغ رسالت غلط کرد و قوم او  
درست رفتند و غرق دریای معرفت شدند و اگر  
نوح ایشان را از آن دریا بکند و میاورد آن پاییز بلند  
بی پایزیستی میامدند کویا که قرآن خصوص سوره نوح  
از آن را ندیدند یا معراجات دروغ و مکاشفات بیغش  
او را باینجا کشید که مخالفت خدا و رسول و قرآن و  
اممه بلکه همه مسلمین و رزید و خدا میفرماید که مّا  
خطینا انهم اغرّقوا فادخلوا ناراً فم یجدوا لهم من دواب  
انصار که ترجمه آن این است که قوم نوح بجهت کناهان

درباب فرورده شدند پس درآورده شدند در آتش  
پس نیافتند از برای خویش از غیر خدا یا وزان را بایره  
و ترجمه آن نظر کن که این سخن که این زندیق کمره گفته  
راه دارد و اگر چه بتاویل بعید باشد یا نه اگر از روی  
انصاف احتمال آن دادی بر من لعنت کن و اگر نه بر او  
و هر که از حق اغراض کند بلغت خدا گرفتار شود و میگوید  
که ولایت فرق نبوت است و خود را خاتم الاولیاء و  
میداند و از اینجا تفوق خود را بر پیغمبران ادعاء مینماید  
ایا خدا او را ولی خود ساخته و خود میفرماید که آن  
اولیاءه الا المتقون یعنی که نیستند اولیای او یعنی در <sup>ستار</sup>  
خدا مگر بر هیئت کاران یا شیطانان و او را ولی خود گردانیده  
که فقاتلوا اولیاء الشیطان بایست که او را بکشتن دهد  
و میگوید که شریعت محمد ص چندین سوراخ داشت یعنی  
معیوب بود و من آنها را مسدود نمودم که نیا هرگز آید الیوم

اکلت لکم دینکم که ترجمه آن اینست که امروز کیش شمارگان <sup>مل</sup>  
کردم و درست و تمام ساختم ندید و میگوید بمعراج  
که رفتم پایزه علی را از پایزه ابو بکر و عمر و عثمان پست تر  
دیدم و ابو بکر را در عرش دیدم چون بر کثمت بعلی  
گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من  
از آنها بهترم الحال مرتبه تو را دیدم و دیدم که از همه  
پست تری و معراجی که اینها در آن دیدن شود و علی  
مغلوب محیی الدین شود هزار مرتبه بدیت الخلا بهتر  
از آن است زیرا که در بدیت الخلا رفتن باعث خالی شدن  
شکم میشود که بواسطه هیجان آنچه در آن است از طرف  
بالا بیرون نیاید که دنیا و مافیها را بکند اندالالغنه  
الله علی الکاذبین و میگوید که جمعی از اولیاء الله هستند  
که از فضیلت را بصورت خوک میدانند و قاضی میر  
حسین میبوی در فواتح شرح دیوان بندگان یوان

امیر مؤمنان این دیدن را ذکر کرده و نسبت شخص خفیه  
 داده که او چنین دید و بعضی از مشایخ عظام در رد این  
 کلام بجای آغاز و انجام فرمود که اگر اینچنین باشد بواسطه  
 عیبی است که در این نفس او حادث شده که چنین هارا  
 داران می بینند و در فرقك الاینه میسازند که ادم در ا  
 سگ دیده میشود و سگ ادم و باز میگوید که جنب  
 که غسل بر او واجب میشود بواسطه اذیت که از ذکر  
 خدا غافل میشود که اگر کسی در بین مجامعت مشغول  
 ذکر خدا و در یاد او باشد جنب نمیشود و غسل  
 بر او واجب نمیکرد و روشکی نیست که پیغمبر خدا و  
 ائمه هدی و اصحاب سعادت انما در هر مرتبه که  
 مجامعت مینمودند بر سبیل و جوب غسل میفرمودند  
 و اقرا بجنابت خویش داشتند ایا دروغ میگفتند  
 یا همیشه هم ایشان در وقت مجامعت از ذکر خدا غافل

بودند و چون عوام کالای نام سخن این ضال مضل را  
 در باب ذکر خدا چنین میشوند بسیار است که فریب می  
 خورند و این حرف میتی میپندارند و نمیدانند که چه  
 شبیه است بکلام ابن عجم علیه لعنه که چون خواستند  
 که زبان او را ببرند بعد از آنکه دست و پای او را بید  
 بودند و چشم او را آگند بواسطه آن فعل شنیع که  
 هیچ مسلمان تاب شنیدن آن ندارد و بسیار جزع  
 و فرغ مینمود با وجودی که در بریدن و کندن سایر  
 اعضاء هیچ جزع نکرد بان ملعون گفتند که چرا در  
 باب بریدن زبان اینقدر بی تابی میکنی ان دشمن  
 خدا و رسول و یتیم کشنده فرزندان علی و بتول گفت  
 که میترسم که در دنیا بمانم و دقیقه از ذکر خدا باز ایتم  
 و نتوانم که خدا ذکر کنم و ملائی روم میگوید که حضرت  
 امیر المؤمنین ع ابن عجم علیه لعنه را شفاعت خوا

کرد و املعون به بهشت خواهد رفت و حضرت ابو موسی  
 که تورا کناه نیست چنین مقدس شده بود و تورا این  
 کار مجبور بودی و از اینجا است که میگویدم خور و زنا شفیع  
 قومم مالک روحم نه ملوک تنم و با و نسبت داده اند که  
 میگوید کور کورانه مرو و در کربلا تا نیفتی چون حسین  
 اندر کربلا و پاره از مریدان نقل کار کرده اند که این شعر از  
 منوی نیست و برخی گفته اند که مراد از حسین حسین  
 منصور است نه حسین مظلوم و بعضی گفته اند که مراد  
 است که چنانکه حسین کورانه در کربلا رفت تو نیز  
 کورانه مرو تا چنانکه او در کربلا نیفتاد تو نیز در آن نیفتی  
 و در حدیث وارد شده است که البلاء للولاء کاللب  
 للذهب و در این معنی میگوید که دوستی چون زر بلاء  
 چون آتش است زر خالص در دل آتش خوش است و  
 لیکن معلوم نیست که خود باین توجیهات راضی باشد

و میگوید

و منوی

که چون که بپزنی اسیر زنگ شده موسی باموسی در جنک  
 شد و علامه مجلسی رحمه الله فرموده است که در هیچ صفحه  
 از صحیفه منوی نیست که اشعار بجز بیا وحدت موجود  
 یا سقوط عبادات یا غیر اینها از اعتقادات فاسد نکرده  
 باشد و چنانکه مشهور است و پیر و آتش قبول دارند  
 ساز و دق و بی شنیدن را عبادت میدانسته و اگر بخند  
 مرحوم در باب منوی آنچه فرموده تفریط نباشد افراط  
 نیست و مقدس را در بیله علیه الرحمه میفرماید که ملائی روم  
 در خطبه از خطبه های منوی میگوید که چون حقیقت  
 حاصل شد شریعت باطل شود و حکایت ملاقات  
 شمس بزی با او و دختر و پسر خود را از برای شمس  
 بردن و حجه شراب خریدن و بدوش کشیدن که  
 حامی در کتاب نفحات الانس نقل کرده شهرت تمام دارد  
**خاتمه** در بیان امور که موجب دلالت که

گشتگان با دیه ضلالت و موروث هدایت سرگشتگان مر حله  
 غایت میتواند شد اگر دست از عصیت و فساد و نجاست  
 و عناد بردارند و آن چند چیز است **اول** انکس که  
 متدین بدین اسلام و تابع شریعت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام  
 نظر کند بفرموده که **استغفر الله** علی ثلاث و سبعین فرقة  
 واحدة الجنة والجنة النار یخیر و د باشد که امت من  
 از هم جدا شوند و گروه گروه گردند هفتاد و سه گروه یک  
 گروه از آنها در بهشت است و آنچه بماند که عبارت است  
 از هفتاد و دو گروه دیگر در آتش و ذبح اند و معلوم است  
 از این پنج و غیر آن که آن شمس فلک رسالت و پیغمبری از روی  
 خواش نفس و بی شعوری و سابقه دوستی بایک و دشمنی  
 با دیگری این را فرموده بلکه استحقاق هر یک از اهل  
 افتراق بر اسطه درستی و نادرستی مذهب و کردار <sup>است</sup>  
 و گفتار است و اگر چنانکه کسی در خارج بر این اختلاف

مطلع نگردد باید که از این روایت که شیعه و اهل سنت اتفاق  
 بر حقیقت و صدور آن از آن معدن رسالت و منبع نبوت  
 دارند قطع باختلاف بهم برسانند چه جای آنکه این افتراق  
 در خارج برینند بلکه مقدس اردبیلی علیه الرحمه از بعض  
 علمای شیعه نقل فرموده که گفتارند که آنها که بعد از پیغمبر  
 با امامت امیر المؤمنین قائل شدند هفتاد و سه فرقه اند  
 و بانه از امتی بر و نند و فرموده که جمعی برینند که اصول  
 مذاهب اسلامیه هفتاد و سه مذهب است و اصول و  
 فروع را اگر هر شمارند مذاهب اسلامیه از هفتصد و پنجاه  
 است و چون کسی بر این اختلاف اطلاع یافت بر او واجب  
 و لازم است که کوشش نماید تا خدای تعالی او را هدایت  
 فرماید تا بمقتضای و الدین جاهد و اینا الهی هدیتهم  
 سبلنا که ترجمه آن این است که و انان که مجاهد نموندند  
 در راه ما و کوشش نموندند و توانائی و قوت خود را در

بکار بستند هر انچه مینمایم بایشان راههای خویش را و ایشان را  
بمطلوب میرسانیم و مجاهد در دین باین نمیشود که انیکرا و لا  
مذبه را اختیار کند و بعد از آن هر چه از آیات و اخبار و  
اجماع و دلیل عقل برخلاف آن باشد هرانا و ایل و توجیه  
یارد کند زیرا که توجیه و تاویل و رد بعد از قطع بخلاف  
است و دین از این چهار دلیل اخذ میشود و قطع از اینها  
بهم میرسد و از هوای نماید و قطع و دینی که از هوای نماید  
پادرو است و مسلمانان است که دین خویش را موافق دلیل  
کردند نه آنکه دلیل را بواسطه الحاد در آن بدین خود بر  
کردند و اگر در اول امر پای توجیه و تاویل در میان آید  
که میتواند که از چند اثبات يك مسئله جزئیته برباید  
زیرا که هر کفندی را بجازی در لفظ بواسطه زیاده و  
حذفی یا در معنی بنحی خوب که گویند آن مستحق مدح  
و ثواب باشد بر میتوان کرد ایند چنانکه عکس نیز ممکن است

پس اگر کسی خواهد که دین درست و مذاهب حق یا بد آنکه  
دست از توجیه و تاویل بردارد و اگر توجیهات از برای  
کلمات کفریایات جماعت صوفیه نشود کاشف بعلل خواهد  
آمد آری بعد از آنکه اسلام کسی در ظاهر ثابت نباشد و  
فساد اعتقادش معلوم نباشد باید که مهمل امکان سخن او را  
چون کردار او توجیه کنند و او را نسبت بتصرف و غیر آن  
ندهند خواه زنده باشد و خواه مرده خصوصاً اگر دلیل  
معتبر شرعی از آثار و اطوار و اخبار عادل و عالم دیندار  
بر خلاف آن نباشد و بسندهای معتبر از حضرت امیر  
المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که کارهای برادر  
خود را بر حمل نیک حمل کن تا وقتی که دیگر حملی نیابی و کار  
بد مبر بکلمه که از برادر مؤمن صادر شود تا حمل خیری  
از برایش نیاید و در حدیث دیگر فرمود که از برای کارها  
برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذری نیابی باز

طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیانی  
وبسند معتبر حضرت امام محمد باقر ع منقولست که تعجیل  
نکنید در حکم کردن ببدی شیعیان اگر اگر بکقدم ایشان  
میل فرزد قدم دیگر ایشان ثابت میماند خلاصه کلام آنکه  
برده عصمت اسلام ستر است در نهایت احکام و ابرام  
وسد آن سدیست در غایت استحکام که صاحب خویش را  
از فساد یا جوج و مأجوج فتنه نگاه میدارد اگر چه بعض  
الظهاران باشند و عیوب باور در پیوسته میکند و اگر  
چهار هزار افزون باشد تا آنکه فتوح معاصی آن پرده را بد  
یا ظهور کفر آن سد را شکند و استدلال باینکه ائمه  
هدی صلوات الله علیهم منع فرموده اند از توجیه و  
تاویل کلام صوفیان در چنین جای بیجا است بلکه باطل  
و غلط است زیرا که ثبوت و اثبات تصوف در اینجا فرع  
توجیه نکرد است و آن فرع ثبوت تصوف است و این

مقدم در راست که بطلان آن انفاست است و غافلان را  
در آن خلایق نیست و بعضی آنکه کسی را نسبت به تصوف  
دادند صوفی نمیشود مخصوص هرگاه آنکه نسبت میدهد  
عالمی باشد و در علوم به سدرشته و غیر ماهر و آنکه  
نسبت تصوف با او میدهند عالم غارف ربانی باشد و  
از اینجا است که بعضی ظاهرا کان تصوف بعالیه و روح تقی اخوند  
ملا محمد تقی مجلسی رحمه الله علیه برده اند چنانکه و اند  
مبرور و رسد مایه سرور می خوانند ملا مولانا محمد باقر رحمه  
الله در آخر رساله اعتقادات خویش که در یک شب تصنیف  
فرموده اند اشاره بان نموده اند و آنرا رد فرموده اند و  
فرموده اند که انجناب از همه کس بیشتر با صوفیه دشمن بودند  
و خط ایشان در نزد من است که در این باب نوشته اند  
و من اعتقاد ایشان را از دیگران بهتر میدانم و بیان  
بیشتر خبر دارم پس باید که کسی کان تصوف بان عالم

ربانی و برگزیده حضرت سجانی و امثال او که مروج  
شریعت پیغمبرند نبود بیهودت چنین شاهد عادل بلکه  
اعدل باغیر این از دلایل و حاشائیم حاشا که چنین  
پرهیزکاری صوفی یا صوفی پرهیزکاری چنین باشد  
و از جمله آنچه اثبات تصوف بان نمیشود اوست که شاعر  
اسلام محجول الحال شعری میگوید که ذکر شراب و خوردن  
ان و بناده و میخانه و بت و امثال این الفاظ در آن باشد  
زیر که شعراء اصطلاحات بسیار است و مراد ایشان  
از الفاظ معانی ظاهره آنها نیست چنانکه در مراسلات  
چیزی چند مینویسند که دل ایشان بیکه از آنها خبر دارد  
و خود نیز اعتقاد بان ندارند و در ضمن آن سوکندها  
یاد میکنند و خدا را گواه میکنند و مع ذلک کسی ایشان  
نسبت بدو غنیمت دهد زیرا که میدانند که بناء مراسلات  
بر انشاء است چنانکه بناء شعراء بر این کلمات است و شعر

که در اسلام و ایمان ایشان شکی نیست ذکر شراب و امثال  
آن در شعر خود کرده اند و شاعری از شعراء در نزد خلیفه  
از خلفاء جور شعری خواند که در آن شعر خبر داده بود  
که بکارت دخترانی که در دور و کناره او بوده اند بر است  
آن خلیفه گفت که حد بر تو لازم شد گفت خدا حد را  
از من ساقط نموده از آنجا که فرموده و انهم یقولون ما لا  
یفعلون یعنی و آنکه ایشان یعنی شاعران میگویند آنچه را  
که نمیکند و بر فرض تسلیم فتی ان شاعر ثابت میشود  
و در مقام تعدیل و نیستیم که عدالت او را ثابت نموده  
بروایت او عمل کنیم و حکم از احکام الهی را از آن بیرون  
آوریم بلکه میگوئیم که چرا چنین کسی صوفی ملعون باشد  
بلای اگر معلوم شود که اعتقادش حلیت این خمر ملعونه و غیر  
از آنچه حرمت آن ضروری دین اسلام است باشد آنوقت  
کافر مجنی الضلالت یا اعم که صوفی از جمله ایشان است و تا علم

۲۲۷  
هم بنسید عداوت و دشمنی با وی روانست چو  
جای آنکه او را لعنت کنند و جناب افند بر آن عزاسمه میفرمایند  
که ولا تقف ما یسئلک به علم ان التمع والبصر والعواد  
کلا اولئک کان عند مؤلفا یغی و یروی مکن آنچه را که  
نیست از برای تو بان علم و دانش بد رستی که گوش چشم  
و دل هم اینها هست از آن پرسیده شد که در محشر از هر  
سوال خواهد شد پس باید که جواب خود را آماده کنی  
از برای آنکه او را لعنت میکند که اگر بر سر صراط در صحرائ  
محشر در حضور خداوند آن پیغمبران و مقربان از وصیای  
و غیر ایشان دامن تو را بگیرد که چرا مرا لعنت کردی  
و زمانی خلاصه هر کاری که آدمی مکلف بان باشد  
دلیل قطع میخورد یا بر خود ان عمل یا بر آنچه بر آن عمل  
دلائل دارد بلی علی الاجمال بر سبیل عموم باید که با دشمنان  
خدا که دشمنان پیغمبر و ائمه هدایتند دشمن باشد در راه

خدا و ایشان را لعنت کند و اما آنان که در عموم ملعونین  
داخل اند قطعا یا بخصوص لعن ایشان از شارع وارد  
گردید که شبهه در لعن ایشان نیست بلکه ایمان کامل  
نمی شود مگر بان **دویم** آنکه در چله نشینند و عقل را  
نخیف و ضعیف نکردند بترک حیوانی و مثل آن زیرا که  
مذکر تمیز امور بر عقل است و عقل که ضعیف شد زود  
فریب اهل باطل را میخورد و از رسول خدا و ائمه هدی  
صلوات الله علیهم اجمعین مرویت که سید و بهترین  
طعامهای دنیا و آخرت گوشت است و رسول خدا ص و  
ما کرده پیغمبران گوشت را دوست میداریم و بسیار  
میخوریم یعنی مگر راز میخوریم نه آنکه هر وقت که میخوریم بسیار  
میخوریم زیرا که اخبار بسیار در مذمت پر خوردن وارد  
شده و گو خوردن بسیار ممدوح است شرعا و طبعا و  
حضرت صادق علیه السلام فرمود که گوشت خوردن گوشت در بدن

۴۸  
میر ویاند و کسی که چهل روز گوشت را ترک کند کج خلق  
میشود و هر کج خلق شود اذان در گوشش بگوید و در وقت  
دیگر فرمود که اذان در گوش راستش بگوید و فرمود که  
هر که چهل روز از گوشت متبر نشود قرض کند و بخورد  
که خدا قرض را ادا میکند و ظاهر که شیطان این عبادت  
ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شرع است از برای  
همین از برای کشوری از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است  
که چون چهل روز در سوراخ خلوتی نشینند و قوی  
و عقل خود را بسبب اینچه مذکور شد ضعیف ساختند  
خیالها و وهمها که دائم در خیال اند و پیرایشان بایشان  
گفته بر عقل ایشان غالب میشود و از راه وهم در خیال  
ایشان چیزها بهم میرسد از نبات که که بنا خورشید سلام  
و مایحولیا گرفتار باشد و باعتبار ضعف عقل که از  
کند که کال است و آنچه پیرایشان بایشان گفته چون

پیوسته در آن خلوت و سوراخ تاریک که انسان حرارت  
نمیکند که در آن داخل شود همین معنی در نظر ایشان  
است بتدریج باز دیاد قوه و همی وضعف عقل خالی ایشان  
میشود و بیرون که آمدند اگر آن پیر گوید که در شب ده  
مرتبه بعرش رفتم و بهشت و دوزخ را دیدم و غیر از این  
از اموری که در ماده امثال او متنع و محال است بدون  
بیت و برهان تصدیقش نمیکند و اینها هم از ضعف عقل  
و ناخوشی مایحولیا و بسیار است که آنها که مایحولیا دارند  
چیز را که تصور آن کردند که موجود خارجی میپندارند  
و بنا است که بر طبق آن کار میکنند و از اینجا است که ادعای  
بر مکر هر چه باشد که تعبیر میشود از آن بحدیث نفس بسیار  
از در خواب می بینند و علمای تعبیر چنین خوابی را معتبر  
نمیدانند و در نزد ایشان تعبیر ندارد سیم آنکه فریب  
نخورد که ایشان را بعضی از سخنان معقول است و جماعه

۲۴۱  
از علمای ایشان پاره از مواعظ و کلمات مرغوب  
در میان سخنان خود بکار برده اند و گفتگوها دارند که  
بادین و مذهب حق منافاتی ندارد زیرا که آنها سخنان  
پیغمبران و اوصیاء و تابعان ایشان است که عبادت را  
تغییر داده اند و بنام خود کرده اند چنانکه در باب حسن  
بصری معلوم شد و بسیاری از آن مقتضیان برایشان  
بسته اند و بر فرضی که هه آنها از ایشان باشد چه دانسته  
که آنها را از روی اعتقاد گفته اند و باها عمل نموده اند  
بلکه آنها را از برای آن گفته باشند که تو را فریب دهند  
و در دام اندازند و جناب افند الحی میفرماید که و  
کذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن یعنی  
بعضی را بعضی از خرافات و غزوات و هم چنین قرار  
داریم از برای هر پیغمبری دشمنان که شیطانهای آدمی و  
پریند و مراد از شیطان در اینجا آن است که از حد در

گذشته

گذشته و ستیزه کار باشد و حی میکند پاره از ایشان  
بسی پاره از استی از گفتار و آنچه را که آید از باشد بجهت  
فریفتن و و حی بمعنی اشاره و پیغام و در دل افکندن  
و سخن پوشیدن و آنچه بسوی دیگری فرستند و اندازند  
و نام را گویند و با وجود همه اینها کدام طائفه اند از کفار  
و مشرکین از یهود و ترسا و مجوس و سایر اهل ملل و  
اهواء از مخالفین ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین  
که با وجود کراهی و بد اعتقادی پاره از ایشان سخنان  
خرابند داشته باشند و تعریف و فروتنی و راسته و آزادی  
امانت و که خوردن و کم خفتن و قناعت و غیر اینها از صفات  
حمید و اعمال پسندیده و مذمت کبر و سر بلند و  
نا راسته و خیانت و پر خوردن و پر خفتن و حرص و حسد  
و غیر اینها از صفات ذمیه و اعمال ناپسندیده نگرده  
باشند زیرا که عقل مطلقا یا با تجربه در درک خود و دیگر

۳۴۵  
اینها مستقل است و از اینجا است که آنان که زندیق اند و هیچ  
دینی تن در نداده اند در اینها غیر از این نمیگویند و نمیتوانند  
گفت و قطع نظر از آنچه مذکور شد بسیار است که آنکه  
حکیم نیست سخن حکیمان نمیکوید و حضرت امیر المؤمنین <sup>ع</sup>  
نصیح باین مطلب فرموده و فرموده که قد یقول الحکمه  
غیر الحکیم و شاهدین حال و مؤید این مقال آنکه مردی از  
علوم بلکه در ششصدان سواد خوانی بالمره بی بهره بود در  
مذمت بدی فهمی گفته بود که ادم نافع بدتر از کافراست و اگر  
چند در ظاهر این سخن غرق است ولیکن بسیار حکیمان و پیر  
مغنی است و کدام امر ناخوش و بد است که رضای خدا در آن  
نباشد و از بی فهمی سوزنده باشد بلکه کفر نیز از نافع  
ناشئ میشود زیرا که اگر کسی فهم داشته باشد بتر که خود  
یا دیگران از او تراشیده اند بجهل نمیکند و با وجود آنکه  
خود خبر از اندان خود دارد و انارکم الاعلیٰ نمیکوید و <sup>سامر</sup>

که خاک

که خاک در دهن کوساله طلا میکند و آن او از میدهد  
هذا الهکم و الدموی که او میگوید کوش نمیدهد و غیر  
از اینها از امور فاشا ایسته که از صاحبان بجهت فهم نداشتن  
سر زده و خواهد زد تا دنیا تمام شود پس باین دو کلمه من خرفا  
من خرف کول نباید خرد **چهارم** آنکه فریب نخورد که این  
طائفه بیشتر ایشان امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه  
علیه را بسیار مدح کرده اند زیرا که چون جبری اند اطاعتها  
خوبی هر چه دوستی هر کس نمیکند و هر کس را که با اعتقاد  
باطل خود قائل با اعتقاد تمام فساد خود میدانند با او  
دوستی بیشتر میورزند و بنا بر آنکه کلام حضرت امیر  
المؤمنین را که فرموده است من عرف نفسه فقد عرف ربه  
فهمیدند و از انطبق بر مدعای خود که وحدت  
وجود است میسازند و برادر خود تاویل نمیکند چنانکه  
در باب محیی الدین دانسته لهذا کمال دوستی نسبت

۲۳۵  
بان حضرت اظهار میکنند و این وجه را مقدس از دلی  
علیه الزجر ذکر فرموده و در آن چیز هست لیکن از بر  
رد کفایت میکند و آنان که بخدائی حسین منصور حلاج  
و نظیر او بلکه بخدائی هر موجود امت قائل باشند چه  
عجب که امیر المؤمنین را با آن کالات که دنیا را پر کرده  
مدح کنند و بعضی از ایشان چون حلاج خواسته اند  
که بنوعی سخن گویند که هم کس ایشان را از خود دانند  
و با باشد که از برای فریب دادن شیعه مبالغه در  
مدح آن حضرت میکنند و لهذا در حدیث وارد کرده  
که بمدح گفتن ایشان فریب مخورید و با آنکه این مدح  
و اظهار دوستی خالی از چیزی نیست و دوستی را  
شرط بسیار است و چگونه دوستی کسی با دوستی با  
دشمن او بهم جمع میتواند شد و شاعر میگوید که تو در  
عدوی من ترغم آنکه صدیقک ایس الذک عنک باغز

یعنی دوست میداری دشمن مرا بعد از آن که آن میکند  
که من صدیق و دوست و آشنای قوام حق از تو دور  
نیست یعنی احقی که این که آن را داری و چگونه دوستی  
کسی با دشمنی با دوست او ممکن است و کثیر غره میگوید  
که لا زعمت بالغیب ان لا اجتهما اذا انما یکرم علی کرمها  
یعنی بدان و آگاه باش که غره بغیب میداند آنکه من او را دوست  
نمیدارم هرگاه آنکه را که او کرامی دارد و پسر در نزد او نیک  
باشد دوست نمیدارم در نزد من کرامی و نیک نباشد و  
ایشان ابو بکر و عمر و عثمان را دوست میدارند بلکه ایشان را  
بر امیر المؤمنین ترجیح میدهند و شیعیان را دوست  
و شیعیان را دشمن میدارند و در کتابها در لعن و طعن  
ایشان مینویسند و اگر در یکی از اینها شک داری در  
ابواب سابقه نظر کن و اگر آنها را دروغ میدانی بکش  
ایشان رجوع کن و اگر همه را میدانی و در باب امامت

۲۴۷  
سخنی داری باشیعه و زان گفتگو نمانا حقیقت و بطلان امام  
و مدعی امامت نزد تو ظاهر و واضح کرد و بعد از آن بمقتضا  
ان رفتار کن پس اگر حقیقت علی در امامت و بطلان آن  
جماعت را دانسته بعد از آن در کفر این جماعت و عداوت ایشان  
با آنحضرت ثابت قدم باش و دست و پا مزن و زحمت  
بجای خود و دیگران مده که بجائی نمیرسد و اگر عکس این را  
ثابت نمودی غرض باشد که باید علی را عیوض خطا کار بدانی  
زیر که اینجناب قطعا بخلاف این قائل بود و خود نیز اقرار  
دارند و اگر تخطئه امیر المؤمنین را رضا میثوی که تصویب  
اهل تصوف در دوستی با آنان که علی ایشان را دوست  
نمیداشتند بلکه در غایت دشمنی بوده درست شود اختیار  
داری با اینکه در این نیز بر صوفیه بنا بر اعتقاد تمام فساد  
قول لازم میاید که خطا کاری را مدح کرده باشند و آن  
عین خطاست **پنجم** آنکه فریب نخورد و بر بسیاری

اتباع و مریدان ایشان و دوستی و مدح ایشان که  
ان دلیل بطلان است نه حقیقت و حضرت امیر المؤمنین  
صلوات الله و سلامه علیه میفرماید که وحشت مکیه از  
راه هدایت بسبب کمی اهتش که پیوسته اهل باطل بسبب  
برده اند و اهل حق اندکی بوده اند و بر حق در چندین  
موضع قرآن که را مدح فرموده از آنجمله میفرماید که وقیل  
من عبادی الشکور یعنی و کی از بندگان من سپاس کنند  
و بسیار را مذمت فرموده و از آن جمله میفرماید که و لقد  
ذنا الجحتم کثیرا من الجن و الانس یعنی و هر اینها بحقیقت که  
افزیدیم از برای دوزخ بسیاری از پری و آدمی را و  
بعد از آن میفرماید که لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا  
بصر بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام  
بل هم اضل و لئک هم الغافلون یعنی که از برای ایشان  
دلها نیست که نمیفهمند باها و از برای ایشان چشمها نیست

۲۳۹  
 که نمیبینند باها و از برای ایشان کوشمائی است که نمیشوند  
 با آنها هر انیکر و چون چهار پایا نمیدانند بلکه ایشان گمراه ترند  
 انیکر و ایشان در بی خبری تمام اند نه غیر ایشان و اکثر <sup>نان</sup> مسلمانان  
 بسبب عناد و تعصب از دیدن حقیقت حق که مذهب شیعه  
 اثناعشری است گورند و بسبب سلوک در راه تسنن از آن  
 دور و چندین برابر مسلمانان از باب مذاهب باطله است  
 که بسبب کفر و عناد و حاجت و فساد همه بجهنم خواهند  
 رفت و حدیث افتراق امتان برای شهادت بر این  
 مطلب کفایت میکند با آنکه اکثر طباع مائل اند بسبب  
 و در آن کمال جهد و جهد دارند بخلاف خوبی که در آن  
 پر رغبته ندارند چنانکه بعضی از معتزین در ایله کریمه  
 هاما کسبت و علیه هاما الکسبت که ترجمه آن این است  
 که از برای هر نفسی است آنچه کسب کرده و بر او است آنچه  
 اکتساب نموده یعنی نفع خوبی بخودش عائد و ضرر بدی

بخودش راجع میشود و وجه اختیار کتب در خیر اکتساب  
 در شر و نفع صحیح باین کرده چه در اکتساب شد فساد است که  
 در کسب نیست و چون دست او بری از برای ایشان  
 پیدا شود در فعل آنچه خدا از آن بی فرموده و ترک آنچه  
 بآن امر نموده بسیار خوشحال میشوند و در بیان میروند  
 چنانکه میبینی در امر شیطان با وجودی که شیطان را اجابت  
 و محرمات الهی را تغییر نداده و نمیدهد بلکه ادعی را و سوره  
 میکند که این را بعلی آورد و آن را ترک کند و چه دست او بر  
 از برای همان بهتر از این میباشد که مدعی ولایت و ارشاد  
 و نیابت تکلیف را از ایشان ساقط گرداند و این بار سنگین را  
 بر آنها و زمین و کوهها ناثب برداشتن از انداختند و  
 لهذا بر نداشتند از دوش ایشان بردارد و جناب اقدس  
 الهی بحضرت رسالت پناه میفرماید که و دوالو نذهبن  
 قید هون یعنی دوست داشتند که کاش تو مسامحه و

۲۱۱  
میکردند و اجتماع اتباع بر دور ایشان وجوه بسیار دارد  
کرده ای از برای آنکه از خوش و غنا و مطرب زاد و ستح  
دارند روی باین فاسقان میاورند و جماعه از برای بازی  
کردن و برجستن و چرخ زدن و درهم غلطیدن باین فرقه  
متصل میشوند و قوی بھوای پیدان مآوده در و امر داپ  
خوش گفتگو با اعتقاد این گروه زشت خو و طائفه فتنه  
جو بایشان متصل میکردند و پادشاه بامیداش و نان که  
در آن مکان یا خانه مریدان کان برند خود را لطیف و قدو  
ایشان میسازند و پادشاه و سنان دارند که بعد از طی حلقه  
با حلقه مریدی بر تیره کمرای پیری برسند چون میبینند  
که با آنکه مدتها از قتل و فوت مثل حلاج و عطار و شمس  
تبریزی و علای رومی گذشته هنوز الهامان در باب  
ایشان چه میگویند و با ایشان چه میکنند که اگر قریب ایشان  
بیابند در پیش آن چون بت پرستان در پیش بتها سجده

مینمایند

مینمایند و مقدس را در بیلی علیه الرحمه چه خوش فرموده  
که از غایت حماقت نمیدانند که اگر در او آن جوانی در این  
ارز و بلکه در زمان طفولیت در این تمنا بمیرند و بان پیری  
نرسند از برای ایشان بهتر است و جمعی بدیشتر این مطالب  
در نظر دارند و گاه است که این امور که سبب تصوف و  
باعث زدق و شید و وعد دل و تحریف ایشان در باطن نیز  
میکرد و در قبیل از غایت نادانی ایشان خوب تصور میکنند  
و ایشان را اولیاء الله میپندارند و بطور و طریق اینها را  
طریقه و طور را فهمیدانند و از نهایت بخردی لاف  
مریدی ایشان زده و با او باعث کرمی بازار این دکا  
داران مکار و خود فرودشان نابکار میکردند و کلین و ضوا  
الله علیه در روضه کافیه روایت فرموده که هیچ کس نیست  
که مردم را بوی کمرای و ضلال بخواند مگر آنکه کسی را  
میابد که پیروی او کند و او را اجابت نماید و در جانب

هدایت چنین روایتی ندیدیم و ظاهر علتش آن است که چون  
حق تعالی فیاض و جواد مطلق است باید که بعد از بیان  
خیر و شران برای همه بشر هر که طالب آنچه باشد اسباب آنرا  
با و عطا فرماید اگر در ضمن آن مفسد که غالب بر مصلحت باشد  
نباشد و چون این عالم عالم تکلیف و امتحان است و نباید  
که آنچه در ظرف نفس هر کس کون دارد بر روز کند و از غایت لطیف  
و مرحمت که بر بندگان خویش دارد بمحض اراده خیر ثواب آنرا  
بر اصل اراده مترتب میسازد اگر چه بعمل نیاید و تا شریک  
عقاب نمیفرماید و در اینجا که بمحض اراده و نیت عقاب میفرماید  
باید که بعد از اتمام حجت باشد لهذا چنین مقرر فرموده  
با آنکه چون حق بنور خویش ظاهر و هویدا و بقوت و  
توانائی خود برپا است و در عین ضعف و ناتوانی در نهایت  
قوت و توانائی است در بروز خود محتاج بر مدد نیست  
و اما باطل چون او را در عین ظهور کمال اختفاء و در

قوت و توانائی غایت ضعف و ناتوانی است احتیاج به معین  
و یاور دارد که او یاری نموده این پیره زال بد حال را بریزد  
لباس و خط و خال در نظر مستغرقان بجز ضلال هوا و هوس  
جلوه دهد که او را بر عروس زیبای حق که جبارانش خود را  
میرد غالب گردانند و ندانند که جناب اقدس الهی میفرماید  
که بل نقدق بالحق علی الباطل فید مغر فاذا هو را حق  
و کم الویل مما تصفون یعنی که بلکه میبینیم حق را بر باطل را  
بود پس سزاوار می شکند چنانکه بنفشه شمس سد پیشگاه  
آن باطل نیست و ناخود شوند است و از برای شما است  
وای یا وادی دوزخ از آنچه وصف میکنید و مفضل بن  
عمر بن الخطاب بعد مت امام جعفر صادق عرض کرد که جمعی از  
علمای عامه که نزد ما هستند میگویند که چون حق تعالی  
بنده را دوست دارد فرشته را آسمان برای دفعه شان  
اوندا کند که خداوندان شخص را دوست میدارد و شما و را

دوست دارید پس دوستی او در دهای مردم میافتد  
و هر بنده را که دشمن دارد ندا کنند از آسمان ندا میکند  
که حق تعالی فلان شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن دارید  
پس دشمنی او در دهای مردم میافتد چون اینرا گفته حضرت  
راست نشست و سه مرتبه بدست خویش اشاره فرمود و  
فرمود نه چنین است که ایشان میگویند ولیکن چون  
حق تعالی بنده را دوست داشت مردم را در زمین و آ  
میگذازد که بدشمنی او مشغول گردند و بد او را گویند  
پس آنها گناه کار شوند و موجب ثواب و اجر او شود و چون  
بنده را دشمن دارد او را محبوب گرداند که مردم او را دوست  
دارند که بناحق مدح او کنند و او و مدح کنندگان او  
هر دو گناه کار باشند بعد از آن انجناب فرمود که کسی در  
نزد خدا محبوب تر است بود از یحیی بن زکریا و مردم با  
او دشمنی کردند تا آنکه او را کشتند و کی محبوب تر بود

در نزد خدا از علی بن ابی طالب و از مردم آن ازارها  
کشید که میدادند و کی در نزد خدا محبوب تر بود آن  
حضرت حسین بن علی علیهما السلام مردم او را ازار کردند  
تا آنکه او را شهید کردند **ششم** آنکه کول بخورد بانکه  
اینکرمه دعوی کشف و کرامات میکنند زیرا که دروغ  
میگویند و آنچه کشف میکند از دروغ ایشان در کشف  
است که ایشان هر همیشه در کشف علی را پست تر از ابو  
بکر و عمر و عثمان میبینند چنانکه پیش ازین دانسته و دانسته  
که وجه آن چیست و بر فرضی که دروغ نگویند و آنچه را که ادعا  
مینمایند بر بینند از خبط و مانع است چنانکه مذکور شد  
و کسی که در امامت کشف غلط باشد که عرفان با باعث نجاست  
در چه چیز درست خواهد بود و بر فرضی که در بعضی ادعا  
که میکنند صادق باشند چه دلالت بر خوبی ایشان  
میکند و خود معترف اند که کشف با کفر جمع میشود چنانکه

پیش از این گذشت و بعد از این نیز خواهد آمد و جناب  
 اقدس الهی میفرماید که من کان یرید حرث الآخرة نزد  
 له في حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نوله منها و ما له في  
 الآخرة من نصیب یعنی هر که باشد که خواست کشت اخرت  
 داشته باشد زیاد کنیم از برای او در کشت او و هر که  
 باشد که خواست کشت دنیا داشته باشد میدهم او را  
 از آن و نیست از برای او در اخرت هیچ بهره و ملخص معنی  
 مراد آنکه هر که کاری برای اخرت کند در کار خویش توفیق  
 مییابد و میامن بر کفهای آن بر روزگار او عائد میگردد  
 و در اخرت حسنات او چندین برابر میشود و هر که کار او  
 از برای دنیا باشد از آن با و میرسد اما نه بروجهی که  
 مدغای او باشد بلکه بقدر مقدار مقتضای حکمت  
 و مصلحت و چون شیطان ثواب خود را در دنیا میتابد  
 و او را در اخرت هیچ بهره نخواهد بود و لهذا افعال ریاکاران

و صاحبان بدعت و در دنیا چند روزی بمبد و شیطان  
 نفی با ایشان میرساند زیرا که خدای تعالی هیچ کار پرابه  
 مزد نکرده است حتی کاران هند که زخمها و ریاضتها را  
 از برای امور فاسده دنیا میکشند بمطلب خویش میروند  
 چنانکه میگویند مثل آنکه خواهند که ایشان را کشف غلیظت  
 حاصل گردد و میگرد و ولیکن در اخرت محروم اند و گاه باشد  
 که مسلمانی از روی اخلاص خدا را ساطعانند کی میکند  
 و خدا این را با و نمیدهد زیرا که مزد او را در اخرت و خیر  
 فرموده و مصلحت او را در این نمیداند که در دنیا این را با و  
 عطا فرماید زیرا که غالب اوقات این معنی موجب عجب و کبر  
 او میشود و از خدا باز میماند حتی آنکه در حدیث و روایت  
 یافته که ایمان مؤمن که در حد کمال رسید خدای تعالی  
 راه خواب دیدن را هم از او مسدود میکند و اندانایانم یعنی که  
 جماعتی که نیت خود را از برای خدا خالص گردانند

و اعمال را بجهت او بجا میاورند بیشتر اوقات در دنیا بر اعمال  
ایشان ثمره مترتب نمیکرد و تا مرز خود را در آخرت کامل  
نیابند و در دنیا عمل ایشان را بجهت بفرزهای فاسده  
دنیوی نباشد و حضرت صادق ع فرمود که بدرستی که مؤمن  
نیکی که میکند مردم او را شکر نمیکنند و نیکی او در میان  
خلق مشهور نمیشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی و  
معروف او با آسمان بالا میرود و در زمین پنهان نمیشود و  
نیکی و احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف و نیکی  
وی از برای مردم است و در میان مردم پنهان نمیشود و  
با آسمان بالا نمیرود و مقبول درگاه الهی نمیکرد و از حضرت  
امام موسی کاظم ع مرویت که حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله را کفران نعمت میکردند و شکر احسان آن  
جناب نمیدادند با آنکه حق نعمت و احسان بر فرشتی و عرب  
بعث داشت و کی معروف و نیکی وی بر خلق زیاده از آن جناب

بود و همچنین ما اهل بیت را کفران میکنند و شکر نیکی و  
احسان ما را رعایت نمیکنند و نیکیان مؤمنان نیز چنین  
اند که کینه احسانها و نیکیهای ایشان را شکر نمیکنند و مقدس سید  
علیه الرحمه فرموده که دیگر از چله طعنهای که متوجه ایشان است  
آنست که دعوی دانستن غیب کرده اند از کشف نام میکنند  
و از آن تماد می نموده نسبت دانستن غیب بکفار دهند  
میدهند و بعد از آن در ضمن حکایت فرموده که در کتاب  
ایجاز المطالب از ابراز المذاهب و بعضی دیگر از کتابهای  
شیعه مسطور است آنچه خلاصه مضمونش اینست که  
حوائی بود از اهل جرجان و در کمال محبت نسبت بشاه  
میران ع در مقام اسلام پایش استوار و بر محک ایمان  
طلای زایش تمام عیار اگر چه از خواندن و نوشتن بی  
لحوظ بود اما از عقائد دینی و معارف یقینیه خطی  
و اخرویه بیجهت کامل داشت و در خدمت علمای دین دار

بهر برده بود و در لابل ساطعه و براهین قاطعه کج بش  
 بسیار خورده حسن عقیده اش در مذهب حق مرصه  
 و حمیده و در حجه یقینش در حقیقت دین مستبین قریب  
 بمرتبه علیای ابوذر و سلمان رسید از غایت صداقت  
 که در دین داشت با آنکه ناخواننده و نا نویسند بود  
 همت بر الزام مخالفین میگذشت پیری صوفی با او  
 معاصر بود که در قریب دادن مردمان از شیطان مردود  
 کوی مسابقت میر بود و هر جا که میشت سخن از  
 جیند و شبلی و امثالهما در میپیوست و مخبرات بسیار  
 و کرامات بیشمار بر خود و هر یک از ایشان میبست و  
 زبان بلاهای کراف میکشود و بدعواهای دروغ و باطل  
 دهای احمقان و سفیهان را میر بود و قی از اوقات در  
 مجلس عظیم جوان شیعی را بایر صوفی ملاقات اتفاق  
 افتاد پیر صوفی بطریق عادت در غرور و خدعت

باز کرد و در اقامه چنانکه شیوه ایشان است بتقریر  
 موقوفات و مخزنفات زبان دراز کرد تا گفتار ناهاوارش  
 بمبحث مکاشفه انجامید و کلام خام نا تمام بدعوائی  
 دانستن غیب رسانید جوان شیعی بد و زانو در آمد  
 گفت من شنیدم که حضرت الله تعالی در کلام مجید  
 چند جا اشاره باین فرموده که غیب بغیر از او عظم  
 شانه کیسه نمیدانند پس کافراست کسی که قول خدا را رد  
 و سخن شمار باور کند و اعجاب از سخت رویتهای شما  
 قوم بجایا که از خدا شرم ندارید و باین طور دعویها  
 زبان میکشاید و بانا گفتا نموده نسبت دانستن آن  
 یکفاره ند و سندی میدیدید پیر صوفی گفت ما  
 دلیل داریم بر اینکه کافر و مسلمان غیب میدانند و  
 راههای پنهان از لوح دل میخوانند جوان شیعی پرسید  
 که آن دلیل چیست و شاهد بر مدعا شما کیست پیر

صوفی گفت دل مسلمان مانند آب است و دل کافر مانند بول  
چنانکه در این دو آب روی میناید در دل کافر و مسلمان  
چیزهای پنهان نقش می بندد و رازهای لافته  
صورت می پذیرد و چون شیعی باشد گفت بران  
دل و کل مه باید شاشید که باین گونه گفتگوها خواهد  
که طریقه خود را درست کند و این طور مشاها را دلیل  
بر حقیقت مذهب خود سازد اهل مجلس سخت بخندیدند  
پیر صوفی خجل و منفعل شد دم فرو بست و دلیل و  
خوار و حقیر و بی اعتبار رفته در کفی نشست و فرموده  
که ایضا این فقیر وقتی در مجلس حاضر بود که سخن از این  
طائفه و دعوی کشف نمودن ایشان می گذشت یکی  
از خوش طبعان که در آن مجلس حاضر بود گفت چرا بی  
انصاف میکنید این جماعت در دعوی کشف صادق  
اما کشف ایشان از قبیل کشفی است که عمر خاص نمود

در جنگ صفین در هنگام محاربه با حضرت امیر المؤمنین  
علیه الصلوٰه والسلام و این جماعت دعوی کشف و کرامات را  
از گوشه نشینان بر اهر و ریاضت کشان هند و کسب  
کرده اند و چون بلاهت و حماقت انکروه در کار دین  
در جبهه علیا دارد در دعوی که ریاضت کشان ایشان  
نموده اند و هر لاف و کراف کرده اند آنقدر از غایت  
الهی باور کرده اند و قصد یقین ایشان نموده اند بطریقه  
که هر نادانی که بشود پندارد که واقعی است که از اثرات  
داده اند و گوشه نشینان سنی هم بران منوال سلوک  
نموده اند و مریدان ایشان نیز بطمع نان حلوا معجزات  
بسیار بر پیران خود بسته اند و از کشف و کرامات نام  
کرده اند و میفهمان آن را باور داشته اند **هفتم** آنکه  
پیرو مریدی مطلق در میان نباشد که آنچه خلاف شرع  
خدا از پیر خود بهر بیند بر اداست خود باقی باشد و هر که

در باب بدر فتاری پیرا و سخنی گوید با او در مقام  
 عداوت باشد که این طور پیرمردی از اختراعات این  
 طائفه مبتدعه و سنیان است و این ملاعین این طریقه را  
 در مقابل حب فی الله و بغض فی الله قرار داده اند ولیکن  
 ز عشق تا بصوری هزار فرسنگ است زیرا که حب فی  
 الله که معنی آن دوستی در راه خدا و بغض فی الله که ترجمه  
 آن دشمنی در راه خدا است منظور و مطمح نظر غیر خدا  
 نیست که در دوستی و دشمنی چیزی ملاحظه نمیشود  
 مگر خدا و در آن قطع نظر از همه چیز میشود حتی خویشی  
 که مقتضای ذات و مهربانی است و حضرت سید الساجدین  
 امام زین العابدین صلوات الله علیه در صحیفه کامله  
 خویش که ملقب است بنور محمد و انجیل اهل بیت  
 در باب صلوة بر حضرت رسالت پناه میفرماید که  
 و مکاشفه کرد در خواندن بسوی تو خویشان خویش را

و مکاشفه پیدا کردن دشمنی است و جنگ کردن در  
 خوشنودی تو با خویشان خود که با ایشان تقوی  
 میتوانست جست و قطع نمود و برید در زندگند  
 کیش تو رحم و قربت خود را نزدیکان را بر انکار ایشان  
 دور گردانید و دور از ابراستجاب ایشان از برای تو  
 نزدیک گردانید و موالات و دوستی نمود در راه تو  
 با آنان که از همه کرد و در تربودند نسبت با او و معاد  
 و دشمنی کرد در راه تو با آنان که از همه کرد و نزدیک  
 نسبت با او و هر مسلم را بر رسول الله اقتدا لازم است و بعضی  
 از خدای زمان بواسطه اعتقادی بدین و شریعت  
 حضرت سید المرسلین یا علیت نمائندت و جنسیت یا اهل  
 عصیان و بدعت که نام خود را صوفی کرده اند بهمین  
 قناعت کرده مصاحبت و محالست مینمایند و ایشان را  
 درویش مینامند و بر تبه در این باب مبالغه دارند

که جاهلانی را که بغیر از خوانندگی کردن و خوانندگی  
شنیدن و زمزمه کردن کاری ندارند و بدبیکراکنان  
چون شرب خمر مشهور و معروف اند در مجالس برخود بلکه  
بر مؤمنین و مقدسین و علمای متدینین مقدم  
میدارند و بدیدن و زیارت ایشان میروند و هیچ  
تحقیق نمیکند که اینجاعت بزیور معرفت الله و شناخت  
پیغمبر و ائمه معصومین از استند یانه و بر احکام دین  
بین مطلع اند یا آنکه بالمره غاری و بیخبرند بلکه ه  
جستجو نمیکند که بدانند که از اصطلاحات و اعتقا  
صوفیه خبری دارند و قواعد مذهب نادرست خویش را  
درست میدانند یا نه و میگویند که دار حق را قابلیت  
شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست و نمیدانند که  
داد بدار و بیدار نیست بلکه بدار است و این داد را کجا  
ثابت شداری خزه های زمانه را سکوت مرشدان د

حضور مردمان و مخرجانی که همه ان کفر و زندقه است  
در خلوت با مریدان کافی است و بجهت فریب دادن ایشان  
احتیاجی بمعرفت و استعداد نیست نفوذ با الله که کسی  
بهم رسد که چیزی از علوم دینیّه خواند و بر پاره از  
اصطلاحات صوفیه نیز وقوف یافته و دیدن باشد  
که دار خود در این دنیا که بهشت اوست خواهد داد و چه  
قباحت از این بالاتر که دست از ارادت حسن بصری  
لعنه الله بر نمیدارند با آنکه احادیث در مذمت و بی  
دینی او بسیار است و ابن ابی العوجاء بواسطه او دهری شد  
چنانکه شیخ احمد بن ابی طالب طبری رحمه الله در کتاب  
اجتهاج از عیسی بن یونس روایت کرده است که از ابن ابی  
العوجاء از شاگردان حسن بصری بود بعد از آن از تن  
روگردان شد با و گفتند که چرا مذهب صاحب خود را  
و گذاشتی و در چیزی داخل شدی که اصل و حقیقت

ندارد گفت صاحب من در دین تخلیط و فساد می نمود  
 یک مرتبه بقدر و یک مرتبه بجز قابل بود پس نمیدانم اوزا که  
 مذهب و اعتقاد داشته باشد که بران بماند باری اگر با  
 وجود آنچه مذکور شد دست از این طریقه ناستایسته  
 بر نمیداری اختیار داری حق بیل مؤمن ال فرعون در مقام  
 نجات با قوم خود سخنان چند گفت که خدا انها را در سوره  
 مؤمن ذکر فرموده از انجمله فرموده آنچه ترجمه از اینست که  
 گفت مرد مؤمنی از کسان فرعون که ایمان خود را میپوشاید  
 که ایا میکشید مردی را بآنکه میگوید که پروردگار من خداست  
 و حال آنکه بحقیقت آورده است شهادت های روشن  
 از جانب پروردگار شما و اگر دروغ گو باشد پس با او دروغ  
 او بر خودش خواهد بود و اگر راست گو باشد میرسد  
 شمار پاره از آنچه شما را وعده میدهد بد رستی که  
 خدا زاه راست نمینماید آنکه را که او مسرف و کراف کار و بسیار

دروغ گو باشد ای قوم و خویشان من از برای شما است  
 پادشاهی را فرود در حالی که غلبه دارید بر مردم در  
 زمین پس ایا که یاری میکند ما را از عذاب خدا اگر  
 بیاید ما را تا آنکه از او نقل فرموده که گفت فستذکرون  
 ما اقول لكم وافوض امری الى الله ان الله بصیر بالعباد یعنی  
 پس زود باشد که بیاید او را بدینچه را که میگویم شما و باز  
 میگذارم کار خود را بسوی خدا بد رستی که خدا بینا است  
 ببندگان خود و فرموده که فوقیه الله سیئات ما مکر و  
 و حاق بال فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها عذابا  
 و عشیای و یوم تقوم الساعة ادخلوا فرعون اشد العذاب  
 و ترجمه از اینست که پس نگاه داشت او را خدا از بدیهایی آنچه  
 مکر کردند و رسید بکسان فرعون بدیه عذاب و شکنجه خدا  
 آتشی که عرض میشوند بران در بامداد و شبانگاه و در روز  
 که قیامت برپا شود میفرماید بفرشتگان که در او را و بیکسان



۲۵۴  
۱۳۲

